

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

کتابخانه مجلس شورای ملی



کتاب: انوار الاضواء

مؤلف: محمد علی قزوینی

موضوع: فقه

شماره ثبت کتاب

۴۳۹۵۳

شماره اختصاصی (۷۸۳) از کتب (۱۵) اهدایی

تیمسار سر لشکر مجید بیروز (ناصرالدوله) کتابخانه مجلس شورای ملی

کتابخانه مسجد نبوی
 اهلبائی
 کتابخانه مجلس شورای اسلامی

غلط نامه کتاب انوار الابصار

غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح
صفحہ ۲۲	صفحہ ۲۳	صفحہ ۲۴	صفحہ ۲۵	صفحہ ۲۶	صفحہ ۲۷	صفحہ ۲۸	صفحہ ۲۹
تسمیہ	تسمیہ	طبقات	طبقات	طبقات	طبقات	طبقات	طبقات
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲
بامرات	بامرات	مقامات	مقامات	مقامات	مقامات	مقامات	مقامات
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵	۶۶	۶۷	۶۸
وقفہ	وقفہ	نامیہ	نامیہ	نامیہ	نامیہ	نامیہ	نامیہ
۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰
لذات	لذات	بن بزرگ					
۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱
بدار	بدار	خلقت	خلقت	خلقت	خلقت	خلقت	خلقت
۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰	۴۱	۴۲	۴۳
انا	انا	دور	دور	دور	دور	دور	دور
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
زکاة	زکاة	یکون	یکون	یکون	یکون	یکون	یکون
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
غلط نامہ رسالہ سیف قاطع و برہان ساطع							
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹
خواصہ	خواصہ	منوعہ	منوعہ	منوعہ	منوعہ	منوعہ	منوعہ
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷
پس	پس	صدد	صدد	صدد	صدد	صدد	صدد
۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مخفی نمائے کہ این کتاب مستطاب انوار الابصار در عتاب عرش درجات بنظر کمی اثر علمای
اعلام کثر اللہ ماشا بہم بسیدہ و ہر یک از این بزرگواران کہ در این زمان مدار تقیہ و انام برایشان
تصدیق بر صحت و حقیقہ آن نموده اند و تقریظ و تمجید بر آن مرقوم فرمودہ اند چنانچہ صورت تقریظ
ہر کدام مذکورہ در معرض تحریر در آمدہ است پس بعد از این تقریظات و تصدیقات این بزرگان
اگر کسی از معاندین شریعت از روی فساد و کذب و عناد رد و قدحی بر آن نماید آن رد و قدح را
بر رد و قدح بر این امنای دین مبین خواهد بود بلکہ موافق شہادت این اعلام کہ در تقریظی فرمایند
اقتباس شدہ است معانی این کتاب انوار الابصار کہ تا بہ پیش تالیس شد بہت مبانی آن
اخبار ائمہ طاہرین پس این رد و قدح در حقیقت راجع بر رد و قدح بر خدا و رسول خدا و ائمہ اطہار
بودہ کہ نیست کہ آن رد و قدح کفر است پس بر مؤمنین ہدایت آئین پوشیدہ نمائے کہ ہر گاہ بچندین
ضلالی کہ این کوثر رد و قدح در آن باشد دستیاب شوند بدانند ما وہ آن عناد و شریعت و
عقیدت است آن از ذوق و ذل در کتب ضلال است کہ واجب است تفسیح و فہامی آن
والا ہر شبہ کہ از آن بر عوام وارد آید حفظ کنندہ آن در کنناہ و اضلال با جا عل آن کتاب
خواہد بود و بوزر و وبال عاقبت آن در دنیا و آخرت گرفتار خواهد کرد و بدو السلام علی من
اتبع الحدی ترجمہ میں عبارت بر زبان اردو در صغیر مقابل است

بسم اللہ الرحمن الرحیم

پوشیدہ نہ ہے کہ یہ کتاب مستطاب انوار الابصار عقبات عرش جاست
میں بنظر کمی اثر علمای اعلام کثر اللہ ماشا بہم بسیدہ ہی اور ہر ایک ان
بزرگواروں سے کہ اس زمانہ میں مدار تقیہ خلق کا انہر ہے تصدیق صحت
و حقیقت اس کتاب کی کہ ہیں اور تقریظ و تمجید اس پر مرقوم فرمائی ہیں
چنانچہ صورت تقریظ ہر ایک کے علمای مذکورہ سے تحریر کیے گئے ہے
پس باوجود تقریظات و تصدیقات ان بزرگان دین کے اگر کوئی شخص
معاندین شریعت سے از روی فساد و کذب و عناد کے رد و قدح اسکے
کری وہ رد و قدح راجع ہو کے طرف رد و قدح ان امنای دین مبین کے بلکہ
موافق شہادت ان علمای اعلام کے کہ تقریظ میں فرماتے ہیں چہیے
ہیں معانی اس کتاب انوار الابصار کے کتاب مبین سے یعنی قرآن مجید
اور بنا کی ہے بنیاد اسکے اخبار ائمہ طاہرین علیہم السلام پر پس یہ رد
قدح فی الواقع راجع ہو کے طرف رد و قدح خدا و رسول و ائمہ طاہرین
علیہم السلام کے اور شکست نہیں کہ وہ رد و قدح کفر میں ہی پس مؤمنین
ہدایت آئین پر پوشیدہ نہ ہے

ہذا
 الکتاب ۶
 ہو المسمیٰ بانوار الالہ ۶
 البصار فی مراتب آلبنی المحار
 والائمة الاطہار علیہم السلام کہ از جہتہ قطع
 منارنہ و مشاجرہ کہ پن بعضی از مؤمنین واقع ۶
 شدہ بود در حیرت کریدر آمدہ ست ہر مطلب
 آن اشارہ بدفع ارائی است کہ
 بان آراء خلاف جاوہ حق ترا
 پیوودہ اند و اللہ
 المعین

ک
 جسوقت ایسے اوراق ضلالی
 کہ جسمیں اس قسم کے زد و قح ہو دست
 یاب ہوں جانین کہ مادہ اوسکا عناد با شریعت
 و فساد عقیدت ہے اور وہ اوراق داخل کتب
 ضلال میں ہیں واجب ہے ضایع کرنا اور نفاک کرنا
 والا جو شبہہ کہ اوس سے عوام کو ہوگا
 حفظ کرنوالا اوسکا گناہ و ضلالت میں شریک
 رود و قح کنندہ ہوگا اور وبال عاقبت
 سے اوسکے دنیا و آخرت میں گرفتار
 ہوگا اور سلام اوس شخص پر جو
 پیروی کرے ہدایت
 کے

تبلیغ
 شد خبر و بسته
 نیز عتبات تبلیغ
 داین هر دو معنی با
 خبرست پس با عتبات
 اول خبر شونده است
 و باعتبار دوم خبر
 دهنده است که
 عبارة اخراى رسول
 است و نیز منافات
 ندارد با اینکه نبی را
 بعضی مشتق از
 نبوة یا از نباوة
 گرفته اند معنی رفعة
 بجهت رفعة ترتیبی
 بر غیر خود از خلق یا
 از نبی معنی طریق
 گرفته اند بجهت بودن
 نبی وسیله رسوب
 حق و در این دو وجه
 گفته اند

مانده تصحیح باین اطلاق نیز فرموده معین نماید + انما ولیکم الله و
 رسوله و الذین آمنوا لی یعنی این است و جز این نیست
 که ولی شما و صاحب اختیار شما خداست و رسول خداست و
 کسانی که ایمان آورده اند و این صفت دارند که با ما می دارند نما
 و در رکوع نماز تصدق میدهند یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام
 موافق تفسیر متظافره + مرتبه چهارم + مرتبه امامت است
 یعنی استحقاق پیشوائی خلق و مقدمات بر بودن کل انام و این
 منصب و مرتبه ایست که باعتبار این منصب و مرتبه اطلاق
 میشود بر آن بزرگوارانام + و واجب است بر امت از جهت
 همین منصب اقتدا به آن بزرگوار و متابعت نمودن آن
 رسول مختار + و جمیع امور معاش و معاد و دستن او را راه
 و طریق وصول الی الله + و دلیل بر اثبات مرتبه امامت +
 عنقریب در معرض بیان خواهد آمد پس چون این بزرگوار حقا
 این مرتبه و مناصب اربعه مذکوره است بعضی از
 مؤمنین که عارف بتفصیل این مراتب از حدیث تفاضل و ترفع

در سوره
 در سوره
 در سوره

هر مرتبه از مرتبه دیگر بیشترند سوال میکنند که اگر چه این مراتب از آن
 حضرت انفکاک پذیر نیست که بتوان بر وجه حقیقه تصور هر یک علی حده
 نمود ولی در مقام فرض اگر نخواهیم یکی از این مراتب را مقابل مرتبه
 دیگر بر وجه تعالی و تسمیه فرض کنیم کدام مرتبه افضل است از تسمیه
 خود پس اگر مرتبه امامت مطلقه آن حضرت را با مرتبه نبوت مطلقه آن
 سرور ملاحظه کنیم کدام مرتبه افضل است از یکدیگر جواب اینست که
 مرتبه امامت افضل است از مرتبه نبوت و همچنین از مرتبه رسالت نیز
 بجهت آنکه بیان شد که نبوت مطلقه بشرط لا باعست بار نباء و
 خبر است از جانب خداوند متعال رسالت بشرط لا باعست بار
 رسانیدن این خبر است بخلق و این هر دو مقام مقام ظاهر و مقام
 قولست و مقام امامت بشرط لا باعست بار این است که آن بزرگوار
 از جانب خداوند متعال مقتدا بخلق یعنی بر خلق واجب است که در
 جمیع امور معاش و معاد خود متابعت آن بزرگوار نمایند و او را
 طریق و محل اقتدا و اتباع بنهند و در هیچ امر حکم و فرمان او
 خارج نشوند حاصل آنکه امامت ریاست الهیه است بر جمیع مخلوق

نبوة
 بر اصل است
 مثل نبوة و در او
 لقلب خبر است
 و او - پس ادغام
 مثل نبوة - و وجه
 عدم منافات است
 که هر کس وجه ثلثه
 بیان کرده است
 مقام امکان و تسمیه
 بیان کرده است
 مصنف در مقام
 بیان تحقیق و آنچه در
 نزد او ارجح است
 از وجه مذکوره -
 بیان کرده است
 همین تحقیق استنباط
 میشود از اخبار اهل
 بیت مثل آنچه
 وارد شده است
 در اصول کافی و
 بصائر الدرجات
 و غیر آن از کتب
 معتبره در بیان فرق
 بین نبی و رسول و
 محدث که در همه
 آن تمیز داده
 شده است

از دوشتم
 خود بانه سرری فی
 مناسه و سنج الصلوات
 ولا یعیان الملائکة
 شکلی نیست که این
 از برای نبی مبعوث است
 آنچه ذکر شده است
 از تحقیق و الله العالم
 منه

۲
 فائده
 تخصیص بان حضرت
 از جهت حرز او و صیانت
 آن حضرت است
 چه که ایشان دارک
 همان مرتبه است
 و لایستند الاغیر
 پس این لازم بود
 در حق ایشان جایز
 نیست نیز از جهت
 از سایر نبی است
 که این استلزام در
 حق ایشان کلیت
 ندارد
 منه

از جانب خالق چنانچه مقام و منصب ولایت بشرط لاینرا با اعتبار
 او توتی است که خداوند متعال بجهت آن بزرگوار برقرار فرموده است
 و او را ولی و صاحب اختیار فرموده است جمیع امت در جمیع
 ایشان بطوری که حکم آن بزرگوار نافذ تر بود و بر نفوس خلق اثر
 خلق بقبوس خود این دو مقام مقام باطن و مقام فعل است واضح
 است که مقام باطن و فعل افضل است از مقام ظاهر و قول این کسب
 ملاحظه هر یک از این مرتب است بشرط ملاحظه عدم مرتبه دیگر با او و اما
 بحسب حقیقت پس مرتبه نبوت و رسالت با مرتبه امامت و ولایت
 در آن حضرت لازم لزوم یکدیگرند و انفکاک یکدیگر بر وجه حقیقه
 متصور نیست و این ظاهر و باطن از یکدیگر جدا نمی شوند پس هر زمان
 که اطلاق نبی یا رسول بر آن حضرت می شود بشرط لاینست بلکه بشرط
 شئی است یعنی بشرط مرتب دیگر است پس هر وقت که اطلاق
 شود بر آن سرور لفظ نبی یا رسول پس سایر مراتب نیز با او منوی و
 مقصود است و بعبارة اخری و هب علی الاطلاق و تیکه
 آن بزرگوار را بخلعت نبوت و رسالت مخلع فرمود آن نبوت

در رساله

و رسالتی بود که جامع مرتبه امامت و ولایت نیز بود و زمانی نبوت
 که نبوت و رسالت این بزرگوار خالی از این دو مرتبه عالیته علیه باشد
 و این دو مرتبه ظاهر و باطن خالی از این دو مرتبه باطن باشند
 و از همین جهت است که اطلاق این دو اسم یعنی رسول و نبی بر آن
 حضرت بکثرت شده است چه در قرآن و چه در غیر آن
 بلکه جمیع خطابات قرآنی که متعلق بان جناب است تعبیر بهمین
 و لفظ مبارک شده است + از جهت همین استلزام یعنی
 استلزام مرتبه نبوت و رسالت مرتبه ولایت و امامت را
 بخلاف عکس + یعنی عدم استلزام امامت و ولایت نبوت
 و رسالت را + پس چون که نبوت و رسالت آن حضرت
 اختصاص است از امامت و ولایت + از این جهت است که لفظ نبوت
 و رسول مختص شده است بان بزرگوار و در خطابات الهیه بان
 و خطاب مخاطب گردیده اند + بخلاف امامت و ولایت
 که چون از مراتب و مناصب اختصاصیه آن حضرت نیست
 بلکه بعد از انتقال آن حضرت صلی الله علیه و آله از این عالم

فانی بعالم باقی این دو مرتبه بطریق خلافت و وصایت منتقل
می شود بخلفا و اوصیاء بعد از ایشان واحد بعد واحد
و ناظر بهمین است حدیث ابن جمهور حسائی در کتاب غوالی اللاهی
از حضرت صادق علیه السلام که فرمودند + الناصب شتره
من الیهود و تیل کیف ذلک یا بن رسول الله فقال ان الیهود
منع لطف النبوة و هو خاص و الناصب منع لطف الامامة و هو
عام + یعنی ناصب بدتر و شر او کتر است از یهود عرض کردند
چرا این رسول الله + حضرت فرمودند بجهت اینکه یهودی منع لطف
نبوت را و او خاص است + و ناصب منع نمود لطف امامت را
و او عام است + مقصود آنکه امامت مختص لشخص خاص و زمان
خاص نیست + بلکه نسبت بهمه دو عام است + پس شتره
مترتبه بر آن نیز عموم دارد - بخلاف نبوت و این عموم که در امامت
ذکر شد - عموم نسبی است - و بعبارة اخری امامت مطلقه
ساریه در هر یک از ائمه است بطریق تساوی + و این منافات
ندارد و خصوصیت امامت را نسبت بهر یک از ائمه باعتبار

شخص هر یک در زمان هر یک و از اینجا است که امامت در هر یک
از ائمه باین اعتبار خاص است و صفت و منصب خاصه
باوست و اشتراک با غیر خود در زمان خود ندارد و نمی شود در یک
زمان دو امام موجود باشند که هر دو قائم بامر امامت و مقصد
این ریاست باشند چنانچه شاهد بر این صاحب کافی در کتاب
از حضرت ابی عبد الله روایت کرده که + راوی یعنی حسین بن
ابی علا از آنحضرت پرسید که کیون الارض لیس فیها امام قال
لا قلت کیون الامان قال لا الا واحد هما صامت + یعنی آیا
می شود که نبوده باشد در زمین امامی + حضرت فرمودند نمیشود
+ عرض کرد که می شود و امام در یک زمان مجتبع شوند
حضرت فرمودند نمی شود + مگر آنکه احدی صامت باشد
یعنی مباشر امر امامت نباشد + و از این جهت است که
اطلاق امام بر هر یک در زمان هر یک بکثرت شده است
+ و منافی عموم مفهوم لفظ و اشتراک مصداق نیست و این
بیان + اگر چه در حضرت خاتم + نیز جاری است + چه که امامت

با اعتبار زمان آن حضرت نیز خاص بان سرور بوده است *
 ولی بیان شد که از جهت دیگر یعنی جهت مفهوم عام است و نبوت
 و رسالت از جمیع جهات خاص است هم بحسب مفهوم و هم بحسب
 مصداق با استلزام این دو مرتبه در آن حضرت * مرتبه اما
 و ولایت را نیز چنانچه گذشت * پس از این جهت طلاق این دو
 بر آن حضرت اولی تخصیص شده است تمام شد آنچه مقصود از
 مقدمه بود و بیان می شود مطلب مقصود در ضمن پنج مقصد
مقصد اول در اثبات مرتبه امامت از برای خاتم انبیا
مقصد دوم در فضیلت مرتبه امامت در آن حضرت
 از مرتبه نبوت و رسالت مقصد سیم در اینکه همین امامت خاتم
 انبیاست که منتقل شده است بطور خلافت و وصایت
 بسوی اوصیاء و خلفاء آن بزرگوار بعد از آن عالی مقدار
مقصد چهارم در عدم تساوی مرتبه اوصیاء خاتم
 انبیا با آن حضرت و فضیلت * چنانچه بعضی توهم برده اند
 بلکه سبب بر فضیلت از حضرت امیر و سایر ائمه از مراتب است

مقصد پنجم در فضیلت ائمه اطهار از همه سبب آن اولوالعزم
 غیر خاتم انبیا اما مقصد اول یعنی اثبات مرتبه امامت
 از جهت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله * پس گمانه بر مرتبه واضح است
 که سزاوار نیست راه یافتن شک در او * چنانچه از تعریف امامت
 که علمای اعلام * در مقام اثبات آن از برای اوصیاء
 کرده اند ظاهر و بین است * علامه حلی اعلا الله مقامه و سایر
 علماء مستکملین در بحث امامت می فرمایند که * الامامه
 ریاسته عامه فی امور الدین والدنیا الشخص من الاشخاص
 عن البنی یعنی امامت ریاست فرمان فرمائی است بطریق عموم
 در امور دین و دنیا از برای شخص معینی از اشخاص بنیاده انبیا
 و این ظاهر است که مذهب عنده دارای مرتبه این ریاست
 نباشد با اصل تقدیمی میکنند از اوسوی نایب بنیاده و تلیش
 و سوم آنچه شریفیه است که در سوره نبی اسرائیل می فرماید
 * یوم نذ عواکله اناس با هم * یعنی روزی خواهد آمد که خویش
 خواند در آن روز هر گرویی از خلق را با امام زمان آن کرده و این

(۱۴)
 معلوم است که خلق زمان حضرت رسول را بم خواهند خواند
 در روز قیامت + و در آن زمان امامی و مقتدائی که صاحب
 ریاسته حاکمه باشد نبوده است کمر آن حضرت + و اگر مرتبه
 امامت در ایشان ثابت نباشد و باعتبار این مرتبه مصداق
 لفظ امام نباشند + پس آیه شریفه نسبت بآن زمان بی بی
 می ماند و این مقتضای آیه شریفه باطل است قطعا و دلیل
 مستوم در کافی از حضرت امام بقی ناطق جعفر بن محمد الصادق
 روایت کرده که فرمودند + یوم ندعو اکل اناس با ما مهم ای
 یا ما همم الذی بین ظهرهم وهو قائم اهل زمانه + یعنی مرا
 از امامیکه خداوند متعال در آیه شریفه فرموده است آن
 امامیست که در هر زمان در میان آن قوم است و او قائم اهل
 آن زمان است و این معلوم است که در زمان حضرت
 رسول قائم اهل آن زمان وجود مبارک آن سرور بوده + و غیر
 آن بزرگوار کسی قائم اهل آن زمان نبوده و دلیل چهارم
 از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده است در ذیل +

(۱۴)
 همین آیه شریفه که حضرت فرمودند + یوم ندعو اکل اناس با ما همم
 و علی فی قومه و الحسن فی قومه و الحسین فی قومه و کل من مات
 بین ظهرانی قوم جاؤا معه + یعنی حضرت باقر علیه السلام فرمود
 و تفسیر این آیه شریفه که خواهد آمد حضرت رسول در قوم خود و حضرت
 امیر المؤمنین در قوم خود و حضرت امام حسن در قوم خود و حضرت
 امام حسین در قوم خود و هر امام که میرد در میان گروهی و قومه
 خواهند آمد آن گروه و قوم با آن امام و این حدیث ظهور تام دارد
 در اطلاق لفظ امام بر آن بزرگوار و دلیل پنجم حدیثی است
 که صاحب محاسن در محاسن از حضرت امام جعفر روایت کرده
 که حضرت باصحاب خود فرمودند که انتم و الله علی دین الله + یعنی
 بجز انتم که شما قائمید بر دین خدا + پس تلاوت فرمودند این آیه
 شریفه را + یوم ندعو اکل اناس با ما همم ثم قال علی امامنا
 و رسول الله امامنا و کم من امام یوم القيمة یعنی اصحابه و یغیبوا
 یعنی حضرت پس از تلاوت آیه شریفه یوم ندعو اکل اناس با ما همم
 فرمودند حضرت امیر المؤمنین علی امام ما است و حضرت رسول الله

امام ماست و چه بسیار از امامان که خواهند آمد در روز قیامت در
 حالتی که لعن خواهد کرد و هر یک از آن امامان اصحاب خود را لعن
 خواهند نمود آن صحابه امامان مقصود آنکه امام حق و امام ضلال هر دو
 خواهند بود و درین حدیث تصریح شده است اطلاق لفظ امام بر رسول
 خدا دلیل ششم آنکه مرتبه امامت عطا شد از جانب خداوند
 متعال بحضرت ابراهیم و اسحاق و یعقوب خداوند منت گذاشت بر
 ایشان ببطا کردن این مرتبه چنانچه در قرآن شریف می فرماید و بیانا
 له اسحق و یعقوب نافلة و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بالحق
 و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و اتیاء الزکاة و کانا
 لنا عابدين + یعنی عطا فرمودیم بحضرت ابراهیم اسحق و یعقوب
 از فضل خود و همه آنها را صالح گردانیدیم و تسبیح دادیم ایشان را
 امامها که اقامت متابعت کنند مردم ایشان را در امور دین و دنیا
 خود و هدایت کنند ایشان خلق ابراهیم و اسحاق و اسحاق مستقیم بامر و حکم
 و وحی منسوبیم بسوی ایشان فعل خیرات را و اقامت صلوة را
 و دادن زکوة را و بودند ایشان از برای ما عبادت کنندگان و در

جای دیگر می فرماید + ولقد اتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مرتبة
 من لقاه و جعلناه هدی لبنی اسرائیل و جعلنا منهم ائمة یدون +
 بامر ما صبروا و کانا بآیاتنا یوقنون + یعنی تحقیق که دادیم حضرت
 موسی را کتاب پس مباش ای پیغمبر در شک از لقای تو حضرت
 موسی را در شبی که بالا بردیم تو را با آسمان و وجوه دیگر نیز گفته اند در
 معنی این جز آیه و گردانیدیم موسی را هدایت از برای بنی اسرائیل و
 قرار دادیم امام ناز بنی اسرائیل که هدایت کنند خلق را بامر ما چونکه صبر
 کردند و بودند یقین کنندگان بآیات ما + پس از این دو آیه معلوم
 شد که خداوند متعال مرتبه امامت را عطا فرمود بحضرت ابراهیم و
 بعضی از اولاد او و در مقام اتقان بر ایشان اخبار الزامت ایشان
 فرموده و شک نیست که این مرتبه غیر از مرتبه نبوت و رسالت بود
 چنانچه توضیحی از آن خواهد آمد + پس اگر این مرتبه از برای خاتم النبیا
 ثابت نباشد لازم می آید که آن بزرگوار فاقد باشد مرتبه را که حضرت
 ابراهیم و اولاد او واجد بودند آن مرتبه را و معلوم است که حساب
 مراتب متعدده افضل است از فقدان مراتب و هر چند بیک مرتبه

باشد سیما مرتبه امامت که افضل جمیع مرتب و مناصب الهی است
 و حال آنکه مسلم است که حضرت خاتم انبیا افضلند از کل انبیا و رسول چنانچه
 استدلال بر آن عنقریب خواهد آمد و دلیل هشتم در بصایر الدرجات
 ابن قنایری که از اجزاء صحاح است از فضل بن بسیار روایت میکند
 که از حضرت ابی جعفر سئوال شد از قول خدای متعال ۴ که فاسئلوا
 اهل الذکر ان ینتمم لکم العلمون ۴ یعنی سئوال کنید از اهل ذکر اگر خود
 عالم نیستید ۴ قال علیه السلام رسول الله و اهل بیته هم اهل الذکر و هم الائمة
 یعنی حضرت فرمودند که رسول خدا و اهل بیت آن بزرگوار ایشانند
 اهل ذکر و ایشانند امامان پس در این حدیث نیز تصریح شده است
 با امامت حضرت رسول و دلیل ششم حدیث نورانی است
 محکی از جلد سابع بخار و جلد ثالث از عوالم که صاحب جواهر الاخبار
 متوجه شده است و حدیث طولانی است و در آن حدیث است که
 حضرت امیر خطاب سلمان و ابوذر فرموده فرمودند ۴ که من لم
 یقر بولایتی لم ینفعه الا سترار بنبوته محمد الا انهما مقرونان و ذالک
 ان البنی مرسل و هو امام المخلوق و علی من بعده امام المخلوق و وصی محمد

یعنی حضرت امیر فرمودند کسیکه اقرار کند بولایت من نفع منی بخشد
 او را استرار بنبوته محمد آگاه باشید که اقرار بولایت من و نبوته
 محمد مقرون بیکدیگرند و این از جهت آن است که حضرت خاتم انبیا
 نبی مرسل است و او امام خلق است و علی از بعد آن حضرت امام
 بر خلق و وصی محمد و دلیل هفتم روایت محمد بن حرب امیر مدینه است
 که صدوق علیه الرحمه روایت کرده است و حدیث طولانی است
 و عنقریب در مقصد چهارم تمامه در معرض بیان خواهد آمد آنچه متعلق
 به مقام است از فقرات آن روایت اینست که حضرت امام جعفر فرمودند
 بمحمد بن حرب پس از فاقمه اوله چند بر اینکه چه حضرت امیر پابردوش
 پیغمبر نهادند از جهت شکستن اصنام نه عکس ۴ که فالبنی ۴
 رسول الله نبی امام و علی امام لیس نبی و لا رسول فهو غیر مطبق
 بحکم القال النبوة ۴ حضرت فرمودند پس نبی که رسول حد است
 هم نبی است و هم امام است و علی امام است و نیست نبی رسول
 و از این جهت است که طاقت نداشت حمل نمودن سنگین بار نبوت
 و در این مقام همین قدر از ادله کافی است و اثبات مرام و زاید

عاشق
 مراد
 از این نبوت نبوت
 جامع است یعنی
 آن نبوت که دارا
 سه مرتبه دیگر هم
 هست
 منته

از این دو استقصا تام در این مقصد و سایر مقاصد خروج از وضع این
 و چیزه است که بنای آن بر اقتدار است و اما مقصد دوم یعنی
 افضلیت مرتبه امامت نبی از مرتبه نبوت و رسالت آن حضرت پس از
 بیان وجه تسمیه هر یک فهمیده شد و دلیل دیگر در اثبات این مطلب روایت
 هشام بن سالم است در باب طبقات انبیا و رسل از حضرت ابی عبد الله
 علیه السلام در اصول کافی که حضرت فرمودند ۴ الانبیاء والمرسلون
 علی اربع طبقات فبنی بمنی فی نفسه ولا یعدو غیر ما و بنی یری فی
 النوم و سیمع الصوت و لا یعیب فی الیقظة و لم یبعث الی احد و علیه
 امام مثل ما کان ابراهیم علی لوط و بنی یری فی منامه و سیمع الصوت
 و یعاین الملک و قدرسل الی طائفه قتلوا او کثروا و کیون قال
 تبارک و تعالی یونس و ارسلناه الی ماته الف او یریدون قال ۴
 یریدون ثلاثین الف و علیه امام و الذی یری فی منامه و سیمع الصوت
 و یعاین فی الیقظة و هو امام مثل اولی العزم و قد کان ابراهیم
 نبیا و یس با م حتی قال الله تعالی انی جاعلک للناس اماما
 قال و من ذریتی نقال الله تعالی لانیال عهدی الطالمین ۴

ابراهیم

من عبد صنما او و مثالا لیكون اماما ۴ یعنی انبیا و مرسلون بر چهار
 طبقه اند پس نبی است که اخبار شونده است در نفس خود و نبوت
 او تعدی بغیر خودش نمیکند و نبی است که می بیند در خواب و میشود
 صوت را و معاینه در بیداری نمی بیند و معیشت هم نشده است
 بر احدی و بر او است امامی مثل لوط که پندیده بود و مرسل نبود و حضرت
 ابراهیم بر ایشان امام بود و نبی است که در خواب می بیند و میشود
 صوت را و ملک را هم می بیند و ارسال هم شده است بسوی
 جماعتی کم باشد آن جماعت یا بسیار - باشد مثل یونس چنانچه ۴
 خداوند در تشریح فرموده است در امر یونس که ارسال نمودیم او را
 بسوی صد هزار یا بیشتر حضرت ابی عبد الله فرمودند آن زیادتی ۴
 سی هزار بود و بر حضرت یونس هم امام بود و آن بستیکه می بیند
 در خواب و میشود صوت و می بیند معاینه در بیداری او امام است
 مثل اولی العزم و تحقیق که حضرت ابراهیم نبی بود و امام نبود تا آنکه
 خداوند تعالی فرمود ۴ انی جاعلک للناس اماما یعنی قرار
 دهند هتیم تو را برای مردمان امام حضرت ابراهیم بخداوند

مخالف
 این است
 حضرت لوط
 نوم و بعد از آن
 شدن نوم کل
 بوزن اگر کعبه
 بود در شکل
 برین در زمان
 منزل است ۴
 درین

وجود
 نوم
 مرسل
 بودند بر قوم چنانچه
 در تشریح می فرماید
 و ان لوطا لمن
 الرسلین از جنین
 و اهل جمعین ۴
 حضرت یونس
 بعد از نجات از
 بطن ماهی هتیم
 نیز ارسال شدند
 و ممکن است حضرت
 لوط مرسل بودند
 از جانب حضرت
 ابراهیم پس شد
 بر ظاهر خود است
 منه

عرض کرد که این امامت عطا فرما بذرته من این خطاب رسید که
 عهد من بطالمین نمیرسد کسیکه عبادت و پرستش کرده باشد صغیرا
 یا وثنی را نمی باشد امام تمام شد ترجمه حدیث و از این حدیث به
 شریف از چند وجه ارتفاع درجه امامت بر سایر درجات مستفاد
 میشود ۴ اول اینکه امام درجات انبیا و رسل را با اعتبار
 تفاضل و تفاوت مراتب مناصب بنمیری بر چهار قرار فرمودند
 و مرتبه چهارم را که قضی المراتب و اعلا المدارج است او را مرتبه
 امامت مقرر فرمود که صاحب این مرتبه که جامع مراد ششم سابقا
 امام است مثل بنمیران اولو العزم پس معلوم شد که مرتبه نبوت و
 رسالت در ظل و در نور مرتبه امامت واقع و مرتبه امامت اکل و
 افضل همه مرتب است ۴ وجه دوم ۴ آنکه فرمودند و هو
 امام مثل اولو العزم یعنی آن نبی که جامع این مراتب اربعه است
 امام است مثل معین بن اوالو العزم و این وجه ناشی از تمثیل
 مزبور است چه که این تمثیل صریح در آن است که امامت شأن
 مرتبه اولو العزمیت را غیر ۴ یعنی امامت و اولو العزمی در یک مرتبه

۴

واقعه بخلاف نبوت و رسالت و وجه این بحسب اعتبار همان است
 که ذکر شد که امامت ریاست عامه الهیه است ۴ و این ریاست
 حاصل نمیشود مگر از قبل استحقاق و شایستگی ذات که در مراتب ۴
 عبودیت و بندگی و طی مقامات امتحانیه خدائی و حیط جمع مقصود
 لازمه بشری و ترجیح او آمو و نو آبی الهی ۴ در مقام تعارض آن با برات
 و خواهبهای شہوات نفسانی و حسرو ج از هر نوع فتن صعبه فوق
 طوق انسانی و صابرت بر بلا یا و مصائب باه الامتحان عالم ناست
 ترقیات متدرجه مرتبه حاصل کرده باشد تا برسد باین مقام
 اعلی و سنا بجهت آنکه مراتب ترقیات مرتبه بر عبودیت و مدارج تعالی
 متحصلا از قبل قیل شہوات بشریه منحصر بنفوس ناقصه ناس نیست بلکه
 در نفوس کامله انبیا و اولیا نیز جاریست چه که ریاضات تکمیلیه
 الهیه در نفوس ناقصه رفع نقص و افاده کمال میکند و در نفوس کامله
 انبیا و اولیا علیهم الصلوٰة و السلام افاده حصول علو در جا
 و ارتفاع مقامات عالیات میکند که متبل از ان از برای آن نفوس
 طیبیه حاصل نبود بجهت آنکه حد یقین در مضیض قیاض علی الاطلاق است

۴

فست که بتوان توهم نمود و القطار فیض را بر فرض وصول بان حد و
 مترتب نمود بر آن انقطاع کتیل را بلکه چنانچه نعم و فیوضات منعم
 حقیقه نامتناهی است مراتب کتیل نیز نامتناهی است چه که بوصول
 هر مرتبه از مراتب فیوضات کمالی حاصل میشود که قبل از آن حاصل
 نیست و آنچه ذکر شد رفع می شود منافاتیکه بحسب ظاهر معلوم میشود پس
 این حدیث شریف که امامت منحصر در اولو العزم است و بین دو ایه شریفه
 که قبل در مقام استدلال بر مقصد اول در معرض بیان آمد که مضمون آیه
 اولی آن بود که امامت باحق و یعقوب عطا فرمودیم و مضمون آیه
 دوم آن بود که از بنی اسرائیل تترار دادیم امامها و شکی نیست که باحق
 و یعقوب و سایر انبیاء بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی علی نبینا
 و علیته استلام انبیاء اولو العزم بودند و وجه عدم منافات است
 که امامت مذکوره در حدیث همین امامت است که از قبل استحقاق
 ذاتی بر پنج تقضیل مزبور حاصل شده باشد و این امامت امامت
 اصیله است که بحسب موضوع خاص است با انبیاء اولو العزم و از این
 جهت است که ما به الامتیا مرتبه انبیاء اولو العزم شده است از غیر

ایشان و اما امامت مذکوره در اینین مزبورترین امامت فرغیه است
 که به نیابت و وصایت امام اصل حاصل شده است از جهت حفظ
 شریعت آن امام و هر چند که جعل آن نیز از جانب و باب علی الاطلاق
 و ما استحقاق تمام و شایسته که تمام ۴ در موضع این امامت تیر حاصل
 نشود صاحب مرتبه این امامت نیز نمی شود و مزید تحقیق در این مطلب
 بطور اوفی در مقصد سیم خواهد آمد ۴ وجه سیم ۴ از دلالت بیان حال
 حضرت بر اینهم است که امام فرمودند بنی بود و امام نبود تا اینکه جعل
 امامت در حق آن بزرگوار از خالق تعالی صدر دریافت و این باعلا
 صوت و دلالت بر تقضیل مرتبه امامت بر مرتبه نبوت میکند چه که از
 از ادنی ترقی باعلامی شود و این واضح است ۴ وجه چهارم عظمت
 و بزرگی است که از اعطاء مرتبه امامت با آن حضرت در نظر آن حضرت
 حصول پذیرفت که بحض خطاب بصد و جعل امامت از جهت آن
 حضرت فوراً آن مرتبه را از برای ذریه خود از خداوند تعالی استعد
 نمود ۴ دلیل سیم ۴ بر تقضیل مرتبه امامت این حدیث شریفه
 که در کافی از محمد بن سنان از زید شحام روایت میکند که زید گفت

شایسته
 موضوع
 امامت یعنی
 کسیکه امامت
 امامت با
 قائم است
 نزد

شندم حضرت ابی عبد الله علیه السلام که می فرمود + ان الله
 تبارک و تعالی اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان يتخذ نبیا وان الله
 اتخذ نبیا قبل ان يتخذ رسولا وان الله اتخذ خلیلا قبل ان يجعله اماما
 فلما جمع که الاشیاء قال فی جاعلک للناس اماما قال من
 عظمتها فی عین ابراهیم قال ومن ذریتی قال لاینال عهدی الا
 قال لایکون السیفه امام التقی + یعنی محمد بن سنان از زید شحام
 روایت کرده است که او گفت از حضرت ابی عبد الله امام جعفر
 صادق شنیدم که می فرمود خداوند تبارک و تعالی گرفت ابراهیم
 عبدا پیش از آنکه بگیرد او را نبی و گرفت او را نبی پیش از آنکه بگیرد او را
 رسول و گرفت او را رسول پیش از آنکه بگیرد او را خلیل و گرفت او
 خلیل پیش از آنکه قرار دهد او را امام پس امام علیه السلام فرمود که از
 عظمت و بزرگی امامت در نظر ابراهیم عرض نمود بدرگاه آنکه که
 ومن ذریتی + یعنی این مرتبه امامت را بدو داد و اولاد من هم عطا
 فرما خداوند متعال فرمود که نمیرسد عهد من یعنی عهد امامت
 بستمکاران و ظالمان امام فرمودند که نمی باشد سیفه امام متقی

در پیوسته

و پر هیز کار پس از این حدیث معلوم شد که منصب امامت اجل
 مناصب و مقامات است و اکل همه مراتب است که هیچ مرتبه
 حضرت خلیل از جهت ذریه خود خواستش نکرد مگر این مرتبه را و در جواب
 از خالق متعال ارشاد شد که عهد امامت بظالمین نمیرسد و
 مقصود امام علیه السلام از اینکه فرمودند سیفه نمی باشد امام
 اشاره است بسوی بیان اذنی مرتبه ظلم و آن سفاهت است زیرا
 که سیفه سبب اطلاق مال خود که مایه لغیث است در دنیا ظالم است
 و این اذنی مرتبه ظلم است که باین نوع ظلم نیز قابلیت مرتبه امامت
 سابقا می شود پس چه رسد بکسیکه بسبب فسق و جور تلف کند مرتبه
 عیش خود را در آخرت که بطریق اولی از شایسته مرتبه امامت
 باطمی شود چه که امام کسیست که واجبست بر امت متابعت
 او و اقداء باو پس اگر عاصی و ظالم امام باشد لازم خواهد آمد
 اطاعت و متابعت او در معصیت و ظلم نیز و این محال است
 اینست که علماء اعلام این آیه شریفه را دلیل بر عصمت امام
 گرفته اند و باطل کرده اند باین آیه امامت غیر معصوم را دلیل

چهارم روایت مرویه از ابن غضایری است در کافی از ابی عبد الله
 علیه السلام قال سمعت یقول ان الله اتخذ ابراهیم عبدا قبل ان یخذه
 نبیا واتخذة نبیا قبل ان یتخذة خلیلا واتخذة خلیلا قبل ان یتخذة رسولا
 واتخذة رسولا قبل ان یتخذة اماما فلما جمع له هذه الاشیاء وقضیة قال
 له یا ابراهیم اتنی جا علیک للنیاس اما فمن عن طهرانی عین ابراهیم قال
 یارب من ذریتی قال لابن الینال عهدی الطالمین ۶ وترجمه حدیث موافق
 همین حدیثی است که در دلیل تیمم ذکر شد و تقریب دلیل نیز بر این است
 که در معرض بیان آمد و از اخبار مزبوره و آیه شریفه معلوم گردید نیز
 آنچه اشاره بان در سابق شد که مراتب تکمیل منحصرفسوس اوساط ناس
 نیست بلکه در نفوس کامله انبیا و اولیا نیز جاری است چه که این
 اخبار ظهور تام دارند در اینکه هر مرتبه که از جنبه حضرت ابراهیم حاصل
 شد فوق مرتبه سابقه آن بود پس هر مرتبه که حاصل شد تکمیل در آن
 مرتبه بود که در مرتبه قبل آن نبود و این ظاهر و بین است که ترتیب و
 تدریج این مراتب از قبل ابتلا و امتحاناتی بود که در حق حضرت ابراهیم
 علی نبینا و علیه السلام بعمل آمد و در همین مقامات آن حضرت در

العظم
 کسب
 العین
 کلام
 ص
 ق

کمال استقلال بجز توجه بذات ذوالجلال ۶ و مراعات امر معبود و بمیشال ۶
 چیزی از آن بزرگوار صادر نشد در کسر هجرت نام ۶ در رضای ملک
 حلام ۶ و مقابله با یکت عالم از خلق نمود و بر جان خود نیاندیشید
 و در مقام باختن جان در وقت انداختن در آتش از منجینت استغاثت
 از هیچ ملک مقرب حتی جبرئیل امین نخواست با آنکه همه ملائکه مویکله بر
 زمین و غیر زمین حتی روح الامین مامور با عانت و نجات او بودند
 اگر منجی است نجات خود را از ایشان و مع ذلک چشم از همه منصرف
 نمود و التفات بهیچ کدام نه نمود و بعد از خواهش ایشان رسول
 حاجت را از ایشان فرمود حاجت من بجای من است نه بشما
 جبرئیل عرض کرد بخواه حاجت خود را از خدای خود در همچنین وقت
 که کمال ضطر است فرمود کفی علمه عن السؤل ۶ یعنی علم او کاف
 از خواستن حاجت اشاره بکمال درجه رضا ۶ و تمام مصابرت
 بر محن و بلا ۶ که در راه معبود و رو پذیرفت ۶ در مقام شاکر کردن
 مال با آنکه اموال و منال آن حضرت از حد افزون بود آن ملک که
 بصورت بشر از جهت امتحان حضرت تنزیه از معبود بر حق بر زبان

۳۲

جاری نمود حضرت فرمود یک مرتبه دیگر بر زبان جاری نالصف
 مال خود را تا این تزییه کرده بتوسلیم میکنم آن ملک آن تقدیس
 تزییه را مژده ثابته بر زبان جاری نمود حضرت نصف اموال خود را باو
 عطا فرمودند و بعد فرمودند دفعه دیگر آنچه بر زبان جاری نمود
 جاری نماند بقیه اموال من هم از آن تو باشد آن ملک آن تزییه و
 تقدیس را مژده ثابته بر زبان جاری نمود حضرت ارکل اموال خود
 دست بردار شد ۴ و در مقام امتحان ولد که اصعب امتحانات است
 بخصوص که خود بدست خود ان ولد را فرج نماید و قتیکه مامور شدند
 تا خیر در حکم معبود جایزند آنگاه بعمل آوردند آنچه را که مامور شده بودند
 اینست که خداوند متعال هم بازای این بلا یا و محن بر مراتب علییه
 آن حضرت متدرجا افزوده تا آنکه آن بزرگوار را بر مرتبه امامت
 که فضل و اکمل جمیع مراتب است سرفراز فرمود و این خیر
 مراتب تکمیلی آن جناب بود ۴ و از اینجا معلوم می شود برتری و
 بلندی مقام و مرتبه امامت بر سایر مراتب و مقامات و اولاد
 بر این مقصد زاید از آنچه ذکر شد بسیار است ولی همین قدر در مقام

الکلیان

۳۳

الکلیان کافیت و ایام مقصدیم یعنی انتقال همین امامت خاتم
 انبیا بسوی اوصیاء آن حضرت فکانه قابل استدلال نیز نیست
 از کثرت و ضوح مگر چون تشکیکی مسموع شده است از بعضی از
 جهت رفع آن تشکیکات میگوئیم که خلافت و وصایت امیر المؤمنین
 علیه السلام مسلم اهل ایمان است و در آن هیچ خلافتی نیست و
 بیان شده که از برای هر پیغمبر اولی العزم چهار مرتبه است که لازمه
 او لو العزمی اوست مرتبه نبوت و رسالت چون بر پیغمبر خاتم
 ختم شده است پس تعدی باوصیاء آن بزرگوار نمیکند و اما
 مرتبه ولایت یعنی اولی تبصره چون این مرتبه هم در زمان
 حیات خاتم انبیا از برای سید اولیا حاصل شده بود پس
 این مرتبه هم نمی تواند محل موضوع وراثت و وصایت واقع
 شود چه که وراثت و وصایت منوط به بعد الموت است
 و بر عطا یا متصرفات واقعه در حال حیوة اطلاق ارث و وصیت
 نمی شود و دلیل بر اینکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در زمان
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باین مرتبه عالی از جناب

۷
 دو ولایت
 و امامت
 نبوت
 در رسالت
 صحیح

خالق متعال سزاوار شده بودند بسیار است از جمله آن آیه شریفه
 وانی هدایه است که می فرماید ۴ انما ولیکم الله ورسوله والذین
 امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون ۵ ترجمه
 آیه شریفه گذشت و اینکه مراد از ولی داوی تصرف در آیه شریفه
 موافق تفسیر فریقین حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و از جمله
 آن حدیث غدیر خم است که متفق علیه شیعه و سنی است که حضرت
 رسول حضرت امیر را بلند فرموده فرمودند ۶ من کنتم مولاه فهدا
 علی مولاه ۷ یعنی هر کس که من ولی و صاحب اختیار اوستم ۸
 پس علی ولی و صاحب اختیار اوست ۹ و از جمله آن این حدیث
 مشهور است که حضرت رسول فرمودند ۱۰ انا و علی ابوا هذه الامة
 یعنی من و علی دو پدر امت هستیم پس این حدیث نیز اشاره بسبب
 ولایت است که از برای حضرت رسول و حضرت امیر بر مبنای
 ثابت است پس معنی آن است که همچنان که پدر را بر اولاد ولایت
 در صورتیکه عقول ایشان کافی در اصلاح معاش و معاد ایشان
 نباشد همچنین من و علی را نیز ولایت است بر امت چه که عقول

اول

امت نیز کافی در امور اصلاح نفوس و معاش و معاد ایشان
 نیست والا اگر غیر از این مراد باشد منافات پیدا خواهد کرد با آیه
 شریفه که و ما محمد ابا احد من رجالکم الی آخر الایه ۱۱ یعنی نیست محمد
 پدر هیچ کیت از شما و اوله و آله بر نبوت و ولایت از جهت حضرت
 امیر در زمان حضرت رسول از اخبار در کتب تفاسیر و احادیث
 بحکمت وارد شده است پس بانی از جهت موضوع وصایت
 و وراثت و خلافت مانند مکر مرتبه امامت که بعد از انتقال
 حضرت رسول از عالم فانی به عالم باقی منتقل شد بسبب حضرت
 امیر و همچنین از برای امامی با نام دیگر قائم آل محمد پس اگر در این مرتبه
 تشکیک واقع شود پس کدام مرتبه موضوع واقع خواهد شد
 از برای وصایت و وراثت آن حضرت علیه السلام و یا
 از آنچه مذکور شد در مقام ایضاح تعریفی است که علمای
 امامیه مثل علامه علی و غیران از برای امامت کرده اند که امامت
 ریاست عامه الهیه است در امور دین و دنیا از برای
 شخصی از شخص به نیابت از نبی چنانچه گذشت و این معلوم است

امت نیز

که نیابت مستلزم مقتضای اجرای امور نیابتیه است بان تسلط
 و حکومتی که از منوب عنه بنایب رسیده است و الانبایست
 نخواهد بود و اگر رسول شود که علما از ثبوت ولایت از جهت حضرت
 امیر باین اوله مزبوره و غیر آن استدلال بر امامت آن حضرت
 می نمایند چه که اولویه بنفوس از نفوس لازم دارد و وجوب
 متابعت مؤولی علیه ولی را و النفاذ و اجرای ولی احکام و لایه
 بمقتضای حکم شرع انور بر مؤولی علیه بهمین معنی امامت است
 جواب این است که گذشت که بمقتضای اخبار متطافره مستفیضه
 امام برد و قسمت امام ناطق و امام صامت و نمی شود که دو
 امام ناطق یعنی دو متصدی امر بایست و مباشر امور امامت
 در یک زمان مجتمع شوند چه که مشیت و حکمت الهیه اقتضا کرده
 که دو رئیس و سلطان در یک زمان با بر ریاست شرعیه الهیه
 اصالة اشتغال و رزند پس آن ولایت که اثبات امام میکند
 با وجود امام ثابت من الله و قائم با بر امامت اثبات امام
 صامت میکند نه امام ناطق پس این ولایت اثبات

میکند

میکند اینکه این ولی صاحب شأن امامت و منصب ریاست
 تحت الهیه است بعد از امام زمان خود نه آنکه اثبات میکند امامت
 فعلیه احاصل این بیان آنکه چون خداوند عالمیان عالم بود
 بمعاندت اهل آن زمان با امیر مؤمنان پس از جهت اقامه
 حجت بر معاندین دین در کتاب اعجاز این و لسان خاتم
 المرسلین اثبات ولایت و اولویه تصرف از جهت آن حضرت
 نمود که بآن اثبات فرماید استحقاق امامت آن سرور را بعد
 حضرت خاتم البیاء + لیهلک من ملک عن بیته و یحیی من
 حتی عن بیته و این منافی نیست استحقاق امامت را بخلاف
 و وراثت و از جمله ادله مثبته این مطلب است
 سورہ نسی که می فرماید + و کل شیء حصیناه فی امام مبین
 یعنی هر چیزی را احصا نمودیم در امام مبین حضرت امیر المؤمنین
 فرمودند چنانچه حدیث را فاضل فیض در تفسیر صافی متعصن است
 که انا و الله الامام البین این الحق من الباطل و رفته من رسول
 یعنی منم بخدا قسم این امام مبین که جدا میکنم حق را از باطل

میراث یافتیم این منصب امامت را از رسول خدا پس در این
 تصریح شده است بوراثة امامت تقریب دیگر آنکه چون این
 دین و شریعت تا روز قیامت باقی است البته حافظین شریعت
 ضرور است که در هر زمان باشند تا آنکه حفظ نمایند این شریعت را
 از آراء و اوهام مضلّه باطله متمرّدین از شیاطین جن و انس و جا
 فرمایند احکام آن را بر اهالی هر زمان تا آنکه حجت الهیه بمقتضا
 فلذّ الحجة البالغة بر ایشان میرسان تمام باشد و این نواب و
 حافظین شریعت لازم است که صاحب مرتبه امامت باشند
 از جانب صاحب شریعت که باعتبار این مرتبه محلّ اتباع و اقتدا
 خلق باشند و نیز صاحب مرتبه ولایت باشند که باعتبار آن
 نمایند نفوس متجاوزّه از حد و آبی را بسوی اصلاح و ایضا
 و تصرف نمایند در حقوق مالیه مقررّه بر وجه خاصّه شریعیّه
 بر وجه صلح و سداد و معلوم است که تا این دو مرتبه در
 حافظین شریعت نباشد حفظ شریعت صورت پذیرد نخواهد
 شد و اگر این دو مرتبه اصالتاً باشد و از قبل خلافت و وراثت

بنام خدا

نباشد لازم خواهد آمد که چنانچه نبوت و رسالت خاتم انبیا بعد از حضرت
 آن بزرگوار منقطع شده است ولایت و امامت آن عالیقدر ابراهیم
 که مقام متابعت و عمل بر مقتضیات شریعت آن جنابست و حکم نبوت
 و رسالت آن جناب در دوام منقطع شده باشد و این باطل است
 بالضرورة و البدها بهتر من المذهب پس باید این امامت و ولایت
 همان امامت و ولایت خاتم اکرم باشد که خلافت بجایگزین
 شریعت آن حضرت رسیده است تا آنکه صدق کند که دین
 و شریعت اوست که در قضیه وارثین و اوصیاء شریعت او در
 آمده است و دایر شده است و از این بیانات شافیّه در
 مقام واضح شد فساد آنچه القا کرده است شیطان لعین و در
 قلوب بعضی از مؤمنین و از پیروان دین مبین و آن
 این است که امامت مرتبه ایست مباین با مرتبه نبوت و
 و رسالت است و این مرتبه مختص بائمه اطهار است
 و تا روز قیامت باقیست و زوال و قطع بر او طریقی نیست
 چنانچه بر نبوت و رسالت از جهت تکمیل مرتبه امامت

۷۱
 رسالت
 و فوق مرتبه
 نبوت
 صحیح

۷۲
 رسالت
 میشود و نبوت
 رسالت
 صحیح

آمده است و چون که تکمیل مرتبه امامت شد بمقتضای الیوم به
 آنکلمات لکم دینکم بنوت و رسالت منقطع گردید و حضرت
 خاتم النبیا بعالم بقا ارتحال فرمودند چه که آنچه مقصود از وجود
 مبارک ایشان بود که تکمیل این مرتبه عالیه باشد بعمل آمد و ختم
 نبوت و رسالت بر سرور انبیا نیز آن بود که تکمیل مرتبه مزبوره
 در زمان آن حضرت بوقوع انجامید پس مقصود از رسالت و
 نبوت که محل نظر حضرت رب العزة بود که اکمال این مرتبه علیه باشد
 و همه آنبسیای سابق هم ازجهت مقدمه همین اکمال قدم
 بعرضه این عالم نهاده بودند با تمام رسید چه که جمیع ثمرات
 نبوت و رسالت در امامت موجود است و سلسله امامت
 تا روز قیامت برقرار است پس احتیاج بوجود نبی و رسول نیست
 و غیر این از بیانات و تقریبات خجسته مخالفه از برای اصول دین
 و مذہب و مغایره با اعتقادات کل علماء از عجم و عرب است
 که ناشی نشده است پایه و اصل آن مگر از عدم معرفت بمراتب
 نبوت و رسالت و از روی بصیرت و شریعت و شیطانی هم

از طرف محبت با ائمه اطهار که درصید کردن عقاید تحفه اخبار و تصدیق
 و کمین گاه آن لعین خدا راست به مطالب و همیچه که خالی از
 شائبه غلو نیست بلکه عین خلوص است بانواع زینت آراسته بصورت
 معرفت عرفانی و قلوب مجتبین و مخلصین ایمانی انداخته و روز
 بر نور تراید آن حیل گوناگون آنگیخته بتذیح مؤمن صادق را کول زد
 از طریق مستقیم هدایت منحرف نموده و مرتبه ضلالت و گمراهی داخل
 میسازد پس هر کس از مؤمنین که صاحب این عقاید فساد امین
 شده است یا وسوسه در قلب او از این گونه اعتقادات افتاد
 باید بطالعه این اوراق و افیه و بیانات کافی که استنباط
 شده است از آیات و اخبار و آثار اهل بیت اطهار و موا
 با اعتقاد علماء ابرار و این او هام و وسوس را از خود دور نموده
 پنج قویم و طریق مستقیم رجوع نماید مقصد چهارم در دفع
 لزوم تساوی مرتبه امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین است
 یا حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله بسبب ابائی که ماب
 الا شتباه این تساوی می تواند واقع شود و در این مقصد هر

از ماه الاشتهباه این توهم را ذکر کرده و بدفع آن می پردازیم و منه
التوفیق و دلیل اول از دله ماه الاشتهباه اشترک ولایت و امامت
است بحسب منصب پین پیچیده و اوصیای آن سرور چنانچه گذشت
و جواب همانست که اشاره بان شده که این دو مرتبه نسبت بحضرت
امیر و اولادان بزرگوار و صیقل و مباین نیست با ولایت و امامت
رسول محمدر و تا آنکه بعد از تعارض و عدم هر صحیح حکم مبادا
ترتیبین شود بلکه این ولایت و امامت همان ولایت و امامت است
که بخلاف از جهت حفظ شریعت منتقل شده است از پیغمبر باین بزرگوار
و این معلوم است که مغایرت ترتیبین باعتبار تبدل موضوع
در صورتیکه احد موضوعین اصل و دیگری فرع باشد موجب نیست
تعارضی را که حکم ثبوتی ترتیبین شود در آن تعارض و این بیان
منافی نیست آنچه را که ذکر شد که حضرت امیر و ارامی ولایت
شدند در زمان خود حضرت رسول^ص بجهت آنچه ذکر شد که نزول
ولایت از برای آن حضرت از جهت تنصیف بر امامت آن حضرت
بود در آن زمان از جهت آنکه بعد از حضرت رسول حجت بر معاین تمام شد

والا اثر ولایت که اقامه حدود الهیه و تولیت و مباشرت ریاسته
حده است البته منوط به بعد از زمان خاتم انبیا بوده است از
این جهت است که بیان شد که ولایت در زمان حضرت رسول
اشبات امام صامت میکند ناطق و دلیل دوم و سوم
آیه مبايله است که در آن آیه خالق متعال حضرت امیر نفس
پیغمبر خوانده است پس فرموده است و قل تعالوا انذعوا
اینا انما و انباکم و نسا انما و نساکم و انفسا و انفسکم ثم نبهت
فجعل لعنه الله علی الکاذبین یعنی ای پیغمبر که بنصبارا
بخران که اگر انکار و ارید پیغمبری مرا پس بیایید که بخوانم
پسران خود را و شما هم بخوانید پسران خود را و بخوانیم نساء خود را
و شما هم بخوانید نساء خود را و بخوانیم نفسهای خود را و شما هم
بخوانید نفسهای خود را پس مبايله کنیم پس قرار بدسیم لعنه خدا
بر دروغ گویان و حضرت رسول در مقام انباء حسنین را
بروند در مقام نساء صدیق طاهره را و در مقام انفس
حضرت امیر المؤمنین را بر دند و تقریب دلیل این است که

چون اتحاد نفسین بر وجه حقیقت محال است و حال آنکه خداوند
اعلا در این آیه شریفه حضرت امیرالغنی غیر مقرر فرموده -
پس مراد تساوی در جمیع مراتب است با آن حضرت و اتحاد
در جمیع منازل است با آن سرور کمر مرتبه نبوت و رسالت که
از مختصات حضرت نبوی است و بدلیل منفصل استثنای شده است
و مرتبه نبوت و رسالت مطلقه بشرط لاشی یعنی معزاة از مرتبه ولایت
و امامت نمیتواند مرجع شود بجهت آنچه بیان شد که مقام این برود مقام
ظاهر قول است و کمال آن موقوف بر مرتبه ولایت و امامت
که مقام باطن و فعلند و بدون این دو مقام اثر هیچ بر این مرتبه
نمی شود و جواب از این شبهه آنست که چون جناب ولایت با
در مقام اطاعت و فرمان برداری حضرت خیر البشر القاء جمیع مقتضیات
نفسانی از خود نموده بجهتی که هیچ فعلی از آن حضرت صادر نمی شد مگر آن
حیث قرآن آن فعل بارشاد و رضای آن حضرت و تابع فرموده بود
جمیع افعال و شئیته خود را بافعال و شئیته آن حضرت پس این مرتبه
و منزلت از جهت آن حضرت حاصل شد چه که ظاهر است که پس از

حاشیه
بشرط لا
یعنی بشرط ان لا
یکلون معاشه
من الامامة و
الولاية
منه

اینکه

اینکه این مقام از جهت آن امام امام حاصل شد نفس او و جمیع اعضا
او بمنزله نفس و اعضا و جوارح آن سید و الامام می شود چنانچه عتبات
اینکه القا فرموده بود حضرت در مقام فرمان برداری حضرت معبود
و تقیید منبر این خداوند و در جمیع مقتضیات عالم بشریه لایحوظ
بود کل مشهتات عوالم نفسانیه را و قرار داده بود نفس خود را در مقام
عبودیت بمنزله آل تصرف اطلاق شده است بر آن بزرگوار نفس الله
نیز چنانچه در بعضی از فقرات بعضی از زیارات است که اسلام علی
نفس الله القامه همچنین بر آن بزرگوار همین اعتبار اطلاق میشود
وید الله و لسان الله و غیر ذلک و ناظر همین است حدیث
قدسی که عبد الطغنی حتی اجعلک مثلی یعنی ای بنده من اطاعت
کن مرا تا آنکه قرار دهم تو را مثل خودم و همچنین حدیث نبوی که
العبودية جوهره کفها الرطوبة یعنی عبودیت و بندگی جوهرت
که کنه او رطوبت است مقصود آنکه عبد در مقام عبودیت هر گاه بدرجه
کمال رسید و آن درجه همانست که ذکر شد که القاندر خود آنچه از
مقتضیات عالم بشریه است بنوعیکه مرتبه است شود بر آن القا

حاشیه
در زیارت
هفتم حضرت
امیر است
منه

حصول ملکه که باعتبار آن ملکه هیچ از آن مقصیبات مخطو قلب
 نکرده و نفس مطمئن گردد نسبت به جمیع جوارح از اینکه توجه کند یا توجه
 دهد عضوی و التي از اعضا و آلات که در تصرف اوست از عین و لسان
 وید و جل و غیر آن بغیر ضای خالق و مشیت خالق و کبر و
 نفس و آلات و اقله در تحت تصرف و سلطنت نفس نسبت
 بمعبود است فعل معبود و محل رضا و مشیت معبود پس این نفس بعد
 وصول باین مقام البته بمنزله نفس الله میشود وید و عین و لسان
 و اقله در تحت تصرف اوید الله و عین الله و لسان الله میگردد
 و همچنین سایر آلات نفس و تاثیر بویته و خلاقیت در این نفس واقع
 میشود نظیر حدیث مخمات یعنی آهن بایده شده درش که از کثرت
 تاثیر بار رنگ نار و اثر نار در او پیدا میشود بنحی که هر گس بر
 او مطلع نشود و عارف نشود بکنه او مشته میشود در نزد او بنا
 و هر چند که در واقع نار نیست و از این بیان واضح میشود
 تاویل حدیثی که از امام روایت میکنند که سرودند و لذت مع الله
 حالات سخن فیها هو الا سخن سخن و هو هو یعنی از برای ما با خداوند

حالات

حالاتیست که مادر آن حالات اوستیم کرد همان حالات ما مییم
 و او اوست مراد آنکه مظهر آثار خدایم و از ما آثار خدائی ظهور میکند که غیر
 عارف بحقیقه همان الوهیت برامی برد کرد در همان حالت ما مییم یعنی
 بنده و عبید سرمان برداریم و او خالق و اله و معبود ماست حاصل
 آنکه این مقام عبودیت بر وجه کملیت و اعلا درجه اتمیه در سرور اولیا
 و ائمه هدی چنان تکمیل یافته بود که در مقام فنای فی الله نظیر همان
 حدیده محمات شده بودند که آثار الوهیت از ایشان بطهور میرسید
 این بود که بملاحظه وقوع این آثار جماعتی از منس در حق ایشان
 گمراه شده بخدائی ایشان قائل شدند چنانچه در تذکره الائمه
 مجلسی و غیر آن از کتب بتفصیل مذکور است پس از آنچه بیان شد
 بطهور پیوست که حصول نزول منزله نفس سیمپری از جهت جناب
 ولایت مآب که صریح آیه شریفیه است از جهت اطاعت و متابعت
 آن حضرت بود حضرت رسالت مآب را که بافضی مرتبه
 کمال رسانیده بودند تا آنکه این مرتبه و منزله حاصل شد و ظاهر
 و بین است افضلیت مرتبه مبتوع و مطاع از تابع و مطیع

و شاید بر این حدیث احمد بن محمد بن ابی نصر است از ابی الحسن
 موصلی از ابی عبد الله در اصول کافی قال جاء جبر من الاحبا
 الی امیر المؤمنین فقال یا امیر المؤمنین متی کان ربک فقال -
 تکلیک امک و متی لم یکن حتی یقال متی کان کان ربی قبل القبل
 بلا قبل و بعد البعد بلا بعد و لا غایت و لا منتهی لغایت القطعت *
 الغایات عنده فهو منتهی کل غایت فقال یا امیر المؤمنین انبئ
 انت فقال و یکت انما انا عبد من عبید محمد * ترجمه حدیث
 آنکه حضرت ابی عبد الله فرمودند که عالمی از علمای یهود حدیث
 امیر المؤمنین پس عرض کرد یا امیر المؤمنین از کدام زمان *
 پروردگار تو بوده است حضرت فرمودند ما درت بعزیت
 بنشیند که ام زمان بوده است که پروردگار من نبوده است
 در آن زمان تا آنکه گفته شود که از چه زمان بوده است پروردگار *
 من بوده است پیش از هر پیش بدون آنکه پیشی باشد و بعد
 از هر بعد بدون آنکه بعدی باشد و آخر و منتهائی نیست
 از برای آخر او منقطع میشود آخر تا در نزد او پس او منتهای هر

اینکه

آخریت پس آن عالم پیوسته گفت آیا تو نبی هستی یا امیر المؤمنین *
 پس حضرت فرمودند و ای بر تو اینست و جز این نیست که من
 بنده هستم از بند های محمد پس در این حدیث که از احادیث معتبره
 تصریح خود حضرت است که من بنده از بند های محمدم گانه حضرت
 در جواب سوال عالم پیوسته میفرماید که مقام من مقام استقلال است
 نیست بلکه مطیع و تابع صاحب بنوتم چنانچه عبد تابع مولای *
 خود است پس مراد تشبیه نمودن آن بزرگوار است خود را در
 این مقام بعبد فرمان بردار * و این تمثیل اشاره به همان است
 که ذکر شد یعنی کمال و تمامیت مرتبه متابعت بحیثیکه ارتقاء جست
 شود بمقام نزول منزله نفس سفیری پس اول مقام منزله عبد است
 و چون این مقام تکمیل پذیرفت منزله نفس بر او مترتب می شود
 و توجیه دیگر در حدیث شریف آنکه چون اطاعت و متابعت
 حضرت نبوی عین اطاعت و متابعت خالق متعال است
 چه که قول سفیری قول الله است چنانچه آیه شریفه ناطق بان است
 که ما نطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی * یعنی نطق میکنند حضرت

رسول از سبب لغتی و نسبت لفظ او کما روحتی الهی و یکی نیست در تطابق
 افعال آن بزرگوار با قوال آن عالی مقدار پس هر چه از علی واقع می شد همان
 بود که از پیغمبر واقع می شد و هر چه از پیغمبر واقع میشد همان بود که از خا
 متعال صادر می شد مگر آنچه از حضرت امیر واقع میشد از تعلیم رسول
 بود و از حیث اسوه و متابعت بان حضرت بود و مقام آن سرور
 این افعال مقام متعلم بود نسبت بعالم و پس از این حیثیت اطاعت و
 جمودیت آن حضرت سرور کاینات را عین عبودیت و بندگی و
 خالق متعال است پس اثبات عبودیت از برای محمد عین اثبات
 عبودیت است از برای خالق متعال و عبارت اخرا می آن است
 و می تواند تاویل حدیث مزبور متزل بر مرتبه تعلیمیه باشد چنانچه پیش
 بر این است آنچه از خود حضرت امیر مشهور است که فرمودند من
 علمنی حرفه فقد صیرنی عبدا یعنی کسیکه تعلیم کند مرا یک حرف از علم پس
 تحقیق که گردانیده است مراننده خود و این مبرهن و مبیین است که
 آن حضرت تعلیم نکرده اند از هیچکس مگر از خاتم انبیا حاصل کلام تا اینمقام
 بیان این بود که این تساوی منزله حضرت امیر با حضرت رسول است که

بر کاتب

صیرح آیه شریفه مباحه است از حیث اطاعت و متابعت بوده است
 و حاصل نمیشود از این مکر اثبات نقیض و غای متوهم علی در صورتیکه ثابت
 شود که مراتب ارتقاء درجات امیر اکرم و بابن خاتم و در هر
 هم از راهب علی الاطلاق و بمقتضای اصالة استحقاق و تحقق
 مختص سدا کرده است و تقرب و ترفع این دین مکرمتین نظر
 طولی و ترفع تریبی و ترتیبی نبوده است اثبات مطلب متوهم می
 ولی این با بونش مخالف قواعد مذہب و دین و خلاف اعتقاد
 کل اهل اسلام و ایمان هیچ دلیلی بر آن قائم است و آیه شریفه
 دلالتی ندارد بر آن چنانچه ذکر شد و دلیل سیم از دلیل متوهم اخبار
 طینت است که از بعضی از آن اخبار اتحاد طینت امه اطهاره
 با رسول مختار استفاد می شود از جمله آنها اخبار است که در تصا
 لک و جات که اگر کتب معتبره شیعه است ذکر شده است که از جمله
 آن خبر ابی الحجاج است و قال قال ابو جعفر علیه السلام یا ابا الحجاج
 ان الله خلق محمد اوال محمد من طینته علیین و خلق قلوبهم من
 طینته فوق ذالک و خلق شیعتنا من طینته دون علیین

قائم
 نیست بلکه
 اوله بسیار
 برخلاف
 آن
 صحیح

وخلق قلوبهم من طینته علیین فقلوب شیعتنا من ابدان آل محمد و آل الله
 خالق عدو آل محمد من طین سحچین و خلق قلوبهم من طین اخشب من ذلک
 و خلق شیعتهم من طین دون طین سحچین و خلق قلوبهم من طین سحچین فقلوبهم
 من ابدان اولئک و کل قلب سحچین الی بدنه * ترجمه حدیث سیر
 آن است که ابو الجحاج گفت که فرمود از برای من حضرت ابی جعفر
 امی ابی الجحاج خداوند خلق کرد محمد و آل محمد را از طینته علیین و خلق
 کرد قلوب ایشان از طینتیکه فوق طینت خلقت ایشان بود
 خلق کرد شیعیان را از طینتیکه است بود از طینت علیین و خلق
 کرد و لهای ایشان از طینت علیین پس دلهای شیعیان با از ابدان
 آل محمد است و خلق کرد خداوند متعال دشمنان آل محمد را از طین سحچین
 و خلق کرد و لهای ایشان از طینتی که خبیث تر بود از طین سحچین و خلق
 کرد شیعیان اعدای را از طینتی که پست تر بود از طین سحچین و خلق *
 کرد و لهای ایشان از طین سحچین پس دلهای ایشان از طین ابدان *
 اما ان ایشان است هر قلبی میل میکند بسوی بدن خود * و از جمله آن
 اخبار روایت ابو حمزه ثمالی است از حضرت ابی عبد الله مثل همین

حدیث مکرور آن تبدیل شده است لفظ علیین با علا علیین *
 و از جمله آنهاست نیز سده حدیث دیگر همین مضمون در روایت مروی
 از ابی عبد الله و دیگر روایت مروی از علی بن الحسین * و از جمله آنهاست
 روایات معتبره مستفیضة دیگر که مروی است در اصول کافی و
 غیر آن از کتب معتبره حاصل است دلالت متواتره آن است که از این اخبار
 کثیره معتبره استنباط می شود اتحاد طینته طینه امیر المؤمنین * و ساق
 ائمه دین * با رسول امین * در مخلوق بودن از علیین * و اتحاد
 اصل دال است بر تساوی مراتب بحسب ترافع و تقاضا *
 و جواب از این شبهه آن است که اتحاد طینت در این بزرگواران
 منافی فضیلت و زیادتی مرتبت حضرت خاتم الانبیاء نیست
 چنانچه بسیاری از اخبار طینت دلالت بر اتحاد طینت شیعیان
 با اهل بیت اطهار نیز میکند مثل روایت علی بن حمزه عن ابی بصیر
 عن ابی جعفر * قال انما و شیعتنا خلقنا من طینته واحده
 و خلق عدونا من طینته خبال من جماعه منون * حضرت
 ابی جعفر فرمودند ما و شیعیان ما خلق شده ایم از طینت واحده

و خلق شده اند دشمنان با از طینت فاسده که آن کل سیاه مینماید
 بود که بصورت درآمد + و در معنی همین روایت است روایت
 محمد بن مروان از ابی عبد الله و غیر این دو روایت از روایت
 مستفاده و واضح و مبرهن است عدم تساوی مرتبه شیعیان با
 ائمه هدای خود + همچنین هیچکس مترجم نشده است بلسا
 مرتبه شیعیان مطلقا با انبیا و رسل + با آنکه روایت مستفاده است
 با تحا و طینت شیعیان با این بررگواران نیز مثل روایت صحیح +
 ابن سہیل در بصایر الدرجات از ابی عبد الله + که المؤمنین
 طینت الانبیا قال نعم + یعنی راوی سؤال کرد که مؤمن از طینت
 انبیاست یعنی طینت انبیا مخلوق شده است فرمودند بل
 روایات در این باب نیز متعدد است پس همچنانکه این اخبار
 نمی تواند محل استدلال شود از برای تساوی مرتبه شیعیان
 ابرار با ائمه اطهار و انبیاء و الاتبار همچنین است اخبار و
 در آنچه محل کلام و استدلال است علاوه آنکه خلقت از طینت
 علیین اعم از آن است که از فاضل یا نضح طینت نبی باشد

یاصاله باشد پس حمل خواهد شد عموم اطلاقی اخبار وارده در محل تراغ
 بر یقیند یکم در بعضی از اخبار طینت است که دال است بر اینکه +
 طینت اوصیاء از فاضل و یا نضح طینت حضرت خاتم النبیین ص
 خلقت شده است و این اخبار در بصایر الدرجات و غیر آن
 از کتب معتبره موجود است و این مطلب واضح است + بع
 بی مطلبی که لازم است شقیح آن در این مقام اگر چه خارج است از موضوع
 کلام و از آنچه در صدد استدلال اینم از مقصد و مرام + ولی
 چون از مشکلات صعوبه انام محل لغزش اقدام خاص و عام است
 لازم است که ذکر شود و آن آنست که از اخبار طینت چنانچه +
 بعضی از آن در معرض بیان درآمدست فادمی شود که طینت مؤمنین
 از طین علیین که طین خلوطیبه مبارکه ایست در اعلامکان از
 جنت خلق شده است و طینت معاندین دین و دشمنان ائمه
 طاهرین از طین سجین که طین شور خبیثه متعقنه است در اسفل نار
 مخلوق شده است و هر طینت میل میکند آنچه از خلق شده است
 و معلوم است که مقتضای طینت علیین طاعت و عبادت و مقصد است

طینت سجین کفر و مجور و معصیت است * پس هر چه از ایشان
 صادر میشود بمقتضای همان چیزی است که از آن خلق شده اند
 پس کایه مفسور و مجبورند بر افعال خود * پس چه تصور خواهد بود
 بر معاندین دین و چه تضییلت خواهد بود از برای مؤمنین و محبتین و
 بیان دفع این ایراد * و ثقیب مطلب و مراد * آنست که خداوند
 عالم چون افاضه فیض وجود بر موجودات عالم امکان فرمود *
 چنین مشیت او تعلق گرفت که ایصال فیوضات نعمیه * و ترا
 تدریج و ارتفاعات شائیه * بر قدر قابلیت موجودات تقریر
 و قابلیت موجودات را موکول و موقوف بر تقییات اختیاریه
 خود ذوات موجوده فرماید تا آنکه هر کس را باندازه آنچه قابلیت
 اوست که از قبل اختیارات او حاصل شده است افاضه فیض
 فرماید پس اسباب امتحانیه فراهم آورد تا آنکه از آن اسباب *
 مخلوق خود را امتحان و خستبار نموده در حق هر کس بمقتضیات
 مراتب قبولیه او فیض بخشی فرماید * و توهم نشود در این مقام که
 خداوند عالم که عالم علی الاطلاق است و علم هر شیئی الی ابد الابد

در ازل ازل

در ازل ازل از برای او حاصل بود و مخفی نبوده است بر او علم پرست
 پس اختیار و امتحان و خستبار از جهت تحصیل علم الهی نیست * بلکه از جهت
 آن است که اگر خالق متعال این امتحان نمی نمود بمقتضای علم خود مراتب مخلوقات
 پست و بلند مقرر میفرمود * زبان همه موجودات عالم امکانی با حضرت
 بر خالق متعال کشوده می شد و اگر و همه و خوف الوهیت مانع بود از تقوی
 با اعتراض لا اقل در قلوب خود این اعتراضات را قضی می نمود پس
 لازم شد که عمل بر علم صرف نه نماید بلکه علم را از برای خلق معلوم فعلی فرماید
 تا آنکه قدر و منزلت هر کس از قبل اختیارات خودش بر او معلوم و محبت
 گردد * تا آنکه توهم اعتراض از هر کس مندرج گردد و دیگر آنکه اگر
 نفرموده بود و منازل و مراتب خلق از حیث افعال اختیاریه خود ایشان
 معلوم نشده بود البته هر کس تناسی مقام پیغمبران او و العزم می نمود
 و زبان اعتراض میکشود که چرا ما منزلت پست و ایشان منزلت بلند یافتند
 پس اثر اختیار و امتحان بسبب مخلوقات عالم امکان از اهل نفاق و
 وفاق است نه نسبت بخداوند عالمیان است که عالم علی الاطلاق
 است * پس اول موجودی را که خالق و دودار عالم عدم بعرضه خود

در این مقام چه معنی
 دارد بجهت آنکه میگویم
 که این امتحان

در معرض تقرب مقصود در آوردن عقل اول ممکنات و قلم
 کتب و فرکاینات و واسطه وجود بیع مخلوقات و شخص اول
 عالم امکان و روح پیغمبر آخر الزمان و بود پس خداوند عالم بآن
 روح مکرم و ذات متعظم عرصه عالم ایجاد و رونق افروزد و آن
 مقصود و عوالم وجود بر تبه مقام شایسته و منزله تقرب و بندگی را
 ظاهر نمود که تقرب بارگاه قدس و جلال و محبوب خداوند لایزال
 گردید و خداوند متعال از نور مبارک او اوصیاء او را بظهور آورد
 و آن ارواح و انوار طیبیه مبارکه نیز تاسی بآن روح طیب و طاک
 نموده در جمیع طرق فرمان برداری و امتحانات عالم بشری و
 پاز مراتب بندگی و عبودیت و رضای حضرت احدیت و
 پیرون ننهادن قدم بر قدم حضرت خاتم مشی نموده القای جمیع خدایا
 در جنب رضای خالق متعال فرمودند تا آنکه بمثل خاتم انبیا مقرب
 بارگاه کبریا گردیدند پس این انوار مقدسه و سایر انوار ارواح
 طیبیه انبیا و اولیا علیهم الصلوٰه و السلام و شیعیان ایشان که تاسی باین
 انوار ظاهر نموده و طی همه مقامات امتحانیه الهیه نمودند در سلک

سابقین و مقررین درگاه اله منسلک گردیدند پس خداوند متعال بهم در
 این عالم اجسام که تعبیر بعالم خلق می شود و قلوب و ابدان ایشان را
 بمقتضای همان استحقاق در عالم ارواح که تعبیر بعالم امری شود
 از طینت علیین که طینت طیبیه بهشته است مخلوق فرمود چه که ابدان و الا
 جسمیه بدنیه ایشان نسبت به ارواح و نفوس بهتره لباسی است که این نفوس
 و ارواح بآن لباس اخیث استحقاق از و اهب علی الاطلاق مخرج میگردند
 و واضح است که خلعت سلطان بر رجال دولت بر مقتضای مراتب
 تقرب و عزت منبغه از تکمیل مراتب طاعت و عبودیت عطا
 می شود پس البته باید خلعت خلقت جسمیه سابقین درگاه و مقررین
 بارگاه اله بخصوصیت تام و اتمیه تمام و از جانب ملک عظام
 ممتاز باشد پس این طاعت و عبودیت قبولیه اختیاریه و
 خلقت علت شده است از برای تکون ابدان مقررین و طینت
 بهشت برین و در این نشاء ناسوتی نه اینکه طینت علیین علت
 شده است از برای تکمیل مراتب عبودیه در این عالم تا اینکه عترت
 شود که هر کس که طینت علیین باشد پاز دایره عبودیت و عطا

بیرون نخواهد گذاشت و بجز علم فو و فلاح و سداد و صلاح نخواهد
 افراشت و حاصل آنکه اختیارات خود ایشان در عالم ذر و عالم
 ارواح علت شده است از برای خلقت ابدان ایشان از علیین
 در عالم خلق و جسام پس این خلقت خلقت جزایه اختیاریه خود ایشان است
 لا غیر و همچنین است امر در سایه مخلوقات بجهت آنکه متذکر خداوند اعلا
 ارواح و نفوس ایشان را مخلوق و ابداع فرمود گرفت از ایشان
 عهد و میثاق بندگی و جمیع مراتب طاعت و عبودیت خود را
 از او امر و نواهی و مخلوق بجمیع اخلاق حسنه و تجنب از جمیع اخلاق رزیه
 و گرفت عهد و میثاق محبت و ولایت جمیع انبیا و اولیا خود را
 از ایشان سیمای عهد و میثاق ولایت و محبت سرور انبیا پیغمبر اکرم
 و اوصیاء طاهرین آن بزرگوار از خلق جمیع عالم ابداع حتی از جمیع انبیا
 و اوصیاء و اولیاء پس هر کس قبول جمیع این عهود و مواثیق نمود در
 همان عالم سعید شد و استحقاق خلقت علیین پیدا کرد در این عالم
 اجسام و هر کس قبول نکرد شقی شد و استحقاق خلقت سحیحین پیدا کرد و
 همین است سرحدی که فرمودند **السَّعِيدُ سَعِيدٌ فِي بَطْنِ امَّةٍ** و

و الشقی

و الشقی شقی فی بطن امه یعنی سعید در بطن مادر سعید است و شقی در بطن
 مادر شقی است چه که این سعادت و شقاوت در همان عالم
 بمقتضای اختیارات این نفوس حاصل شد و خلقت اجسام ایشان
 بر وفق استحقاق ایشان بعل آید چنانچه ذکر شد این است که در
 این عالم کسایرامی بسینم از سعادت که اگر جمیع عالم کافر شوند جمیع آن
 تلبیسیه المیسئیه کفر در کمال ترین برایشان ایفا کنند ذره سستی
 بنیان ایمان ایشان بهم نمی رسد و کسانی دیگر می سنجیم از اشیاء که اگر
 معجزات یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر امشاهده کنند هیچ تنزل
 در اساس کفر و شقاوت ایشان نمیشاید و خیالات و همینه سفسطیه
 خود را در ابطال مذہب حق از ادله قویه می شمارند حاصل آنکه
 آن عالم عالم بذر است در اختیار و این عالم عالم ثمر است در
 فعل و چنانچه این عالم عالم بذر است در فعل و عالم آخرت عالم
 ثمر است در مجازات اعمال پس نسبت آن عالم باین عالم مثل
 نسبت این عالم است بعالم آخرت و پس بر بذر و تخم تقوی
 و عبادت و و بندگی و سعادت و یا تخم کفر و معصیت و

و ظلم و شقاوت ؛ که کاشته اند بحسب قبول و اختیار در آن عالم
 ثم انرا بر میدارند بر وفق همان در این عالم بحسب فعل و عمل چنانچه
 در این عالم نیز هر بذری که ریخته شود بحسب فعل و عمل ثمر آن برداشته
 خواهد شد در آخرت بحسب نعمه و نعمة ؛ پس اگر در این عالم بذر
 طاعت و عبادت کثرت شود ؛ در عالم آخرت ثمر راحت
 و نعمت و فرمان فرمائی و عزت و حکم رانی و سلطنت بر اندازد
 عمل لصبیب خواهد شد و اگر بذر کفر و شقاوت و فجور و معصیت
 کشت شود ؛ در آن عالم ثمر نعمة و فقر و ذلت و عذاب الیم
 و خلو و حسیم عاید حال او خواهد گردید ؛ مقصود آنکه این عالم
 نیز مثل عالم ذر عالم اختیار است و مخلوق شب و روز در آن
 و قبولند یکی اختیار او طریق جهنم و نار و یکی طریق جنت و منازل
 ابرار چه که تکمیل اختیارات عالم ذر در این عالم میشود با اختیار
 پس در آخرت در حق اهل جنت خواهند گفت که خود ایشان
 اختیار کرده اند جنت را و با اهل نار خواهند گفت که خود ایشان
 اختیار کرده اند نار را و اگر ایراد شود که موافق این بیانات جمیع خیر

بذر
 یعنی
 حکم

و شرمسته نفع خود عباد خواهد شد پس تقضیات و عنایات الهیه
 در کدام مورد ظهور پیدا خواهد کرد ؛ جواب اینست که اثر ظهور تقضیل
 الهی در تربیت بذر عمیله عبادت است که بر جزئی عملیکه در این قلیل
 معدوده عمر عبد صادومی شود که اگر در میزان اجاره و استجاره ؛
 عرفیه زمان عامل در آید قلیل اجری زیاده بر او مترتب نخواهد شد ؛
 پروردگار کریم این عمل جزئی را در کثرت زار رحمت خود تربیت
 فرموده تا آنکه مترتب میشود بر تربیت و بهای ثمر او حیات ابدی
 و سلطنت سرمدی ؛ و مقامات عالیه بهشتی ؛ که همیشه باقی است
 و فنا و زوال بر او غیر طاری است ؛ حاصل بیان این است که
 مخلوق عالم ابدع چنانچه صریح کتاب الله است بر سه قسمند ؛
 اول سابقونند که سبقت گرفته است رحمة خداوند بر ایشان در
 عالم ارواح و عالم امر بمقتضای قبول و اختیارات ایشان که
 موجب شده است رحمة کامله الهیه را بر وجه اتم و سلسله طیبیه
 موجودات سابقه طولی و ترتیبی است در ابداع و ایجاد چه که خالق
 متعال قول روح طیب پیغمبر آخر الزمان را بر صفت وجود آورده و عالم

بذر
 یعنی
 حکمها
 بذر
 یعنی
 حکم

که بذر
 شعور در حق
 ایشان شده
 است
 طبع

امکان را بوجوه و مسعود و منور فرمود و مقرب بارگاه جلال خود
 گردانید پس از این روح مبارک سرور اولیا و صدیقه کبری و
 اولاد طاهرین این دو بزرگوار را خلق فرمود و از نور این بزرگواران
 سایر انبیا و اولیا و شیعیان خلقت را خلق فرمود و امتحان همه این
 انوار مقدسه در همان عالم بعمل آید و همه آنها بر ترتیب مراتب از مقرب
 و رگاه ایزد متعال گردیدند و طینت همگی این انوار در عالم حساب
 مستحق خلقت از طین علیین گردید و نیامدند در عالم خلق و حساب
 مگر از جهت ارشاد انام و وانیکه حجج خداوند باشند بر عباد و در
 امصار و بلاد آنچه واقع می شود بر ایشان در این عالم از بلاها و
 فتن و صعوبات و محن و از امتحانات ابتلائی از جهت زیا
 ارتفاع درجات ایشان است چنانچه در سابق نیز اشاره بان
 دو هم و سیم از اقسام ثلثه اصحاب میمن و اصحاب شمالند
 این دو صنف نیز در عالم ارواح آنچه لازمه امتحان ایشان بوده
 بعمل آمده است پس اصحاب شمال که شقاوت تام اختیار نمودند
 یعنی ایمان بنسبیا و اولیا نیاوروند و انکار نبوت و ولایت نمودند

و بسبب

و بسبب این از دین و از ایمان منصرف گردیدند پس جزای ایشان
 این شد که اجسام بدینه ایشان از طین سچین صرف مخلوق شود که
 اقتضای آن شقاوت صرف است مثل کفار بدائین و معاذین دین
 میسین و دشمنان آل طوس و در زمان ادیان مذاهب حقه در هر مکان هر
 زمان هر فعل و هر زبان و اما اصحاب میمن اگر چه در مقام ایمان مبتدیان
 و اصول دین مذاهب بر وجه عقائد متابعت سابقین نمودند و همه عقائد
 حقه را قبول فرمودند و همین جهت از اصحاب میمن گردیدند ولی در مقام فعل و
 عمل قبول سعادت صرف از ایشان بوقوع نیانجامید مگر قلیل از ایشان بلکه
 بقدر اعداد نفوس اختلاف در اختیارات ایشان از حیث کیفیت و
 کثرت و قلت واقع شد و بر مقتضیات همان مراتب شئی و اختیارات
 لا تخصی خلقت جسمیه این نفوس در این عالم حساب عنایت گردیدند
 این است که در این عالم دیده می شود در حالات نامس اختلافات بلا
 نهایت در مراتب سعادت و شقاوت ایشان در مقام عمل
 پس کیفی در جمیع احکام شریعت تابع شرع انور است مگر قسما که
 فرج در میان آید و دیگری در همه احکام بر منهل ج شریعت است مگر

و قتی که شهوت مال در میان آید و دیگری بر متابعت طریقه حق است مگر
 و قتی که شهوت منصب و حکمرانی در میان آید و دیگری در هر چه مستقیم است
 مگر قتی که شهوت قرب سلطانی دامن گیر شود و دیگری در همه مراتب
 دین عامل و بصیر است مگر قتی که شهوت پیرو مریدی در میان آید و
 بگذرد الی غیب الهنایه این است که خداوند متعال هم در این عالم که از
 جهت تکمیل اختیارات عالم ذر و ارواح خلق شده است امتحان
 هر کس در همان چیزی مقرر فرموده است که مقتضای شهوت
 طبیعی است و مخالف شرع انور است و اگر سؤال شود
 که چون امتحانات نفوس در عالم ذر با تمام رسیده است و بر
 طبق این طبیعت بخاص و عام عنایت شده است پس چه حکمت
 و ثمر در او امر و نواهی شرع مطهر جواب میگویم اولاً
 حکمت همان است که ذکر شد که عالم ذر عالم قبول صرف است
 و یا فعل است بر وجه اجمال و این عالم فعل و عالم تفصیل است
 بر وجه اتمام و اکمال پس در مقام تکمیل حجت بر انام اکمال و اتمام
 ضرور است و ثانیاً چنانچه نفوس و ارواح در آن عالم قابل مختار

قوله
 که یا فعل است
 بر وجه اجمال ایشان
 بان است که بعضی
 اخبار وارد شده است
 که در عالم ذر است
 افزون شده شد و
 شد بذرات ارواح
 که برودند در آن
 پس بعضی فرمودند
 و سعید شدند و
 بعضی ابا کردند
 و شقی گردیدند
 منته

بودند و بجز او مقتضای قبول آن عالم طبیعت جسمیه یافتند در این عالم
 در این عالم نیز فاعل مختارند و بجز او مقتضای فعل در این عالم خط و لنگ
 و تعدیب و فضیحت خواهند یافت در عالم آخرت مقصود
 آنکه بعضی قبول سعادت و شقاوت یا بین این در عالم قبول واجب
 و مستحکم نشده است که فاعل مضطر شوند بر مقتضای آن در این عالم
 فعل پس باز اگر بخواهند رجوع کنند حضرت دایم العطا یا و توبه
 و انابه نمایند از آنچه واقع شده است از ایشان در هر عالم از توبه
 و خطایا و مواظب شوند بر عمل کردن بر خلاف مقتضای جبلت و
 طبیعت از روی ریاضت و خلاف نفس نمایند بقوه عقلیه و
 هر چه بلکه نفس شده است از اخلاق رذیه و صفات رذیله البته
 خداوند رحمن نیز قلم عفو بر جرم ایشان میکشد و طبیعت و ملکات
 نفسانیه ایشان را تغییر میدهد از علی کل شیء قدیر و بعباده رحیم قال الله
 تعالی الله ولی الذین آمنوا یحیر جهنم من الظلمات الی النور خالق
 متعال می فرماید که خداوند ولی یعنی ناصر و معین امور کسانی است
 که دست از مقتضیات جبلتیه غیر ایمانیه خود برداشته یا در و ایتر

ایمان گذارند سرون می آرد و ایشانرا بسبب هدایت و توفیق و ایلون
از ظلمات و تاریکیهای کفر بسوی نور ایمان و چنان می شود که قضا
طینت علیین در شخص باشد و بسوء فعل عمل از قبل مقتضیات خارج
از طینت تغییر دهد آن قضا را و تبدل کند باقتضای سخن و این غالباً
مجاورت و مجالست با اغویا و اشقیاء واقع میشود پس بسوء مجاورت
با ایشان نور ایمانی طینت سلب و ظلمت کفر قائم مقام او میشود
﴿ قال الله تعالى والذین کفرو اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور
الی الظلمات یعنی کسانیکه کافر شدند اولیاء و نصرت کنندگان
از حدود الهی هستند سرون میکنند ایشانرا از نور فطره و قضا
طینت بسوی ظلمات فساد استعداد و انحراف از جهات هدایت
و سداد حاصل آنکه تمیز صحاب امین از شمال بروجه الفضال در
این نشاء اجسام است که از جهت تمام امتحان و تمیز فریقین از
یکدیگر خلق شده است خداوند متعال در سوره عنکبوت میفرماید
﴿ الم حسب الناس ان یرکوا ان یقولوا انما دهم لایفتنون
و نقدت الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبون

ایشان
طواغیت
یعنی طغیان
کننده گان
صح

یعنی ایمان

یعنی ایمان گران کرده اند و مان که ترک میشوند و دست برداشته میشوند بعض
اینکه بگویند ایمان آوردیم و حال آنکه امتحان و آزمائش نشده اند و هر آنکه
امتحان و آزمائش نمودیم کسانیرا که پیش از ایشان بودند از جهت اینکه خدا
عالم شود و بداند که کیست صادق و راست کور ایمان و کیست کاذب
و دروغ کور این ادعا و بیان این معنی موافق قرائه مشهور است که
لیعلمن را از ثلثی حبر گرفته اند و بفتح یا و لام قرائه نموده اند و ایرادیکه ظاهر
الورود است بر این قرائه دان این است که لازم میاید که خداوند
عالمیان قبل از امتحان بندگان عالم نباشد بصدق و کذب ایشان
مذموم است باینکه علم الله بر دو قسم است علم ذاتی که عین است و در
و تبدل نیست و علم فعلی آن علم بافعال مخلوقات است از حیث
و وقوع و صدور آن افعال از ایشان و تطابق علم با معلوم فعلاً و معلوماً
که این علم از این حیث متوقف بر وقوع و صدور فعل است پس
تا فعل واقع نشود علم با آن حاصل نمیشود و علم واقع در آیه شریفه
این علم فعلی است نه علم ذاتی و در مجمع از امیر المؤمنین و حضرت
امام جعفر روایت کرده است که این دو میزر کوار قرائه فرمودند

و لیکن کبر لام از باب افعال پس معنی این میشود که آزمایش و امتحان
 نمودیم کسانی که قبل از شما بودند چنانچه شمار امتحان میکنیم از جهت آنکه
 اعلام کنیم و امتیاز فرماییم صادقین در ایمان را از کاذبین ایشان
 پس مراد این خواهد شد که امتحان از جهت تمیز و معلومیت صادقین است
 از کاذبین در نزد خود ایشان و الا همه کس ادعای صدق و ادعای
 مراتب صادقین خواهد نمود و بنا بر این مصدق خواهد شد همان
 بیانی را که در سابق از همین باب تفصیل گذشت و هیچ اعتراض هم
 وارد نخواهد آمد و نیز در سوره مائده می فرماید: **و لو شاء الله**

لجعلکم امته واحدة ولكن لیسبلوکم فیما آتیکم فاستبقوا الخیرات الی الله
 هر حکم جمیعاً فینبئکم بما کنتم فیہ مختلفون یعنی و اگر نخواهد خداوند
 هر اینها قرار میداد شمار را یکگروه و متفقین در یکدین و لکن میخواهد امتحان
 و آزمایش نماید شمار را در آنچه داده است بشما از شرع مختلفه بمناسبت
 هر عصری و هر قری پس سبقت گیرید بسوی خیرات رجوع شما جمیعاً
 بسوی خداوند است پس آگاه خواهد کرد شمار را خداوند با تخمیر که
 در او اختلاف کردید در دنیا و در سوره که هفت میفرماید: **انا جعلنا**

ما علی الارض زینة لها لیسبلوکم ایتیم حسن عملاً یعنی قرار دادیم آنچه
 در زمین است و آرایش زمین تا آنکه امتحان و آزمایش کنیم اهل زمین
 که کدام یک از ایشان نیکوتر هستند از حیثیت عمل و در سوره تبارک

می فرماید: **تبارک الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدير**

الذی خلق الموت و الحیوة لیسبلوکم ایتیم حسن عملاً و هو عزیز العفو
 یعنی با خیر و برکت است آن کسیکه در دست او دست ملک و سلطنت
 و او بر هر شیء قادر و تواناست و آن کسی است که خلق کرده است
 موت را و حیوة را از جهت آنکه امتحان کند شمارا که کدام یک از شما

بهبتر هستند از حیث عمل کردن و آیات و اخبار بر این مضمون
 بسر حد و اتر است بدانکه آنچه بیان شد که بعضی در عالم ذر قبول کردند
 نکردند و غیر توحید و اعتراف بوجود صانع و مربی موجودات بود
 و اما در اذعان و اعتراف بوجود صانع پس چون تکلیف عباد
 و اعتراف بحجت و اخذ مواثیق رسالت و امامت و مودت
 اهل ولایت و غیر ذلک از تکلیف عباد موقوف بر معرفت خالق است
 پس اول در عالم ذر با دله و بر این وجه مفیده یقین اثبات بر او است

و اینها در
 سوره تبارک

والوجهیه خود نمود بر خلق عالم امکان و عهد اعتراف و شهادت گرفت
از ایشان و بعد ایشان را در معرض تکلیف امتحان در آورد و چنانچه در سوره
اعراف می فرماید **واذا اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریعتهم**
واشهدهم علی أنفسهم السمت برکم قالوا بلی شهدنا ان تقولوا یوم القيمة انا
کننا عن هذا غافلین او تقولوا انما اشرك اباءنا من قبل وکننا ذریعته من
بعدهم افتهلکنا بما فعل المبطلون یعنی یا دکن ای پیغمبر زمانی را که
پرون آور و پروردگار تو از ظهور و اصلا ب بنی آدم ذریه و اولاد
بنی آدم را و شاهد گرفت ایشان را بر نفسهای ایشان که آیا نیستیم من
و پروردگار شما گفتند علی شهادت میدهم که تو پروردگار ما هستی و اینها
اشهاد و اقرار از جهت آن بود که گراهت داشتیم از آنکه بگویند در روز
قیامت که ما غافل بودیم از الوهیت و ربوبیت پروردگار و یا بگویند که
اینست و جز این نیست که پدرهای ما کافر و مشرک شده بودند
قبل از ما و اولاد آنها بودیم که بعد از آنها بوجود آمده بودیم پس تقلید
کردیم آنها را پس آیا با هلاک میکنی بسبب آنچه کردند اهل بطالت یعنی
پدرهای ما که ما را گمراه کردند **مراد آنکه خالق متعال در عالم**

چنان نصب دلائل و براین بر الوهیت و ربوبیت خود نمود که مجال انکار از
برای ایشان نماند **و مقام علم ایشان بمرتبه رسید که شاهد شدند**
بر نفسهای خود که توانند انکار نمایند چه که شهادت بعد از مرتبه علم و بصیرت
پس عذر ایشان در روز قیامت مسموع نخواهد شد که ما غافل بودیم یا پدر
ما مشرک و کافر شدیم پس ما هم تقلید آباء خود کردیم و گمراه شدیم از جهت
آنکه کسیکه علم بچیزی حاصل نمود از روی بران علمی و یقینینی جایز نیست
که تقلید کند غیر ائمه پس از آیه شریفه مستفاد شد که در عالم ذم معرفت
از جهت عباد برائی و علم حلی شده است و بر همان جبلت و علم محشور
بحشر انسانی و مخلوق بخلق ناسوتی گردیده اند که اگر بنحو تقلید
للآباء هم انکار نمایند عذر ایشان در قیامت مسموع نخواهد شد این است
که جمیع ادیان مشتت و مذاهب مختلفه از اقسام کفار و عنیس کفار
قائل بخالق قادر و صانع مدبر هستند و هیچ کس صانع را منکر
نیست و وجه آن است که همان آثار صنع که در عالم ذم نمایانند
از برای ذرات موجودات که عارف شدند بر وجه یقین بخالق
خود در این عالم نیز موجود است برحقی که هر کس ادنی شعوری که

با اعتبار او کلفت تواند شد داشته باشد علم جنوم حاصل میکند بوجود
 هرگاه نظر خود را مهمل نگذاشته فکر در آثار قدرت الهی و مصنوعات
 نامتناهی حضرت سبحانی نماید و به بیند که کلا بر وفق حکمت خلق شده است
 پس نمی شود که بی صنایع مدبر حکیم مخلوق شده باشد و اگر نخواهی التفات
 کنی با آنچه ذکر شد از تحصیل معرفت نظری پس نظر کن بعین اعتبار در
 آثار صنایع پروردگار مثل اختلاف لیل و نهار و جریان
 عیون و انهار و نزول سلوج و اطرار و اوضاع حکم براری
 بکار و منافع مودعه در هر یک از معادن و اشجار و شمار و نولو
 و مرجان و غیر آن از تفایس بشمار و حرکت سما و اضطراب
 هواء و تغییر اشیاء و اجابت دعاء و آنچه نازل میشود بر اهل
 طغیان و فساد از بلاء و آنچه صرف می شود از بلا و دواهی از اهل طاعت
 در بقاء و ایجاد موجودات و صنایع مصنوعات و تکوین ابدان
 و تقاضی زمان و استقامت نظام و صطکاک عنمام و کفایت
 میکند از حدیث برهان فکر در صنایع خود انسان فضلا از سایر
 انواع حیوان بجهت آنکه مصنوعات مبدعه در انسان دلیل است بر

اصطکاک
 بهم بر خورد
 حاشیه

وجود صنایع قاطع و برهانی است بر الوهیه او ساطع خلق کرده است
 اورا از تراب و بودیعه گذاشته است در اصلاب مستقر
 کرد اورا در رحم و کردانید علقه بعد از آن مضغه بعد از آن عظام
 پس پوشانید بر او لحم پس کردانید اورا خلقی سوی پس مهیا
 فرمود از برای او لبن صافی و کردانید اورا غذائی وانی که هرگاه
 مص کند جاری می شود لبن و محبتش میشود هرگاه بردارد و تن
 بودیعه گذاشت محبت او در قلب ام تا تحمل نماید آنچه لازمه تربیت
 اوست از کلفت و تکلیف بردار شود زحمات شاقه و اورا
 بروج مهربانی و رافت تا منتقل شود از حالی بسوی حال تا بر
 بجد کمال و عطامی کند در خلال این احوال آنچه لازمه تکمیل
 مراتب اوست در مقام استکمال از نطق فصیح و فکر صحیح
 و سایر قوای ظاهریه و باطنیه و اعضا و جوارح بدینه که اگر
 در معرض تحریر آید بروج مفصل بر هر عضوی تحریر شود کتابی
 مطول تا آنکه کامل شود از جهت او استعداد در تحصیل امور معاش
 و معاد و شناسد خالق خود را از روی بصیرت و معرفت و

کلام
 کوشش
 حاشیه

دستی کند در سلوک بنده کی و اطاعت تا آنکه مستعد شود از جهت
 تنعم بنعمه ابدی و قابل شود از جهت جلوس بر اورنگ سلطنت
 سرمدی ولی بپین حالت این بی انصاف انسانی را که چشم از همه
 اسباب بصارت پوشیده نسبت میدهند این همه آثار قدرت ناشی
 که کلا بوجه حکمت خلقت شده است بسوی دهر بلا شعور و خود را قمار
 میدهند اعمی و کور و من لم یحعل الله له نورا فاما له من نور ملی
 چون چشم از نور هدایت منصرف کرده است و شهوات
 نفسانی را که مایه الامتحان عالم انسانیست بر خود امیر نموده است
 و عزت و دولت اعتباری چهار روزه عالم فانی را بر عزت
 و سلطنت باقی ترجیح داده است و احکام تکلیفی الهیه را
 در پس پشت انداخته است و زمان خود را ابدام در اجراء
 احکام نفسانیه مشغول کرده است و صرف فرموده است البته باعث شده
 که نور فطره اولیه الهیه که بآن اراده طریقی حق می شود سلب شود
 و در تیه ضلالت گمراه گردد و این جزای کفران خود و عبادت
 که از قبل سود و تسبیح اختیار او حاصل گردیده است و الا اگر بان
 سلو

عاشق
 اشاره است
 بسوی جماعت
 دهنسریه و
 نیچریه که در این
 زمان طلوع و
 بروز کرده اند
 منته

بر طریقی هدایت مشی می نمود آن نور فطرت بجزای مشکران این
 نعمت مرتبه تر اید حاصل می نمود تا با علی مرتبه هدایت میرسید که ایضا
 بسوی مطلوب است که دیگر ضلالت و گمراهی امکان ندارد پس چون خالق
 و دود بسوء خستیار این انسان عموماً سلب این نور از او فرمود
 این کینخت گمراه منکر الله گردید و الا بسبب انکار الوهیه می نماید
 و بکدام دلیل متک میجویند اگر یکی از مصنوعات فرنگی که مشتمل باشد
 بر اسباب و آلات بسیار و همه آن آلات را بفهمند که هر کدام از جهت
 چه چیز نصب شده است مگر چند الله که حکمت آنها مخفی بماند البته میگویند
 ما لفهمیدیم و حمل بر عدم حذاقت فرنگی نمی کنند و نمی گویند این فرنگی
 لغو و عبث را مرکب شده است در مصنوعات خود بجهت آنکه غلبه او را
 بوجه حکمت و حذاقت می یابند و یا نمیگویند که این مصنوعات خود
 بخود و بی صنایع پیدا شده است پس چه شده است ایشان
 که هزاران حکمت خلقت مصنوعات بدیعیه الهیه را که عقل بر فهم آنها
 مستقل است و محل انکار نیست و خود نیز از عیان بر حکمت آنها
 دارند تسبیح تاثیر نمی بخشد در آنها و بعضی چند چیز که نمی فهمند

حکمت آنها را دهری مذہب می‌شوند و حال آنکه حکمت آنها نیز
 در نزد حافظین شریعت ظاهر و مبہین است و هر چند جهال ارجح
 عدم استعداد و بصارت باطن از فهم آن عاجزاند مثل آنکه
 رنگت سرخ و زرد و غیر آن از الوان مرتبہ بر صاحبان البصار ظاهر
 ظاهر است همچنین الوان غنیم مرتبہ را بر قیاس بر نباتات می‌توان
 بایشان فهمید ولی اگر نخواهیم مکور ما در زاویہ فهمیم الوان را که
 باین صورتند هر کدام از دیگری متمیز است هرگز
 نخواهد فهمید و اما اگر با الصاف و در فطرت صاف باشد
 امکان اسم خواهد کرد و این قدر قیاس عقلی جاری خواهد نمود
 که در صورتیکه جمیع ذوی البصار بر وجود الوان متفقند پس
 جای انکار نیست و از عنان بآن واجب است پس در این مقام
 می‌گوییم که جمیع عقلاء ذوی البصار جمیع مذاہب و ادیان متفقند
 بر وجود صنایع با قطع نظر از آنکه می‌صد نیست چهار هزار غنیمت
 معجزات ظاہرہ باہرہ آمدند و خبر دادند بوجود واجب الوجود
 پس بچہ اہل الصاف ہمین قدر کافی است در از عنان وجود

صانع فرض می‌کند ظلمت جهالت و خبث فطرۃ و سلب
 سعادت و امن گیر شد بر این انکار و تحقیر عزت و اقبال و
 اندوختن مال و منال او را در ضلالت انکار پروردگار گرفتار نمود
 معلوم نیست که چه داعی در وجود ایشان در اضلال و گمراہی پیداشده
 و قصد تقرب بکدام اله می‌جویند که این سکینان وادی جهالت را
 بدار البوار کفر و ضلالت دعوت نمایند و ترنزل در ارکان ایمان
 این گمگمان می‌اندازند مسوع می‌شود که این جماعت خدا بی
 شناس انسان رقیاس بر مثل اشجار و گیاه است اساس
 بینمایند که چنانچه از تربیت دهر سبزی شوند و خشک می‌گردند
 و خاک می‌شوند و اثری از آثار ایشان باقی نمی‌ماند همچنین است
 انسان بپن چه قدر از طریق عقل گمراہ شده اند چه که عقل سلیم و اجد
 و حاکم است که اشرف مخلوقات این عالم بحسب صورت و سیرت
 و عقل مدبر امور و تحقیر معاش و قوہ لطق و سایر قوای ظاہریہ و
 باطنیہ است تعداد فهم و ترقیات کلیہ در ملکات علمیہ و غیر ذلک از آنجا
 از تعداد خارج است انسانیت سبح موجود می‌از موجودات این عالم

و عملیہ

میتواند همسری کند با انسان پس چگونه عقل حکم میکند که بچیز
 مخلوق اشرفی قیاس شود بر مثل حیثیت و گیاه بجهت آنکه معین است که
 مقصود از وجود این اجسام نامیه حصول منفعتی است که عاید شود بمخلوق
 دیگر از حیوان و عنبر حیوان بخلاف انسان که معین است که وجود و خلقت
 او مقصود از غیر نیست بلکه عقل و نقل مستقل است که آنچه مخلوقات است
 از ذوات ممکنات این عالم همه آنها را انسان قله غائی است
 پس خلق شده اند یا از جهت منفعت و اصله بسوی ایشان ولو بواسطه
 بشمار و یا از جهت آنکه اسباب و محل اعتبار شوند از برای معرفت
 پروردگار و یا مثلاً کردند از جهت امتزاج تصور تعذیب و تنعم
 در آخرت و فهم عوالم حینت و ناز و یا محل شوند از برای امتحان
 و آزمائش ایشان در این دارنا پایدار و غیر ذلک از آنچه بر
 عقول ذوی الالباب پوشیده نیست پس از روی عقل قطع نظر
 از تصریح شرعی فهمیم که چون ایجاد هر چیز در این دنیا از جهت وجود
 انسان شده است پس باید غرض بزرگی از وجود انسان که
 نمونه عالم امکان است نیز مختص نظر خالق منان بوده باشد تا آنکه

ارجله
 اوله نقله
 این آیه شریفه
 است و
 خلق کلک ما فی
 الارض
 جمعا
 ماشه
 سته

ایجاد

ایجاد این لغو و پرفایده نباشد و چون از حال آن غرض لغتیش نمائیم
 از روی عقل و شرع خواهیم فهمید که آن غرض نیست مگر عبادت
 و حصول معرفت و بندگی معبود و در این عالم و
 وصول به غنم و فیوضات نامتناهی او بر وجهی که در آن عالم
 حاصل آنکه ظهور خالق و صانع بر تبه السیت که اگر کسی انکار او نماید
 باید دلیل اقامه کند بر آن و هرگز اقامه نخواهد کرد و اما بر وجود او پس
 جمیع مصنوعات دلیل بر صانع قادر متعالست هر سبزه که
 از زمین برآید بروحمت او زبان کشاید و در کافی و
 توحید چنانچه محدث فیض در صافی نیز متعرض است از حضرت
 باقر روایت کرده اند که آن حضرت سوال شدند از این آیه شریفه
 سابقه و اذا خذ ربک من بنی آدم الی آخرها حضرت فرمودند
 اخرج من طحس آدم ذریته الی یوم القيمة فخر جوا کالذکر فنه نفسم
 و اراهم صنعه و لولا ذلک لم یعرف احد ربه یعنی بیرون آورد
 خالق عالم از پشت آدم اولاد او را تا روز قیامت پس بیرون
 آمدند مثل مورچه های بسیار کوچک پس شناساند خودش را بایشان

و نمایانید ایشان را صفتهای خود که دال بر وجود صانع بود و
 اگر نشا ساینده بود خود را با ایشان و عارف فخرموده بود ایشان را
 بمصنوعات خود که هیچ کس نمی شناخت پروردگار خود را
 پس این حدیث شریف تیر مثل آیه شریفه سابقه دلالت میکند
 که در عالم ذر خداوند لم یزل آثار صنع خود را با ایشان نمود و
 ایشان را بر بوی بیه خود عارف فرمود بطوریکه مجال انکار از برای
 ایشان باقی نماند پس هر کس انکار کند نیست انکار او مکرار بود
 عناد و الجاح شیطانی و اعراض فاسده نفسانی و عذر بچکس
 در عالم قیامت که عالم مظاهر ثمرات اعتقاد و اعمالست مسموع
 نخواهد شد و از جمله انبیا یک دلالت میکند بر امتحان اصحاب
 یمین و شمال قبل از خلقت ایشان در این عالم اجسام این
 حدیث شریف است در اصول کافی مروی از حضرت
 صادق پس حضرت بعد از سؤال شدن از تفسیر آیه شریفه و اذا
 رکت من نبي آدم الى اخر الآيه فسروا وند که ان القدر جعل
 قبض قبضه من تراب التربة التي خلق منها آدم فصتب عليها

الماء العذب الفرات ثم تركها اربعين صباحا ثم صب عليها الماء
 المالح الاجاج فتتركها اربعين صباحا فلما اختمرت الطينة اخذها
 فتركها عر كاشداً مخنرجوا كالذرين ميينه و شماله و امرهم جميعاً ان
 يقعوا في النار فدخل اصحاب اليمين فصار عليهم برد و سلاما و ارجو
 اصحاب الشمال ان يدخلوا يعني حضرت فرمودند که خداوند
 عالم گرفت قبضه از آن خاک که طینت آدم را خلق کرد از آن
 پس ریخت بر آن خاک آب شیرین خوشگوار پس گذاشت او را
 تا چهل صباح بعد از آن ریخت بر آن آب شور تلخی را پس
 گذاشت او را تا چهل صباح پس چونکه تکمیل شد تخمیر آن تراب
 از این دو آب گرفت آن طینت را پس مالید او را مالیدن شدید
 پس خارج شدند مثل مورچه های بسیار کوچک از طرف یمین
 و از طرف شمال و امر کرد خداوند متعال ایشان را که بروند در
 آتش پس داخل شدند اصحاب یمین در آتش پس گردید آتش بر ایشان
 سرد و سلامت و ابا کردند اصحاب شمال اینکه داخل شوند
 پس از این حدیث استنباط میشود آنچه ذکر شد در سابق که ذریه

بنی آدم عیب از سابقین در عالم ذر امتحان شدند و بسبب این امتحان
 اصحاب یمن و شمال از یکدیگر ممتاز گردیدند و مقتضای آن در این
 عالم طینت خلقت یافتند پس در این حدیث شریف صورت
 امتحان بیان شده است که بدو اطمینت همه را از دو مقتضی تشاو
 متضاد خلق فرمود و بصورت مورچهای که چکت ظاهر نمود
 کمال قوه شعور را ایشان عنایت فرمود چنانچه صاحب صافی در
 تفسیر خود از حضرت صادق روایت میکند که آن سئل کیف اجاب
 و هم فر فقال جعل فیهم ما اذا شکه هم اجابوه یعنی حضرت سوال
 شدند که چگونه جواب دادند مخلوق و حال آنکه بودند بصورت مورچ
 پس حضرت فرمودند که خداوند متعال فرمود در ایشان از عقل و
 شعور چیزی که هر گاه سوال می فرمود ایشان را جواب میدادند
 او را پس ایشان را مختار نمود که میخواهند اختیار نمایند طرف
 یمن را که طریق جنت است بگذشتن خواهشهای نفسانیة
 عاجله و نیویة و قیام بر احکام شریعت حقه الهیة و
 میخواهند اختیار نمایند طرف شمال را که طریق بسوی دارالبوراست

با اختیار کردن شهوات حیوانیة و لذات و همینه نقدیه این دار فانیست
 هر کس بطرف اول مشی نمود از اصحاب یمن مستحق عنایت
 رب العالمین گردید و هر کس بطرف ثانی میل کرد از اصحاب
 شمال و خود را محروم از رحمة خالق لایزال نمود و در بیان آنچه
 تمایزها می است که لازم است در معرض بیان در آید تا آنکه فرغ
 بعضی اشکالات بر آن مترتب گردد قنیه اول آنکه مراد از یمن
 ارواح سابقینند از انبیاء و اولیاء و ائمه هدی و شیعیان خلقت
 ایشان که از جهت ارشاد خلق و داخل نمودن مردم را بدین حق قدم در
 دایرة عالم تکلیف نهادند و از جهت اصحاب خود بائین و برکت واقع
 شده اند و طرف ایشان طریق بسوی جنت است پس هر کس بطرف
 ایشان مشی نمود یعنی اسلام و ایمان با ایشان آورد و مستحق سبقت
 و طریق ایشان گردید و جمیع احکام و اراده من الله را از ایشان
 طوعاً و رغبتاً قبول نمود از اصحاب یمن شد و هر کس برخلاف
 ایشان مشی نمود و داخل در ضلال و از اصحاب شمال گردید و مراد
 از شمال نیز نفوس شیطنیة ضالّه اضلالیه است که در مقابل بعضی

علم ضلال و اضلال برپا نمود و خلق را از ایشان منحرف می نمایند و بدعا
 خیل و غرور شهوات نفسانیه و حمیت و عصیته جاهلیه و عزت و ریاسته
 اعتباریه این دارفانیه خلق را صید نمایند و آتش در ضمن عقاید و
 اعمال ایشان انداخته داخل در صحاب خود میگردانند و این نفوس
 شریره نفوس المبتدیه است که در قبل نفوس سابقین مخلوق شدند
 و چون باین نفوس طبیعه در مقام عبودیت و بندگی ارتقا
 مکان و رفعت شان در نزد خالق منان توانستند برابری
 کنند و منزله ایشان پست شد پس بر این نفوس علیه
 حسد و کبر و در زیدند و بسبب آن ملعون و مطرود خالق گردیدند
 پس در مقام عداوت و تلافی برآمدند و چون پدید آمدن تصرف
 و ساوس ایشان در این نفوس سابقین که از مخلصین حضرت رب
 العالمین اند کوتاه بود بهمت بر وسوسه اولاد و اصحاب ایشان
 کما شتند که اثر حسد خود را بر ایشان ظاهر سازند و ایشان را
 از نشی بطرف مبین منحرف ساخته در سلک اصحاب خود نمسک
 داشته با خود کج بین و اصل سازند و کام خود را برارند و خداوند

۷ که
 لایزال
 آن
 صحیح
 بر این قول
 خدای متعال
 است از قول
 املر که لا تخفینم
 اجمعین الاعباد
 منہم المخلصون
 یعنی اخوانم
 گردیدگان
 جمیعاً المخلصین
 از بندگان توانا
 حاشیه

مستقال عم

مستقال اسم بمقتضای حکمت و مصالح چند که عمده ان بحال
 عباد است و امتیاز صالح از طالح و اهل عناد است ایشان را روز
 و اسم ایشان را اصحاب شمال گذاشت تیره دوم آنکه
 قبول هر یک از اصحاب مبین و اصحاب شمال در عالم فر برود
 پنج واقع شده است اول در مقام اعتقاد که اصل است دوم
 در مقام عمل که فرع است پس اصل و قبول اصحاب مبین اصول اعتقاد
 حقه است که شهادت است باو تیره بر وجه اذعان مع جمع
 توابع آن از اعتقاد بنبوت صفات نبوتیه جمالیه آنکه که تعبیری
 شود و صفات جمال و سلب جمیع صفات سلبيه از آن ساحت
 بارگاه که تعبیری شود و صفات جلال و همچنین شهادت
 بر سالت و نبوت رسول و انبیا و ولایت و امامت اوصیاء و
 ائمه هدی جمیع توابع ان از اذعان و اعتقاد بحقیقه آنچه نازل شده
 از احکام متعلق باشد بامر عبادت مثل احکام خمس و تکلیف و چه منقول
 بود بامر معاش مثل سایر احکام از حقوق و ایقاعات شرعیه
 مثل حلیت مجلات و حرمت محرمات و احکامات ارشاد و حدود

۷
 قیامت
 و سلامت
 و پیروان
 ایشان را
 با ایشان
 ملحق ساخته
 صحیح

۷
 اصول
 و شروع
 بسوی ایشان
 چه آن حکام
 صحیح

و عباد آن از احکام منزله از جانب خداوند و در وجه
متعلق باشد با مرعاثل و قایع بعد الموت الی یوم المعاد از سوال
و منکر و حشر جمیع ارباب عباد در عرشه محشر و نشر صحایف اعمال ^{اعمال} توفیق آن
بر وجه کمال اگر خیر است خیر و اگر شر است شر غیر ذلک از آنچه ^{سپه} حقه را در عالم ^{دربار}
منو دند و اعتقاد ثابت جازم با و ورزیدند مسلم و مؤمن شدند
و از اصحاب همین گردیدند و بطرف همین میل نمودند چنانچه
هرس انکار کردیشی از این عقاید را از اسلام و ایمان محروم شد
و از اصحاب شمال گردید و بطرف شمال میل نمود چه که همین انکار
نیز اصل در اصحاب شمال است پس معیار و ملاک در اصحاب
همین و شمال این دو اصل است یعنی ایمان آوردن بر وجه مزبور
بسا یقین و عدم ایمان بایشان بر وجه اعتقاد و یقین و
هر چند بر دگردون بیک حکم باشد از احکام مستتره برایشان از
جانب رب العالمین پس هر کس داخل در اصل اول شد پس
در اسلام و ایمان و اعتقاد حقه خود سعید ابدی شد که ثمره آن خلود
در جنت بحسب عاقبت و تمنع شدن بنعمت و ائمه آخرت است

۱۱
شرعیات بر
ان قائم است
پس کسانیکه
جمیع این
عقاید
صحیح

دو اصل

دو اصل

و هر کس داخل در اصل دوم و از اصحاب شمال گردید شسته
ابدی شد که ثمره آن نیز خلود در نار بعد از این دار و همیشه معذب
بودن بعد از درکات دار البوار است و خداوند متعال
طیبت قلوب صنف اول را بجزای قبولشان از فاضل طبیعت
سابقین که از علیین است در این عالم خلق مخلوق فرمود چنانچه
گذشت این است که مؤمن موحد اگر عالم کافر شوند در
اعتقادات او خللی واقع نمی شود و بر طریقه توحید و رسالت
و امامت مستقیم است و طبیعت صنف دوم را بشومی و تبیح
اختیار او از طبیعت سچن مخلوق فرمود اینست که بسیار کسان
دیده میشوند که حقیقه دین و مذهب و هر چند بدیهی شود و به
براهین یقینیه بمنزله رسد که تشکیک در آن محال شود این
کسخت شوم بمقتضای خبث طبیعت از قبول آن ابا میکند و
امتناع می ورزد و این حسرتی قبول اوست در آن عالم
و هر چند خداوند متعال بوسعت رحمت خود او را مجبور و سقوط
بر این اقتضا فرموده که اگر بخواهد رجوع کند بدین حق نتواند طلبها

در این عالم
صحیح

۹۰

هر وقت بخواد رجوع کند میتواند و دستور ما در این دار است
 اختیار باقی است و میتواند بجا هدایت و ریاضات شرعی این
 مقتضیات را با ضدا و آنها تبدیل نماید چنانچه اشاره بان در
 سابق نیز شد و اما قبول در مقام عمل که فرع است مثل عمل بواجبات
 از صلوة و صوم و زکوة و خمس و حج و جهاد و امر معروف و نهی از منکر
 و غیر آن از مقتضات و اجزاء و شرایط و همچنین ترک منہیات از محرمات
 کبیره و غیر آن از صفایر و خلاف مروت پس قبول این
 فروع نسبت باصحاب شمال معدوم المصدق است چه که هر فرع
 تابع اصل خود است و این صنف از فیض اصل محروم شده اند این در
 صورتی است که هیچ از عقاید اصول حقه را قبول نکرده باشند مثل
 کفار و هری و دشمنی و غیر آن و اما نسبت کبسانیکه قبول اصول
 ایشان بر پنج صحت یعنی جامع جمیع شرایط و اجزاء که از جهت
 مطلوب شریعت باشد واقع نشده است بلکه واقع شده است
 بر وجه فساد مثل آنکه واقع شده باشد با انکار شیئی از ضروریات
 دین و یا مذہب پس جمیع اعمال فرعی ایشان نیز

منثور است

۹۱

منثور است چه که صحت فروع مترتب بر صحت اصول است
 بلی در منہیات هر قدر تجرئی نماید عذاب ایشان و آخرت
 زیاد خواهد بود چنانچه هر کس از ایشان اعمالی از او صادر شود
 و صفاتی ملکه او کرد و که آن اعمال و صفات فی حد نفسه مجتوب
 خداوند متعال باشد مثل اغاثه مستغیث که رفع ظلم از مظلوم
 و اعانة محتاجین و عدل و سخاوت و خفض جناح و تسروتنی
 از برای مومنین و علمای دین و غیر این از صفات و اعمال
 محموده پس چون سینه خالق متعال جل ذکره بر آن تعلق گرفته
 است که عمل پس نیکو کاری را ضایع نفرماید جزای عمل این
 اشخاص را غالباً در دنیا بر وجه اکل و اوفی با ایشان ایصال سفیر یا
 و احقاق حقوق ایشان بنماید این است که می بینی غالب
 کفار او معاندین دین سپین و مذہب حق را که در کمال عزت و
 جلال و ثروت و اقبال بسر میسیرند و اگر چیزی از
 اجور و ثواب ایشان باعث افتد باعث تحقیر عذاب
 ایشان خواهد شد ولی باعث نجات از جهنم نخواهد گردید و از

و از اینجاست که خلاق عالم در قسم مبارک ششم اشاره بهمین بیان فرموده می فرماید و لولا ان يكون الناس امة واحدة لجلنا من كبر بالرحمن لبيوتهم سقفا من فضة و معارج عليها يطرون و لبيوتهم ابوابا و سورا عليها يتكئون و زخرفا و ان كل فلک لما تسمع الدنيا و الاخرة عند ربك للمتقين ترجمه آیه شریفه آنکه و اگر نه این بود که ناس کرده و احدند پس در کفر رغبت میکردند هر گاه کفار را در نعمت و وسعت میدیدند بجهت حب ایشان دنیا را هر آینه قرار میدادیم از برای کسانی که کافر میشوند بخداوند رحمن از برای خانه های ایشان سقفها و بام ها از نقره و در جات قرار میدادیم از برای آن بیوت و سقف که بسبب آن عروج نمایند و مشرف شوند بر منظره های آن سطوح و از برای بیوت ایشان ابواب مقرری نمودیم و تختها قرار میدادیم کلا از نقره که بکجه کنند بر آن تختها و عطا میکردیم انواع چیزهای زینت داده شده بطلا و نیت کل اینها مگر مطاع دنیا و آخرت در نزد پروردگار تو از برای متقیان و پرهیزکاران است

تمام شد

تمام شد ترجمه آیه شریفه پس مراد از آیه شریفه و ان الله اعلم السنت که چون از کفار گاهی اعمالی صادر می شود که آن اعمال فی حد ذاته محبوب خالق لایزال است که باید نمره جزا بر آن مترتب شود پس در همین دار که محل اقتضای جهت کفار است بمقتضای قصودشان که مستهامت به عجزت این دار فانی است توفیه اعمال در حق ایشان می شود و بجهت عدم حکمت در توفیه کل اعمال ایشان در این نشاء حال بر فرض زیادتی آن اعمال آنچه باقی می ماند از مراتب جزایه ایشان حواله به نشاء آخرت و قیامت میکرد و چون بواسطه کفر در آخرت از نعمت جنت محرومند و تسلیم تقدیر قبل تدبیر ایشان بمقتضای العبدید برو الله ليقدر بر تعذیب ایشان در درکات حجیم بر این پایه است در تعذیب عذاب ایشان ثمری بخشد و اینکه خالق متعال در آیه شریفه اسم مبارک خود را بر حمان بیان نموده و لمن کفر بالرحمن فرموده است نیز اشاره بهمین نکته است که خداوند رحمن بسبب کفر ابر کافرا ضایع نمی فرماید و اعمال خیریه او را در همین دنیا بر وجه کمال

با و ایفای منسرباید از جهت آنکه رحمت رحمانیه مقصور بر دنیا است
 و آن عام است که شامل کافر و مؤمن هر دو می شود بخلاف
 صفت رحیمیت که آن مقصور بر آخرت است و خاص مؤمن است
 و غیر مؤمن در او شرکت نیست و اینکه خداوند تبارک و تعالی در
 مقام اعطاء جزای کفار بیوت را و آنچه متعلق بتکمیل بیوت است
 تخصیص بذكر فرموده است آن است که عمده تجمل دنیا تجمل بیوت
 و متعلقات بیوت است و قوی تجمل بیوت و زخرف آن پرداخته
 می شود که سایر تجملات و زخارف نیز بر وجه اکل صورت پذیر
 شده باشد پس فرود نظر را که مستلزم و حاوی سایر
 افسردگی و نیوی است مخصوص بذكر فرموده است و نکته
 دیگر در این تخصیص اشاره بسوی نهایت آرزو و هم اهل کفارت
 که بجای اعمال خود مترصد آند بآنکه در نظر اولوالباب و
 صاحبان بصیرت غیر قابل آن است که عمر کران بهار در
 تحصیل آن مصروف دارند چشم اعطیات باقیه اخروییه
 پوشیده گردانند و نکته دیگر اشاره بسوی اسراف است که

و جهنت مهت این دون مهتان وادی صلاکت واقع شده است
 که در امر اخروی و دار باقیه خود مقصور میوززند و در امور عیشیه چهار
 روزه عمر بی اعتبار این دار فانیه اسراف و تبذیر می نمایند
 و خود را در زمره اخوان شیاطین بنص آیه شریفه ان المبدین
 كانوا اخوان شیاطین و خل می سازند و این اسراف
 و تبذیر اگر چه با سباب خدائی و عطیه رحمانی است بر فرض ایضا
 آن ولی مسبب از اراده و خواهشهای خود این سرقه ضاله
 شیطانی است که در عوض اعمال خیریه خود خواهان تنجیح این را
 حضرت خالق سبحانی در آیات قرآنی فرموده می فرماید
 مَنْ كَانَ يُرِيدِ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يَرِيدُ
 حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ترجمه
 آیه شریفه وافی هدایه آن است که کسیکه اراده کند کشت و
 زراعت آخرت را می افزایم و زیاد میکنیم بر کشت او و کسیکه
 اراده کند کشت دنیا را می دسیم او را نصیب از دنیا و نیست از
 برای او نصیب در آخرت تمام شد ترجمه آیه شریفه و در حدیث

قدسی است چنانچه صاحب عمل در عمل از حضرت صادق
 روایت فرموده است که خداوند متعال در حدیث قدسی
 میفرماید **لولا ان یجد عبداً المؤمن فی نفسه لعصبت الکافر**
بعضابه من ذمب یعنی اگر نبود که خطور میکرد در قلب بنده
مؤمن من چیزی هر آینه می بستم بر سر کفار و ستمالهای از
و اما قبول در مقام اعمال از اصحاب مبین پس در سابق گذشت
که بقدر اعدا و نفوس اختلاف در مراتب قبول ایشان واقع
شده است و خداوند متعال هم جل شانه مقتضیات قبول
ایشان از سعادت و شقاوت بحسب عمل و طینت ایشان
تخمیر فرموده است چنانچه آثار و مقضای آن در این عالم از
کیفیت اعمال و اختلاف رفتار خلق واضح و لایح است
و آنچه در این حدیث شریف ذکر شده است از امتحان
امتحان در مقام اعتقادات است نه اعمال بجهت آنکه ذکر
شد که معیار گردیدن از اصحاب مبین با اعتقاد است نه بعمل
پس هر کس اسلام و ایمان آورد بسا بقین با اعتقاد ثابت جام

از اصحاب

از اصحاب مبین شد و هر چند در اعمال مخالفت ورزید و طریق اشتباه
 و اغویا پیماید بلی آنچه تصور و رزند در اعمال منسوع و ترکیب
 شوند از منهیات شرع مؤاخذة و تعذیب خواهند شد بقدر آن
 چه در دنیا با ابتلای بمصائب از فقر و مرض و بلیات و غیر آن چه
 در شایدموت و صعوبات آن چه در دواهی قبر و سؤال کبیر
 و سنکر و طغنه و فشار قبر و غیر آن چه در عالم برزخ تا
 قیامت چه در عرصه محشر تا فراغ خلق از حساب که ابتدا
 آن پنجاه هزار سال است چه در دوزخ و درکات
 حجیم بر نفس زیادتی اعمال شر و معاصی که بجز جهنم کافی در
 تخلیص و توفیق آن اعمال نشود ولی عاقبت بعد از رسیدن
 ثمرات و وبال اعمال مستخلص از عذاب و مستحق دخول جنت و خلود
 عوالم قدس که از ثمرات و لوازم اعتقادات اصحاب مبین است
 خواهند شد تبصره ایست متعلق باین مقام که لازم است
 که ذکر شود و آن این است که بیان شد که مراد از مبین انبیاء و
 اولیا هستند از سابقین و ذکر خواهد شد در مقام خودش

کتابخانه مجید فیروز
اشهد انی
بکتابخانه مجلس شورای اسلامی

که نبوت و ولایت جمیع انبیا و اولیا مأخوذ از نبوت و ولایت
حضرت خاتم النبیین و امیر المؤمنین است پس اصل در جمیع
نبوتها و ولایتها این نبوت و ولایت کامله متاصله است
و این نیز معین است که جمیع ثمرات نبوت حضرت خاتم النبیین
در ولایت و امامت حضرت امیر المؤمنین منطومی است چنانچه
گذشت و تحقیق شد که امامت و ولایت حضرت امیر عین
امامت و ولایت سغیر است و باطن نبوت و رسالت آن
سرور است و خود حضرت امیر نیز بمنزله نفس سغیر است
پس ثمرات نبوت و ولایت و امامت جمیع انبیا و اولیا و
ائمّه هدی در حضرت امیر جمیع و آن بزرگوار جمیع و منبع جمیع
این فیوضات و ثمرات است و امامت و ولایت آن
حضرت نیز حاوی جمیع عقاید حقّه جمیع انبیای و اولیای
ابرار است پس اعتقاد بولایت و امامت آنحضرت
جزء اخیر علت تامّه کل عقاید حقّه است و مستلزم اعتقاد بحقیقه
جمیع انبیا و رسل ماضیه و ائمّه قرون خالیه است در صورتیکه

مراد
انکه اعتقاد
باب امامت و ولایت
آنحضرت در صورتیکه
متمم ثمرات است که
اعتقاد بجمیع انبیا
و رسل و اولیای
ایشان داشته باشد
و الا کفر کبر الزن
نسبیا یا اعتقاد
حقه ایشان را انکار
نماید کانه انکار
امامت و ولایت
حضرت امیر را
نموده است
و همچنین اولیای
ایشان و اعتقاد
حقه اولیای
منه
عاشیه

حقیقه ایشان بر وجه یقین بتواند و غیر آن ثابت شده باشد
پس همین کامل جامع آن بزرگوار است پس در هر کجا از قرآن
و اخبار که لفظ همین ذکر می شود منصرف به همین کامل است
که ذات بایمن و برکت آن حضرت باشد و قرینه قوی بر
این مطلب تطابق لفظ همین است بالفظ علی در اعداد و صورت
پس همین نیز در عدد یکصد و ده است مثل علی پس هر قدر از
نفوس که در عالم ذر قائل بامامت همین کامل یعنی حضرت
امیر المؤمنین و امامت یازده فرزندش که عین امامت
اوست شدند و طوق اطاعت و اعتقادات آن سرور
که حاوی اطاعت و اعتقادات جمیع انبیای سابقین است
در گردن انداختند از اهل همین شدند بحسب عاقبت مستحق
خلو و جنت گردیدند و هر چند معاصی پیشمار از ایشان صادر
شود پس این ایمان ایشان بآن حضرت حتمه ایست
که هیچ معصیت ضرر با و نمیرساند و صاحب او را ایمان
خارج نمیکرداند و هر چند آن معاصی فیجذات خود موجب

۱۰۰
 موجب تقدیب صاحب خود خواهد کردید اگر بگویند و انابه و اعمال
 جیره نگرده باشد چنانچه ذکر شد و از این بیان واضح شد
 معنی حدیث شریف مشهور که حُبُّ عَلِيِّ حَسَنَةُ لَا يَصْرُحُ بِهَا سَيِّئَةٌ
 یعنی حُبُّ عَلِيٍّ حَسَنَةٌ است که ضرر نمیرساند باو هیچ سئیه و گناه
 پس مراد از حَسَنَةُ در این حدیث و امثال این حدیث ایمان
 بآن حضرت و قبول ولایت آن عالم مرتب است که پیش معصیت
 از معاصی جوار حقیقه ظل در این ایمان نمی اندازد و این ایمان را
 سلب نمیکند در صورتیکه جامع جمیع شرایط باشد و هر چند
 در این سلسله از منتهی تمام ادویه از دنیا تا صغیر قیامت بجزای
 وزر و وبال خود خواهد رسید و غالب معاصی در عرصه قیامت
 بشفاعت ارباب شفاعت یعنی پیغمبر خدا و ائمه هدی و علما
 دین مبین معفو و مغفور خواهد گردید و محک پس از صحاب مبین
 در کرد و اعمال خود باقی نخواهد ماند چنانچه نفس آیه شریفه است
كُلُّ نَفْسٍ بِكسْبِهَا یعنی الا اصحاب الیمین ترجمه آیه وافی
 هدایه آن است که هر نفسی در روز قیامت در کرد و اعمال

فد است

خود است که صحاب مبین یعنی شیعیان و پیروان حضرت امیر المؤمنین علی
 موافق بسیار از اخبار کسانی هم خواهند بود از اهل معاصی از صحاب
 ولایت که در حجت مداخل خواهند شد بسبب یادتی معاصی خود و سالها
 در جهنم خواهند ماند از سالهای آخرت که هر روزی از آن بقدر هزار سال
 دنیا است پس بعد از انقضای زمان عذاب آنها جبرئیل از
 جهت تم عبور خواهد نمود و بر حال ایشان مطلع خواهد شد و بنجام
 اینها اخبار خواهد داد و آن حضرت ایشان را شفاعت خواهند
 فرمود و از عذاب مستخلص خواهند نمود و این جماعت نیز
 قطعا از اهل مبین خواهند بود چه که اهل شمال در حجت مداخل خواهند بود
 و نجات و استخلاص از برای ایشان خواهد بود پس این جماعت
 مستثنایند از حکمت آیه شریفه سابقه بدلیل منفصل و وجه
 آنکه در حدیث شریف اخذ بولایت و ایمان بحضرت امیر تعمیر
 بلفظ حُبُّ شده است بعلاقه لزوم اشاره یلیحه است باینکه
 ولایت سایر ائمه نیز در این حُبُّ و ولایت مأخوذ است
 چه که لفظ حُبُّ باعتبار بطنیه و زبر یعنی حروف اصلی و تولیدی

معنی
 آیه کل نفس
 بما کسبت
 ربینہ
 اخذ ال
 حایه

دوازده است پس اشاره بدوازده حب است و چون
 اصل در ائمه حضرت امیر است که ابوالائمه است و نسبت سایر
 ائمه بان حضرت مثل نسبت آن حضرت است بحضرت رسول
 که منزه نفس و منزله اتحاد است از اینجهت اکتفا بلفظ مبارک آن
 سرور شده است و از این بیان رفع میشود منافاتی که بین
 این حدیث است و امثال این حدیث و بین اخبار متواتره و یا
 متظافره که دلالت میکند بر اینکه هر کس هر عمل که از او صادر شود
 جزای عمل خود را خواهد یافت اگر خیر است خیر و اگر شر است شر
 و دیگر آنکه اگر حب علی کافی در دفع کنا بان باشد لازم می آید
 که رفع همه تکالیف شود از عباد و محض اضممار و اطهار حب آنحضرت
 و این بصورت از مذنب باطل است و دیگر آنکه آن
 حضرت حافظ شریعت خاتم انبیا بودند و حفظ احکام شریعت
 و مراد از احکام امر بطاعات و زجر از منہیات است و اگر
 گفته شود که این احکام ظاهر و مشر است و حب آن حضرت
 باطن و لب است و محظ نظر صاحب شریعت باطن و لب است

شریعت
 حفظ

ظاهر و

نه ظاهر و مشر جواب آن است که هیچ لب بدون مشر و
 هیچ باطن بدون حفظ ظاهر باقی نمی ماند و شرع مقدس
 هم مامور و مبعوث بر حفظ ظاهر شده است و ناس هم مامور بظواهر
 و دیگر آنکه در اخبار علاجیه وارده از اصحاب عصمت در تعارض
 اخبار آنچه وارد شده است و عمل علما و اصحاب بر آن است
 این است که هر حدیث که وارد شود و مخالف قرآن باشد یا
 مرفوض یا مؤول است و عمل بر اخباری نمی شود که مطابق قرآن است
 و شکی نیست که اخباریکه دلالت میکند بر اینکه هر کس در دنیا
 معصیت از او صادر شود جزای خود را بمقتضای آن در آخرت
 خواهد یافت اگر تدارک بتوبه و عمل صالح نکند مطابق آیات قرآن است
 پس اخباریکه معارض این اخبار و آیات است مؤول خواهد شد بحمل
 اجماع علما و اصول مذنب و آن همانست که ذکر شد تفسیر
 آنکه گذشت در بیان اخبار طینت که معصوم فرمودند که خداوند
 متعال قلوب شیعیان را از طینت علیتین خلق فرمود همان طینت
 که ابدان ائمه را از آن طینت مخلوق نمود و ابدان شیعیان را از طینتی

خلق فرمود که پست تر بود از طینت علیین تا آخر حدیث که گذشت
 پس این حدیث دلالت میکند بر تفاوت خلقت بین قلوب
 شیعیان و ابدان ایشان بر وجه مزبور و این تفاوت از جهت
 همانست که ذکر شد که اصحاب یمن که مراد از شیعیان ایشانند
 چون در جمیع اعتقادات حقه که مورد آن قلب است مثنی بطرف
 یمن نمودند و جمیع آن اعتقادات را از سابقین قبول کردند
 بجز ای این قبول خداوند متعال هم قلوب ایشان از طینت
 علیین مخلوق فرمود این است که در اعتقاد مقتضای همان
 طینت چنان جازم و ثابتند که بوساوس غارت کننده کان
 مذاهب و ادیان و تلبیسات ایشان شکست در ارکان اعتقاد
 ایشان واقع نمی شود ولی چون در مقام عمل بطاعات
 و عبادات و انزجار از محرّمات که محل آن ابدان است از متابعت
 سابقین و مثنی بطرف یمن تصور ورزیدند و بقدر اعداد نفوس
 اختلاف در قبول ایشان از حیث خصوصیات اعمال که بسبب
 آن تفاوت در مقام تقرّب و انحطاط ایشان واقع می شود

واقع شد پس خداوند متعال هم هر چه مقتضای نول ایشان
 در مقام اعمال بود طینت خلقت در این عالم بایشان عنایت
 فرمود و بسبب همین تصور مزبور این ابدان را از صرف
 علیین مخلوق نفرمود و طینت پست را علیین مخصوص نمود چنانچه
 در سابق بتفصیل گذشت پس این حدیث هم دلیل تام است
 بر اینکه این امتحان دارد در این حدیث شریف و امتیاز اصحاب
 شمال از یمن بحسب اعتقاد واقع شده است نه بحسب عمل
 یا تشریک چه که اگر چنین بود باید فرق در خلقت طینت
 قلوب و ابدان ایشان واقع نشود از جهت آنکه مقتضای این
 حدیث همه بطرف یمن میل کردند و از اصحاب یمن گردیدند
 در مزه شیعیان و مجتهدین محسوب شدند تقریب دیگر
 آنکه حضرت ابی جعفر در این حدیث ابی الحجاج فرمودند
 که پس دلهای شیعیان ما از ابدان آل محمد است
 و هر قلبی میل میکند بسوی بدن خود یعنی دلهای شیعیان
 ما میل میکند بسوی ائمه خود پس در مقام میل بسوی ائمه

قلب را تخصیص دادند اشاره بانکه بحسب ابدان در متابعت این
 برزگواران تصور خواهند ورزید تنه چهارم آنکه بیان
 شد که اصحاب همین بحض قبول مراتب ایمان بحسب اعتقاد از
 اهل نجات شدند و هر چند بحسب اعمال از اهل معاصی باشند
 این بیان اگر چه حق است ولی مؤمن نباید اعتماد بر اعتقاد صحیح
 نموده از عاقبت خود خاطر جمع شود و بهمین طمینان خود را در
 مهاجرت و معارک معاصی اندازد چه که خاصیت تجر
 بر معاصی آن است که بتدریج سرایت در سلب اعتقاد نیز
 میکنند و انسان را بوادعی کفر و الحاد می اندازد پس اولاً
 بسبب کثرت معصیت قبیح شرعی آن برداشته می شود چه
 هر چه کثرت پیدا کرد ملکه و خصلت نفس می شود و نفس باو
 انس پیدا میکند و هر چه محل انس و ملکه نفس گردید در نظر نفس
 حسن می نماید چنانچه دیده می شود در بعضی اشخاص انواع
 صفات ذمیه و مع ذلک در نظر ایشان تحسین و نیک
 مینماید و خلاف او را در هر کس می بینند انکار میکنند

پس وقتیکه

پس وقتیکه قبیح برداشته شد از تسبیح و آن قبیح نیکو حسن نمود
 پس هر چیز که نقیض اوست قبیح می شود چنانچه حکم نقیضین است
 و این معین است که عبادت نقیض معصیت است و همینکه
 عبادت بغض شد اعتقاد نیز سلب می شود و این عین کفر است
 این است که کسانی را می بینی از خلق که بواسطه کثرت مجالست با
 معاصی و کفر و مانوس شدن با افعال قبیح آن جلساء چنان عادات
 و محاسنات شرع انور در نظر ایشان قبیح می شود که اگر در مجالس
 آنها ذکر از عبادت و تجنب از معصیت و عاداتی
 از عادات شریعت مثل نماز و طهارت در آید از روی
 امانت میخندند و صاحب انرا در عدا و تمقأ محسوب میدانند
 و بیکدیگر در حماقت او چشمک میزنند و همز و ملز مینمایند و هر
 کس منهنک است در سلطنت و نگری و جان عزیز صرف
 کردن در اخذ اموال دنیا و مباح دستن محرمات الهیه
 و بی پروا بودن در عواقب امور اضرویه و حفظ عزت و ریاست
 در این دوروزه عمر بی اعتبار و هر چند حاصل شود

بهر قضیحت و رسوائی و عار اورا فکی وزیرک و دانا و
 خیر و بصیر و بسینا میدانند سیهات سیهات و سیعلم
 الذین ظلموا ای منقلب یقلبون خالق متعال در کتاب اعجاز
 خطاب بجناب ختمی مآب میفرماید که ای پیغمبر قل بل ننبئکم بالآخرین
 اعمال الذین ضل سعيهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسبون
 صنعا اولئک الذین کفرو بایات ربهم و لقاءه محجبت اعمالهم
 فلا یستقیم لهم یوم القيمة و زنا یعنی ای جناب در مقام اعلام
 و ارشاد بگو به بندگان مآکه آیا خبر دهم شمار از بریان کارترین
 مردمان از حیث اعمال بدانید که ایشان کسانی هستند که
 ضایع و نابود است سعیها و عملهای ایشان در حیات دنیا
 و حال آنکه گمان میکنند که عملهای خود را نیک و مستحسن میدانند
 این جماعت کسانی هستند که کافر شده اند بایات پروردگار
 شان و کافر شده اند بملاقات رحمت پروردگار پس حبط
 و باطل شده است عملهای ایشان پس بیا بنویسیم در آیه
 از برای ایشان میزانی که اعمال ایشان موازنه شود بان میزانی

نوع
از ایشان
صادقین
یعنی عملها
می
صح

به که اول

که اعمال ایشان موازنه شود بان میزانی چه که اعمال ایشان باطل
 شده است پس در حجتشم داخل خواهند شد بدون حساب تمام
 شد ترجمه آیه شریفه پس این اشخاص این مهالکت نفس اماره
 شوم گرفتار می شوند که از همین طریق تجزیه و معاصی پس
 شیطان اول و سوسه میکند که اعتقاد تو درست است و جفا
 تو بخیر است چند روزی کام نفس برآرد تو به خواهی کرد
 این چاره اسیر نفس هم مغرور باین سوسه گردیده در دام شیطان
 گرفتاری شود و نامی رساند اورا بمقامیکه توبه در حق او امکان
 ندارد بهمان تقصیل که گذشت بجهت آنکه از جمله ارکان توبه
 یکی پشیمانی بریافت است از طاعات و بر ماوقع است
 از محرمات و عزم بر فعل اول و جزم بر عدم ایقاع ثانی در جمیع عمر
 و این پشیمانی و عزم باید حالت نفس شونده محضرت بان
 پس کی واقع خواهد شد این حالت از برای این بچاره میکنند مسکن
 الاعتقاد و قبل از این هم ذکر شد که این عالم از جهت تکمیل عالم
 فرخلق شده است و مردم در این عالم فاعل محنت دارند

چنانچه در آن عالم قابل محار بودند پس گاه است که قبول
 آن عالم را بحسب اختیار فعلی یا تبسح اختیار فعلی تغییر و تبدیل میدهند
 مثل بلعم بن باعور که از بنی اسرائیل بود و شایسته آن شده
 بود که خداوند متعال اسمی از اسماء اعظم خود را با وعصایت فرمود
 بود که بسبب آن مستجاب الدعوه شده بود و هر مطلب که
 میخواست و خدا را با آن اسم در آن مطلب میخواهد استجاب
 میدیرفت و در زمان فرعون واقع شده بود و مایل
 شد بسوی فرعون پس دستیکه حرکت کرد فرعون
 در طلب موسی و اصحاب موسی پس خواهش کرد فرعون
 از بلعم که دعا کند بر موسی و اصحاب موسی که خداوند جس کند
 ایشان را از برای فرعون پس سوار شد بلعم بر حمار
 خود و بجهت آنکه برود در طلب موسی پس آن حمار امتناع کرد از رفتن
 پس شروع کرد در زدن حمار پس خداوند متعال آن حمار
 بتنطق در آورده گفت وای بر تو ای امیر بینی که مشی
 کنم با تو از جهت آنکه نفرین کنی بر من پس خدا و جماعتی از مؤمنین

پس گاه

پس مستنبه نشد و تقدیر بر آن حمار زد که آن حمار مرد پس خداوند
 متعال هم او را مطهر و دور گاه خود فرمود و آن اسم اعظم را
 از زبان او منسج نمود و از یاد او محو نمود و او را در زمره اغویا و
 ضالین داخل گردانید چنانچه خالق متعال دست آن مخرج خصا
 از حال او اخباری فرماید که ای پیغمبر و اهل علیهم سباء الله
 اینست ایاتنا فانها فاتت الشیطان فکان من الغایون
 ولوشنا لرفعناه و لکنه اخلد الی الارض و اتبع هواه فمکنه کمثل
 الکلب ان یجمل علیه لیهث او ترک لیهث ذالک مثل القوم الذین
 کذبوا بایاتنا فانقص القصد لعلهم یتقن کرون ترجمه
 آیه وانی هدایه آن است که تلاوت کن ای پیغمبر ایشان خبر
 کسی را یعنی بلعم بن باعور که دادیم باو آیات خود را یعنی
 علوم اسم اعظم خود را پس منترغ و منقطع کرد خود را
 از آن آیات و اسم اعظم یعنی عملی نمود که باعث شد که شیخ کنیم
 و بگیریم از او آن اسم را پس ملحق شد او را و ردیف و قرین او
 کردید شیطان پس گردید از کمران و اگر میخواستیم هر آینه

مرتفع و بلند میگردد و این مقام او را در نزد خود و کس بسوی
 آستین خود میل کرد بسوی دنیا مثل کسیکه همیشه مغلخ خواهد بود
 در دنیا و متابعت کرد خواهشهای نفسانی خود را و مقتضای
 آیات ما رفتار نکرد پس از این جهت ضبط نمودیم عمل او را پس
 مثل او در صفت مثل کلب است که اگر جمله کنی بر او هلث میکند
 یعنی خراج زبان میکند بتنفس شدید و اگر او را بحال خود بگذاری
 نیز هلث میکند یعنی حالت او بر یک طرفه است که جمله و عدم
 حکم تغییر می در حالت و صفت او ایجاد نمیکند مثل بلغم و امثال
 او که وعظ و ارشاد تاثیر در ضلالت و کراهی او نمیکند این مثل
 قومی است که گدزیب کردند آیات ما را پس بخوان بر
 ایشان این قصص را شاید ایشان در عواقب امور خود منکر
 کنند و بر اوست یقیم هدایت رجوع نمایند و در ورطه بگذرند
 آیات الهی که رفتار نکردند تمام شد ترجمه آیه پس باید
 احتیاط عاقبت از دست نداد و بوسوسه نفس اماره و شیطانی
 مکاره از طریق مستقیم عمل انحراف نورزید و بحسرت دائمی

روز قیامت که رفتار نشد خداوند تبارک و تعالی می فرماید
 و انذره یوم الحسرة اذا قضی الامر یعنی برسان ایشان را
 ای پیغمبر از روز حسرت و ندامت یعنی روز قیامت زمانیکه
 گذشته باشد امر و مدار جز آنمخصر کرد و بر آنچه واقع شده است در
 این دنیا از خیر و شر علاوه بر فرضی که عمل معاصی عتقا
 او را تبدیل ندهد و بر صحت اعتقاد بعد از پشیدن سزای اعمال
 و مغفرت در مال ملاقات پروردگار نماید ولی چقدر انفعالی
 در حضور سلطان حقیقی از برای او حاصل خواهد بود اگر گناه به
 بخشش مشاری هست و در جنت نیز درجه او از کسانیکه
 موفق باعمال بوده اند نسبت خواهد بود و بجهت آنکه در آخرت نیز مثل
 دنیا درجات خلق تفاوت و تفاوت است و هر کس بقدر
 اعمال خود از حسنات ترافع درجات و حظ و لذات خواهد یافت
 و بهمان نسبت در نازل و مشارب و منالک و مرکب و غیر آن
 بهره مند خواهد گردید چنانچه خالق متعال جل اسمه و جلاله
 مجیدی فرماید انظر کیف فضلنا بعضهم علی بعض و لاخرة که

درجات و اکبر تقصیلا یعنی بهین ای سیمپتر که چه گونه تقصیل
 دادیم در دنیا بعضی ایشان را بر بعضی و هر آینه آخرت بزرگتر است
 از حدیث درجات و بزرگتر است از حدیث تقصیل معصوم فرمودند
 چنانچه حدیث در مجمع است که مابین اعداد درجات جنت و اهل
 آن مثل مابین آسمان و زمین است پس زهی کم بختی و کم نصیبی که بجهت
 لذت چند روزه دنیای بی اعتبار از علو درجات دائمی
 بهشته و اتمیه لذات و سلطنت جنتی دست بردار شده فانی
 بادنی درجات و لذات دنیوی گردد و ابد الابد در همان درجه
 و این نسبت قیام و رزق و فقها الله لمراضیه و جنبستان
 معاصیه تنبیهیم انکه این تخمیر طینت آب شور
 و شیرین که در این حدیث شریف است از جهت حدوث و
 حصول دو مقتضای متضادی است و نفوس که داعی شود
 قبول خیر و شر را در مقام امتحان که پس میل بطرف خیر
 حاصل شود از اقتضای آب شیرین و میل بطرف شر از اقتضای
 آب شور و قبل هم که در ضمن بیان اخبار طینت ذکر امتحان در

میان آمد و بیان شد که در بدو امر و خلق از هر کس قبول خاصی
 بعمل آمد و بر وفق آن قبول در این عالم بحسب طینت
 خلعت خلقت یافتند نیز مقصود همین بود که خداوند متعال
 جل اسم خلق را و اجدد و اقتضای خیر و شر بر وجه مساوات فرمود
 و بعد مکلف بقبول نمود و الا قبول عمل بدون اقتضای آن
 صورت پذیر نمیشود پس آنچه در این حدیث است از تقصیل
 سبب این اجمال سابق است و این طینت طینت خلقت ذری است
 که از جهت امتحان در عالم ذر عنایت گردید و این غیر از طینت
 خلقت این عالم است که بجزای قبول آن عالم عنایت میشود
 چنانچه صاحب کافی از ابی عبد الله روایت کرده است
 که حضرت فرمودند ان فی الجنة شجرة تسمى المزن فاذا
 اراد الله ان یخلق مؤمنا اقطر منها قطرة فلا تصیب لقله
 ولا ثمرة اکل منها مؤمن او کافر الا اخرج الله عز وجل من
 صلبه مؤمنا ترجمه حدیث انکه بدستیکه در بهشت
 هر آینه درختیست که نامیده میشود بزُن پس هر گاه

اراده کند خداوند متعال که خلق کند مؤمنی را میریزد از آن حجت
 قطره پس نمیرسد آن قطره هیچ سبزی ماکولی را و
 هیچ ثمره و میوه را چه بخورد او را مؤمنی و چه کافری مگر آنکه بیرون
 می آید و خداوند عزوجل از صلب او مؤمنی را حاصل مطلب
 آنکه آنچه از اخبار که دلالت میکند بر اختلاف و استنراج میاه
 و تراب طینت از دو مقتضی متضاد پس مراد تراب و
 طینت ذریع عالم ذر است که از جهت امتحان مخلوق عنایت
 شده است و آنچه دلالت میکند بر خلقت طینت بعضی از
 طین علیین مثل طینت قلوب مؤمنین از اصحاب مین و
 شیعیان ائمه دین و بعضی از حجتین مثل معاذین دین مبین
 و دشمنان ائمه معصومین پس مراد از آن خلقت و
 طینت خلقت و طینت این عالم خلق و اختیار است که
 بجزای آنچه قبول شده است در عالم ذر بر ترتیب و تدرج
 مراتب بر وفق استحقاق از خالق علی الاطلاق عنایت
 شده است و در سابق هم اشاره بآن کرده ^{تنبیه ششم}

آنکه چون

آنکه چون اصحاب مین و شمال در این عالم ناسوت بیکدیگر مختلط گردیدند
 پس بعضی از اصحاب مین از اثر مجاورت و اغوای اصحاب شمال
 بحسب عمل در سلک فساق و فجار منسلک گردیده مستحق تادیب و تعذیب
 خالق گردیدند و بعضی از اصحاب شمال از ارشاد و هدایت اصحاب
 مین در اعمال حسنه میل نموده عامل بعضی از طاعات و مبرات و
 متخلق با خلاق نیک گردیدند ولی چون اصل در عمل اعتقاد است
 و هر عملی تابع اصل خود و راجع باصل خود است در ترتیب ثواب
 و عدم آن پس جمیع اعمال خیریه اهل شمال چون از اثر اصل و اعتقاد
 اهل مین ناشی شده است و بتادیب و ارشاد قولیه یا عملیه
 ایشان حصول پذیرفته است پس ثواب آن اعمال کلاً راجع
 بایشانست و در نامه عمل ایشان ثبت خواهد شد و خود اصحاب
 شمال بسبب تضییع اعتقادات حقه شرعی که اصل و صحت
 اعمال است از ثواب آن اعمال محروم خواهند ماند و همچنین جمیع اعمال
 شرکه از اصحاب مین بلغوی اصحاب شمال واقع شده است چه آن
 اغواء قولاً واقع شده باشد و چه فعلاً کلاً راجع

بسوی اصحاب شمال خواهد شد و در نامه عمل آنها ثبت خواهد کرد
 چه که جمیع شرور عمیله نیز راجع بسوی اصل خود است و آن
 عدم اعتقاد به مراتب حقه شرعیه است اگر چه عامل این شرور از
 اصحاب میمن نیز بقدر عمل شرع تعذیب خواهد کشید و از این بیان
 واضح شد معنی اخباریکه از معصوم وارد شده است که در روز قیامت
 جمیع اعمال حسنه معاندین مذنب حق را بمؤمنین خواهند داد
 و اعمال سیئه مؤمنین را بمعاندین حق خواهند داد حاصل مراد
 آنکه اثر ارشاد اهل حق اهل ضلال را اگر چه نسبت باهل ضلال بدرست
 از جهت فقد اعتقاد که شرط صحت اعمال است ولی آن نسبت
 بهادین و مرشدین اهل ضلال باقی و برقرار است و همچنین اثر
 اغوای اهل شمال و معاندین ضلال اهل حق را اگر چه نسبت باهل
 حق بعد از تعذیب و چشیدن وبال آن اعمال باجیب
 آن اعمال بتوبه در حال و یا بشفاعت شافعین در مال
 هبائو منشور خواهد شد و ایشان بفیوضات رحمتیه حق از
 جهت بقای سرمایه ایمان که آن اعتقاد است فایض خواهند

کرید

کرید ولی آن اثر نسبت باغویا و مضلین طریق هدی برقرار خواهد
 ماند و وبال جمیع معاصی و شرور حاصله از اغویا
 ایشان در نامه عمل ایشان ثبت و منشا تعذیب دائمی ایشان
 خواهد کردید این بیان و ترتیب آثار از طرفین در صورت
 که هدایت و غوایت در اعتقاد مؤثر نگردد و اعتقاد در قلب
 نکرده اند و الا قضیه منعکس و اصحاب میمن شمال و اصحاب شمال
 میمن خواهند کردید و اثر هر کدام بر واقع خود مترتب خواهد شد و در
 سابق گذشت که این عالم از جهت تکمیل عالم ذرا بداع شده است
 و ممکن است که در این عالم سعید عالم ذرا بمتبع افعال خود شقی
 شود و شقی عالم ذرا بحسن افعال خود سعید شود چه که سلسله اختیار
 هنوز باقی است تا روز قیامت تنبیه مفهم آنکه
 اشیکه افزونه شد از جهت اتمام تکمیل مرتبه امتحان بقیر است
 به مراتب تکالیف عباد و احکام شرعیه متعلقه بامر مبدء
 و معاد که اگر چه در واقع نور محض و سلامتی صرف است
 ولی بحسب ظاهر انکس که بعید و وحشی است از حقیقه این نور

بسبب حجاب شهوات نفسانی و بعد از ساحت ترب
رحمانی آن نور را بصورت ناری بیندازد و دخول آن آباء
و امتناع میورزد این است که در این عالم تکلیف مؤمن
صالح که داخل در مصداق اصحاب مبین است جمیع تکالیف
شرعی را که بمنزله همان آتش افروخته است بقدر طاقت
بشری متحمل میشود و در کمال شوق و خالق کردگار چنان آن نار را
در حق او بنور تبدیل می نماید که از این تکالیف و عبادت
حظ و لذتی حاصل میکند فوق جمیع حظوظ و لذات چنانچه
اگر میکشید تجدیل از او فوت شود متاثر و محسوس میشود فوق
جمیع الام و حسرات و همچنین است حال او نسبت
بسایر عبادات و طاعات و آنکه داخل در مصداق اصحاب
شمال است این نور در نظرش نار و هر یک از او امر
الهیة کانه یک آتش شرر بار است و حال آنکه منہمک است
و مثل او یا اصعب از او از او امر نفس اماره شوم و شیطان
رچشم میثوم خائف و قاعد است از سفر حج که حکم

عالم

حاکم حقیقی است و فرمان برنده است بجان و ذهاب ایمان
در سفر بسوی معارک و ممالک که حکم حاکم مجازی است اسراف
کرات میکند در انبجاح شهوت نفس در این چهار روزه عمری شبها
و هزار حید می انگیزد و در سروج از تکمیل حقوق الهی مانند خمس و زکوة
از صبح تا شام بطبع خام در خدمت امراء عظام بجلوس
و قیام افتخاری و رزد و از خدمت خالق تسبیح باقامه
چند رکعت نماز که کفر و ایمان با او استیاز می یابد
و نایه فخر سردی و حیات ابدی است انحراف میوزر
متفر است از مجلس و عطف و نصیحت و ذکر احکام شریعت
که بایه حیات روح و خلود نعیم است و جان فشان است
در جلوس محافل فسق و معصیت و قص و سرود و قویا
بد عاقبت که موجب سوء آخرت و عذاب الیم است
در تحمل قبول امر بمعروف و نهی از منکر که از واجبات شرع الورا
چون حمار جیح الظم نرف مینهد و از حکم مالک الملک انحراف
ورزیده بر ساکنین طریق شریعت عضبناک میگرد

و در مقام اعراض از معروف و ارتکاب منکر که از مبعوضات
 خالق اکبر است چون حاله الخطب جبل السداطاعت هر کس از
 روی هوا و بوس در کردن انداخته مثل اصحاب قبیل ارجیل
 اباسیل قهر خدا و جلیل نیاید شیده جمله بر تخریب کعبه ملت و دین
 می آورد و آن فخر میکند و فرحناک میگردد و همچنین است قبایل
 در سایر افعال منس لغو و بالله من شرور الفتا و در حد
 دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت
 فرمودند لما اراد الله ان یخلق الخلق شرسم بین
یدیه فقال لهم من ربکم فاول من لطق رسول الله و امیر المؤمنین
والائمة فقالوا انت ربنا فحمد العلم والدين ثم قال للملائكة تهنوا
حمله دینی و علمی و امنائی و هم مسئولون ثم قال لبني آدم قروا لله
تعالی بالربوبیة و لهتموا بالوفاء بالنف بالولاء و الطاعة فتوالوا نعم ربنا
استرنا فقال الله للملائكة استصدوا فقال للملائكة شهدنا
قال علی ان لا تقواوا فدا انما کنا عن هذا غافلین یعنی
 وقتیکه اراده کرد خالق متعال اینکه خلق کند خلق را رحینیت

ارواح را پیش روی خود پس گفت از برای ایشان که کیست
 پروردگار شما پس اول کسیکه تطلق کرد رسول خدا و سرود
 اولیادائمه هدی بودند پس گفتند که تویی پروردگار ما پس
 متحمل فرمود ایشانرا علم و دین پس مبلانکه فرمود ایشان حالان
 دین و علم منند و این نای منند و خلق سوال کرده خواهند شد
 در روز قیامت که با ایشان چه کردند پس فرمود
 بنی آدم که استراکنید از برای خداوند بر بوتیه و از برای این
 چند نفر بولایت و اطاعت پس گفتند بلی ای
 پروردگار ما اقرار کردیم پس فرمود خداوند از برای ملائکه که شهادت
 باشید پس ملائکه عرض کردند شاهد شدیم پس خداوند فرمود
 این شهادت از جهت آن است که بخوید فردای قیامت که ما غفل
 بودیم از ربوبیة خداوند متعال و ولایت رسول مختار و ائمه
 اطهار را و این حدیث توهم نشود خلاف آنچه
 شد در سابق از اینکه روح طیب و طاهر همیشه آخر الزمان و
 اوصیاء آن بزرگوار قبل از نیمه ارواح خلق شدند و وجه

عدم توهم آن است که در این حدیث این است که وقتیکه اراده کرد خداوند که خلق کند ایشان را بخت ایشان را پیش رود خود معلوم است که نخستین ایشان قبل از خلقت ایشان صورت پذیرفت مگر نسبت با روح ایشان پس مراد است که وقتیکه اراده کرد که ارواح را در عالم اجسام خلق فرماید بخلقت جسمی جمع فرمود ایشان را در موضع معینی از جهت اخذ میثاق و گرفتن عهد و حاصل آنکه خلقت دو خلقت است خلقت ارواح و در آن خلقت خالق متعال روح خاتم نبی و سرور اوصیاء و ائمه هدی را از همه ارواح مقدم خلق فرمود چنانچه در سابق گذشت و خلقت اجسام و در این خلقت این بزرگواران را مؤخر از همه اجسام و اوصیاء ایشان زمینیت افزای عالم جسمان گردانید از جهت حکمتهایی که این رساله کنایش بیان آنها را ندارد مگر آنچه از این حدیث استنباط می شود آن است که در ایشان ملائکه را شاهد گرفت خداوند بر اقرار بنی آدم بر توبه خود

آنچه از حدیث سابق مفهوم میشود و آیه شریفه هم بر همین مسأله است و در آنست که نفسهای خود بنی آدم را شاهد گرفت بر اقرار ایشان و میشود حکم بعد منافات نمود بانیکه چه ضرر دارد که هر دو اشهاد واقع شده باشد اول مدلول علیه است باین حدیث شریف و دوم مدلول علیه است بطاهر آیه شریفه و الله العالم دلیل چهارم متوهم اخبار نور است که دلالت میکند بر اینکه حضرت رسول و حضرت امیر از نیک نور مخلوق شده اند پس تفاضل معنی ندارد و بعد تسادی نور خلقت که مابا الار تفاع هر مخلوق نسبت از مخلوقات اشرف و اخباریکه که دلالت میکند بر اتحاد نورین از طرف خاصه و عامه در کمال کثرت است که متفرقا اصحاب حدیث و اخبار رینب کتب خود فرموده اند که از جمله آنها اخباری است که صاحب غایت المرام که از اجله اصحاب کتاب خود را بان اخبار زمینیت داده است و ما بعض از آن اخبار را که از طرق خاصه روایت کرده است در رشته تحریر

در می آوریم و از جهت عدم تطویل در مطولات آن ترجمه آن گفتا
می نمایم و هر کس بخواهد بر اصل آن مطلع شود رجوع کند به اصل
آن کتاب از جمله آن اخبار خبری است که از
محمد بن علی بن بابویه طاب ثراه روایت میکند و طریق آن روایت
میرساند بسوی علی بن موسی الرضا علیه السلام و آن حضرت از
طریق آباء خود بسوی علی بن ابيطالب که حضرت فرمودند که
رسول خدا فرمود خلقت انا و علی من نور واحد
یعنی من و علی خلق شدیم از یک نور و از جمله آنها خبری است
که نیز از ابن بابویه روایت میکند و میرسد طریق آن بسوی ابی
پس ابی ذر گفت شنیدم از رسول خدا که می فرمود که خلق
شدم من و علی بن ابی طالب از یک نور تسبیح میکردیم خدا
تعالی را در نزد عرشش از آنکه خلق کند آدم را بدو هزار سال
پس وقتی که خلق کرد آدم را استرار داد این نور را در صلب آدم
و تحقیق که آدم ساکن شد بهشت را و مادر صلب او بودیم و تحقیق
که همت گذاشت آدم بر خطیئه و مادر صلب او بودیم و تحقیق

که سوار

که سوار شد نوح بر سفینه و مادر صلب او بودیم و افتاد حضرت
ابراهیم در آتش و مادر صلب او بودیم پس بودیم که خداوند
متعالی نخل میداد ما را از اصلاط طاهر بسوی ارحام طاهره
تا آنکه رسانید ما را بسوی عبدالمطلب پس منقسم گرد ما را بدو نصف
پس قرار داد ما را در صلب عبدالمطلب و قرار داد علی را در صلب
ابیطالب و قرار داد در من نبوت و برکت را قرار
داد در علی فصاحت و شجاعت را و شوق نمود از برای
ما دو اسم از اسماء خود پس صاحب عرش محمود است
و من محمد و خداوند اعلی است و علی بن ابی طالب
علی است و از جمله آنها روایتی است که از شیخ طوسی علیه السلام
روایت کرده است و شیخ بسنه واسطه از امام علی النقی روایت
کرده است و آن حضرت از آباء خود از حضرت امیر المؤمنین
علی بن ابیطالب روایت فرمودند که حضرت رسول فرمود
یا علی خلق من نور خداوند متعال و نور از نور خود حسینیکه
خلق کرد آدم را پس گذاشت این نور را در صلب

اوم پس رسانید این نور را بسوی عبدالمطلب پس
منقسم شدیم از عبدالمطلب من بسوی عبدالقدوس و تو قرآنیستی
در ابطال صلاحیت ندارد نبوت مگر از برای من
و صلاحیت ندارد وصیت مگر از برای تو پس کسیکه انکار کند
وصیت تو را انکار کرده است نبوت مرا و کسیکه انکار
نبوت مرا بر روی اندازد خداوند متعال او را در آتش و از
انجمله حدیثی است که بچند واسطه از حضرت امام موسی کاظم
روایت کرده است که حضرت فرمودند که خداوند متعال
و تعالی خلق کرد نور محمد را از نوریکه آستراع فرمود آن نور را
نور عظمت و جلال خود و آن نوری بود از عالم لاهوتیه الهیه
که سبقت نکرده بود بر آن نور بسبح نوری و همان نور بود که
تجلی کرد در کوه طور بر موسی در وقتیکه طلب رؤیت نمود از
خداوند متعال پس موسی تاب دیدن آن نور را
نیامد پس بهوش شد و افتاد و این نور نور محمد صلی الله علیه
و آله بود پس چونکه اراده کرد انیکه خلق کند محمد را

از آن

از آن نور قسمت کرد آن نور را بدو جزوه پس خلق کرد از
جزوه اول محمد را و از جزوه دیگر علی بن ابی طالب را و خلق
نکرده است از این نور عنبر این دو بزرگوار را خلق کرد ایشان را
خداوند اعلا جل و علا بدست خود و دمید روح در ایشان بنفخ
خود از جهت خود و مصور فرمود ایشان را بر صورت ایشان و قرآ
داد ایشان را این از برای خود و شاهد بامی بر خلق خود و خلیفه با
خود بر بندگان خود تا آخر حدیث و چون باقی حدیث از شما
خارج بود اکتفا بهمین قدر شد و از جمله آن اخبار
خبری است که اسناد آن را میرساند بانی جعفر محمد بن علی
الباقر علیه السلام که حضرت فرمودند که بود خداوند متعال
و نبود عنبر او هیچ شیئی نه معلوم و نه مجهول پس اول
چیزیکه ابتدا کرد از خلق مخلوقات این بود که خلق فرمود محمد
و خلق کرد ما اهل بیت را با او از نور عظمت خود پس موقت
فرمود ما را در اطله خضراء در حضور خود تا آخر حدیث
و از جمله آن اخبار حدیثی است که از شیخ طوسی علیه الرحمه در

مصباح الانوار روایت کرده است و آن حدیث طویل است
 و آنچه متعلق بمقام است این است که حضرت رسول بعم خود
 عباس فرمودند ای عسم وقتیکه اراده کرد خداوند اینکه خلق
 کند ما را تکلم فرمود بکلمه پس خلق کرد و نوری پس تکلم کرد بکلمه
 پس خلق فرمود از آن کلمه روحی پس مخرج
 فرمود آن نور را بآن روح پس خلق فرمود مرا و برادرم
 علی را و فاطمه حسن و حسین را پس بودیم که تسبیح میکردیم
 خداوند اعلا را در وقتیکه تسبیحی نبود و تقدیس میکردیم او را
 در وقتیکه تقدیسی نبود و ما آخر حدیث **دار حمله**
 اخبار نیست که از جهت اثبات مقصد پنجم در
 معرض بیان خواهد آمد و بیان شد که اخبار در این باب **تسبیح**
 کثیر الورد است از طرفین که محل شمار نیست
 و جواب آنست که مضمون این اخبار تلقی بقبول است و
 هیچ شک نیست که همه این انوار از یک نور خلق شده اند و از
 اصل نشو نموده اند ولی اصالة اصل و اتحاد انوار

کسر بود

بموجب بدو دلالت نمیکند بر تساوی مرتبه خاتم و اوصیاء
 آن سرور اکرم نسبت بجمع مراتب لقضیل چه که اسباب
 ارتقاع شئون و تفاضل مراتب مختصر در انوار خلقت و علو
 طینت نیست بلکه میشود که از یک جهت و دو جهت تساوی حاصل
 باشد و از جهات دیگر تفاضل واقع شود مثلاً انسان
 و شتریت با یکدیگر در مرتبه مساواتند و نمی توان از این مساوات
 استدلال نمود بر تساوی مراتب ایشان از جمیع جهات
 بلکه خاتم انبیا نیز در این مرتبه بمقتضای آیه شریفه
قل انما انا بشر مثلكم با جمیع افراد امت مرتبه مساوات
 دارند و نمی توان دلیل بر اتحاد مراتب امت با آن حضرت
 در فضیلت و آنست پس میگوئیم این انوار مقدسه و
 این اشباح مطهره بمقتضای احادیث طینت و اخبار نور
 در یک مرتبه واقعند از حیث فضیلت و شرف مرتبت
 نسبت باین دو اصل و هر چند ذات اقدس نبوی مرتبه
 افضلیت دارند بر این انوار از جهات دیگر غیر از این جهت

یعنی
حاصل

پس افضلند از جهت منصب نبوت افضلند از جهت منصب رسالت افضلند از جهت منصب خاتمیت افضلند از جهت منصب امامت و ولایت افضلند از جهت مرتبه اسبقیت در علمیت چه که هیچ علمی باوصیای آن حضرت نرسید و صاحب هیچ علمی از علوم نشدند مگر توسط آن حضرت و گذشت که باعتبار این مرتبه حضرت امیر فرمودند اما عبدمنعم بن عبدمحمد و همچنین افضل بودند از جهت پیش بودن و مطاع بودن بر پایه حقه الهیه و میتواند که این حدیث منزل بر این نیز باشد و افضل بودند بجهت افتخار و مبارک نمودن این انوار باین نور مجسم و روح منور که از عترت طاهره او واقع شده اند علاوه بر این بیانات و تقریبات این توهم متوهم اجتماع در مقابل اجماع و نص صریح است چه که تصریح قل علمای اسلام است بر فضیلت مرتبه خاتم انبیا بر امیر المؤمنین و سایر اوصیاء و بحکس اختلاف نکرده است مگر کسانی که در زمره غلات واقع شده اند و از دین

میتن

میتن خارج کردیده اند که اقوال ایشان از خیر و قابلیت استماع خارج است و از جمله نصوصیکه دلالت بر فضیلت مرتبه حضرت نبوی میکند حدیثی است که صدوق علیه السلام برده و امیر از عبد الجبار بن کثیر تمیمی میانی روایت میکند که گفت شنیدم از محمد بن حرب امیر مدینه که گفت سوال کردم از جعفر بن محمد فقلت له یابن رسول الله فی نفسی مسئله اری ان اسئلك عنها یعنی گفت بحضرت که یابن رسول الله در قلب مسئله ایست که اراد دارم سوال کنم آن مسئله را از تو فقال ان شئت اجزکت بمشلتک قبل ان تسئنی وان شئت فسئل پس حضرت امام جعفر فرمودند که اگر میخواهی خبر میدهم من تو را بمسئله تو پیش از آنکه سوال کنی از من و اگر میخواهی سوال کن قال فقلت له یابن رسول الله و بای شیئی تعرف ما فی نفسی قبل سوالی عنه قال بالتوسم والتقرئس اما سمعت قول الله عز وجل ان فی ذلک لآیات للمتوسمین و قول رسول الله انقوا فراسة المؤمن فانه یبصر بنور الله عز وجل ابن حرب گفت که گفتیم یابن رسول الله

ع

به چه چیز می فهمی آنچه در نفس من است پیش از آنکه سؤال کنم آن
 چیز را از تو حضرت فرمودند بعلامت و فرستی که خداوند از برای
 مؤمن قرار داده است آیا نشیندی قول خداوند عزوجل که می فرماید
 که بدستیکه در این ارسال عذاب بر قوم لوط آیات تذکره و اعتبار است
 از برای مؤمنین یعنی از برای کسانی از مؤمنین که می فهمند
 حقایق اشیاء و ابجالات آن اشیاء و همچنین قول رسول خدا
 که فرمودند القوام است المؤمن الی آخره یعنی بسپرد
 از فرستاده مؤمن پس بدستیکه مؤمن نظر میکند بنور خداوند متعال
 قال فقلت له یابن رسول الله فاخبرنی بمسئله قال اردت
 ان تسئله عن رسول الله لم یطوق حمله علی بن ابی طالب عند
 حط الاصنام من سطح الکعبه مع قوته و شدته و ما طغرت
 فی قلع باب القموص بحجر الرمی به و راه الرعین فذا عاوکان لا
 یطیق حمله الرعین رجلا و قد کان رسول الله یرکب الفرس
 و البغلة و الحمار و رکب البراق لیله المعراج و کل ذلک دون
 علی فی القوة و الشده یعنی این حرب گفت

کس که

که پس گفتیم یابن رسول الله پس خبر بده مرا بمسئله من حضرت
 فرمودند ای ابن حرب اراده کرده که سؤال کنی از رسول خدا که چرا
 طاقت نیاورد حمل او را علی بن ابی طالب در وقت انداختن صنم
 و بتهای قریش از پشت بام کعبه با آن شده و قوتیکه حضرت داشت
 و بظهور آید آن قوه از آن حضرت در گذن باب موصوفه
 خیر که محکم ترین آن قلاع بود و انداختن حضرت آن در اچیل
 ذراع پشت سر خود و حال آنکه طاقت نمی آورد حمل آن در زایل
 نظر با آنکه رسول خدا بودند که سوار می شدند اسب را و قاطر را
 و حمار را و سوار شدند حضرت براق را در شب معراج و کل اینها
 در قوه و شدت کمتر بودند از حضرت مرتضی علی قال
 فقلت له عن هذا و الله اردت ان اسئلك یابن رسول الله
 فاخبرنی فقال ان علیاً بر رسول الله شرف و به ارتفع و به
 و صل الی اطغاء نار الشکر و البطل کل معبود دون الله
 عزوجل ولو علاه السب لخط الاصنام لکان اعلی مرتفعاً
 و شریفاً و اصد الی حط الاصنام فلو کان ذالک

لکان افضل منه الا ترى ان عليا قال لما علوت ظهر رسول الله
شرفت وارتفعت حتى لو شئت انال السماء لسلتها
يعني ابن حرب گفت که پس کفتم از برای امام علیه السلام که
بجدا قسم همین سوال را اراده داشتیم پس خبر بدید مرا پس
حضرت فرمود که بدستی و تحقیق که حضرت امیر المؤمنین بسبب
رسول خدا شرافت پیدا کرد و بر رسول خدا ارتقا حاصل
نمود و بآن بزرگوار توصل حسبت بسوی اطفاء و خاموش
کردن آتش شرک و باطل کردن هر معبودی غیر خدا می
مقال و اگر بر حضرت امیر المؤمنین بالارفته بود
حضرت ختمی باب از جهت انداختن صنام هر آینه لازم
می آمد بسبب علی ارتقا و شرف حاصل نموده باشد
و بسبب آن بزرگوار توصل حسبت باشد بسوی انداختن
صنام و اگر این طور شده بود لازم می آمد که علی
افضل باشد از آن حضرت ایامی بینے اینکه علی فرمود
پس از آنکه بر دوش حضرت سوار شدم شرافت و ارتقا

حاصل نمودم که اگر میخواستم با ستمان برسم هر آینه میرسیدم
اما علمت ان المصباح هو یستدی به فی الظلمة و انبعاث
فرعه من اصله و قال علی ان من احمد کالضوء من الضوء لما
علمت ان محمد و علیا کانا نوراً بین یدی اللہ تعالی قبل
خلق الخلق بالفی عام وان الملائکة لما رمت ذالک النور رات
له اصلاً قد شغب منه شعاع لاح فقال الہنا و ستیدنا ما ہذا
النور فادعی اللہ عزوجل الیہم ہذا نور من نوری اصلہ نبوة و
سرعہ امامتہ اما النبوة فلم یعجب منی و رسولی و اما الامامة
لعلی حجتی و ولی و لولاہما ما خلقت خلقی اما علمت ان
رسول اللہ رفع یدی علی بغیر حسمت حتی نظر الناس الی
بیاض ابیطیہ فجعلہ مولی المسلمین و اما مصمم و قد حمل الحسن
و الحسین یوم حنین بنی النجار فلما قال لہ بعض اصحابہ
ناولنی احدہما یا رسول اللہ قال نعم الحاملان و نعم الرکبان و
ابوہما خیر منہما و کان یصیب باصحابہ فاطال سجدۃ
من سجداتہ فلما سلم قبل لہ یا رسول اللہ لقد اطلت

ہذا

هذه السجدة فقال عليه السلام ان ابني ارحم الراحمين فكم يست ان
 اعجله حتى ينزل وانما اراد بذلك فسرهم وتشریفهم فالسب
 رسول الله تبي امام وعتی امام لم یس نبی ولا رسول فهو غیر
 مطیع بحسب افعال النبوة حضرت فرمودند
 یابن حرب آیا منی دانی که چراغ هدایت جسته می شود با و
 در ظلمت و ابتعاث فرج او از اصل اوست و
 حضرت امیر المؤمنین فرمودند که نسبت من با محمد
 مثل نور و روشنی است که حاصل شده باشد از روشنی
 و نور دیگر مراد این است که نور من حاصل شده است
 از نور احمد پس حضرت فرمودند یابن حرب آیا
 نمیدانی اینکه محمد و علی نوری بودند پیش روی خدای
 تعالی پیش از آنکه خلق شوند مخلوق بدو هزار سال بدستیکه
 ملائکه وقتیکه دیدند این نور را دیدند که از برای آن
 اصلیست که شعبهای شعاع و نور از آن لایح و ظاهر است
 پس ملائکه عرض کردند ای پروردگار ما وای سید ما این

نور چه نور است پس وحی فرستاد خداوند عزوجل تسبی ایشان
 که این نوریت از نور من که اصل آن نبوت است و فرع آن امامت
 اما نبوت پس از برای عبد من و رسول من محمد است و اما امامت
 پس از برای حجت من و ولی من علی است و اگر نبودند ایشان خلق
 خلق خود را ایاندستی امی سپهر حرب که رسول خدا صلی الله علیه
 و آله بلند کرد بازوی علی را در غدیر خم تا آنکه دیدند مردان
 سفیدی زیر بغل آن حضرت را پس فرار داد علی را مولای
 مسلمین و امام ایشان و تحقیق که برداشت حسن او
 حسین علیه السلام را برود و خودش خود در روز خطبه نبی
 بخار پس وقتیکه بعضی از اصحاب آن حضرت خواهش کردند
 که یکی از آن دو بزرگوار را با ایشان بدیدار چه حل حضرت فرمودند
 این دو دوش من خوب دو حامل هستند و این دو فرزند
 من خوب دو را کب بستند و پدر ایشان بهتر از ایشان است
 و بود آن خست می آب که نماز میکرد با اصحاب پس طول داد سجده
 از سجدهات خود را پس بعد از سلام سؤال کردند که یا رسول الله

بختی تو که طول دادی این سجده را پس آن بزرگوار فرمود
 بدستی که این من سوار شده بود بر پشت من پس فرموده
 داشتیم که تجلیل کنم او را از جهت پائین آمدن و این است و
 جز این نیست که اراده می فرمود با آنچه ذکر شد بلند می مقام
 ایشان را و اظهار شرف ایشان را پس نبی رسول خداست
 و نبی است و امام است و علی امام است و نیست نبی و
 هم رسول پس نبود طاقت آوردن بکمال و برداشتن اقبال
 نبوت **قال محمد بن حرب الکاملی الهلالی نقلت**
 زدنی یا بن رسول الله فقال انک اهل للراية ان رسول الله
 حمل علی علی طهره یرید بذلك انه ابو ولده و امام الائمة
 من صلبه كما حوّل رده فی صلوة الاستسقاء و اراد ان یعلم
 اصحابه بذلك انه قد تحول الجذب خصبا قال نقلت له زدنی
 یا بن رسول الله فقال حمل رسول الله علیا یرید بذلك ان
 یعلم قومه انه هو الذی یخفف عن ظهر رسول الله ما علیه من الید
 و العداة و الاداء عنه من بعده فقلت یا بن رسول الله

وجه
 دلالت است
 که ظاهر است
 که نمی تواند که
 پانزدهمین
 گذارد ذکر آنکه بنده
 نفس آن سرور با
 و آنس که ممتد لغو
 اوست لاند قال
 امامت و وصفا
 بعد از اوست
 نه غیر او و اوست
 که قابل این است
 که صحیح سیزدهمین
 شود و پدر او لاد
 او کرد و ائمه از
 صلب او حاصل
 شود پس حضرت
 نبی خواستند
 داشت آن حضرت
 این
 مناصب عالیها
 از جهت آن بزرگوار
 بردم افهام فرمای
 کاشید
 منته

ادنی

زدنی قال انه قد احتمل ليعلم بذلك انه قد احتمل و ما حمل الالاة
 معصوم لا يحمل و زرا من يكون افعاله عند الناس حكما و صوابا
 و قد قال النبي لعلي يا علي ان الله تبارك و تعالی حملني ذلوق
 شيعتك ثم تخفروا لي و ذلك قوله تعالی لعنفر لک الله ما تقد
 من ذنبک و ما تاخر و لما انزل الله تبارک و تعالی علیه یا ايها
 الدين امنوا عليكم انفسكم قال النبي يا ايها الناس عليكم انفسكم
 لا يضرکم من ضل اذا همتيم و علی نفسه و اخي فانه معصوم
 لا يضل و لا يشقى ثم تلا في الاية قل اطيعوا الله و اطيعوا الرسول
 فان تولوا فانما عليه حمل و عليكم ما حملتم و ان تطيعوه تهتدوا
 و ما علی الرسول الا البلاغ المبين قال محمد بن حرب الهلالی ثم قال
 جعفر بن محمد یا ايها الامير لو اخبرتك بما فی حمل النبي
 عليا عند حوا الاصنام من سطح الكعبة في المعاني التي ارادها
 به لقلت ان جعفر بن محمد لحنون فحسبت من ذلك ما قد
 سمعت فتمت اليه فقبلت راسه و قلت الله اعلم حيث
 يجعل رسالته **كفت محمد بن حرب کاملی الهلالی**

العداة
 جمع عدة وهي
 في الاصل
 الوعد خذف
 فاء الفعل
 و عوض عنه
 التاء في آخره
 كاشيد
 منته

الحكم
 العلم و الفقه
 و القضاء
 بالعدل مجمع
 كاشيد
 منته

پس کفتم زیاد کن مرا این رسول الله حضرت فرمودند تو اهل بهم
 هست از برای زیادت بدستیکه رسول خدا حمل من فرمود
 علی را بر ظهر خود اراده نمود این حمل اینک علی پدر او است
 و امام ائمه است از صلب او همچنانکه تحویل و تقليب نمود
 رداء خود را در صلوة استسقاء و اراده کرد اینک اعلام کند
 اصحاب خود را باین تحویل رداء اینک جذب یعنی خشک آبی و موی
 سالی تحویل یافت و منتقل شد بآدمان آبها و سبزی صحرا با
 این حرب گفت که پس کفتم زیاد من را از برای من این رسول
 پس حضرت فرمودند که برداشت حضرت رسول صلی الله
 علیه و آله حضرت امیر علیه السلام را و اراده من فرمود باین
 داشتن اینک اعلام فرماید قوم خود را اینک علی آن کیست
 که سبک میکند رسول خدا را از آنچه بر اوست از دین
 و وعده با و او میکند بعد از آن حضرت آن دیون و وعده با
 از جانب آن حضرت پس کفتم باین رسول الله
 زیاد کن از برای من حضرت فرمودند که برداشت حضرت

رسول حضرت امیر را بجهت آنکه اعلام کند باین برداشتن اینک
 برداشت او را و برداشت او را که از جهت آنکه آن حضرت
 معصوم بود و متحمل نشده بود هیچ کنایه را پس افعال او در نزد
 مانس حکم الله است و اصحابه بواقع است از جهت شان
 عصمت و تحقیق که فرمود نبی از برای علی که یا علی خداوند
 تبارک و تعالی حمل کرد بر من کنایان شیعیان تو را پس آمدند
 آن کنایان را از برای من و این است قول خدای تعالی که
 میفرماید فتح کردیم از برای تو فتح ظاهری از جهت آنکه امر
 فرماید از برای تو خداوند متعال آنچه مقدم گذشته است از کنایان
 تو و آنچه موخر شود از کنایان تو و وقتیکه نازل فرمود خداوند
 تبارک و تعالی بر آن حضرت این آیه شریفه که
 یا ایها الذین آمنوا علیکم نفسکم یعنی ای کسانی که
 ایمان آوردهاید بر شماست که نگاه دارید نفسهای خود را
 حضرت فرمودند یا ایها الناس بر شماست که نگاه دارید
 نفسهای خود را ضرر نمی رساند شمارا که ای دیگران هرگاه

شما بر هدایت باشید و علی لقیس من است و برادر من است
 پس بد رستیکه او مطهر است و معصوم است کراهی و تفاوت
 از وجود او منتفی است پس تلاوت فرمود این آیه شریفه را
 قل طیبوا لله الی آخر الایه یعنی اطاعت کنید خدای تعالی را
 و اطاعت کنید رسول را پس اگر روگردان شدید از اطاعت
 پس بر رسول است آنچه محتاج شده است از بار تکلیف و اطاعت
 و بر شماست آنچه محتاج میل شده آید از بار تکلیف و اگر اطاعت کنید
 خدا و رسول را هدایت می یابید و نیست بر رسول مکر رسانیدن
 ظاهر گفت محمد بن حرب بلالی که پس حضرت
 امام جعفر علیه السلام فرمودند که ایها الامیر اگر خبر دهیم تو را
 بحبس آن معانی که اراده کرده بودند نبی صلی الله علیه و آله
 در برداشتن علی در نزد انداختن اصنام از سطح کعبه هر آینه
 خواهی گفت که جعفر بن محمد ۳ مجنون شده است پس
 کفاف است تو را از این معانی همان قدر که شنیدی
 گفت پس برخوایم و بوسیدم سر آن بزرگوار را و کفتم الله

حیث یجعل رسالته و این حدیث شریف از جهات
 عدیده ظاهر بل صریح در مطلوب است و بعضی از فقرات
 حدیث که فی الجمله خفائی داشت در حاشیه توضیح آن پرداخت
 و از جمله اخباریکه دلالت بر مطلوب دارد روایتی است
 که در فایته المرام از امامی شیخ علیه الرحمه روایت میکند که
 حضرت امام حسن فرمودند که شنیدم از جدم رسول خدا
 که می فرمود که خلقت من نور الله عز و جل
 و خلق اهل بیت من نوری و خلق مجسم من نور جسم و سایر خلق
 فی النار یعنی رسول خدا فرمودند که خلق شدم
 من از نور خداوند عز و جل و خلق شدند اهل بیت من از نور من
 و خلق شدند مجسم ایشان از نور ایشان و سایر خلق در آتشند
 وجه دلالت واضح است و اخبار و آثار در ایضاح این مقصد
 بر تبه ایست از کثرت که امکان انکار نیست و همین قدر
 در این مقام کافی است مقصد پنجم در فضیلت
 ائمه اطهار است بر انبیا و الاتبار غیر از رسول مختار

دواعی بر بیان این مقصد آن است که چون در سابق بیان شد
 که از جمله اسباب فضیلت حضرت خاتم انبیا ^{علیه السلام} برسد
 و سایر ائمه هدی مرتبه نبوت و رسالت است پس گاه
 هست مؤمنی در اشکال واقع شود که پس لازم می آید که نسبتاً
 و رسل سابقه هم فضل باشد از این بزرگواران از جهت همین دو
 رتبه که واجد آنند و ائمه اطهار فاقدان ^{پس از جهت}
 رفع این اشکال می گوئیم که بیان اجمالی آن این است
 که چون نبوت و رسالت حضرت خاتم انبیا نبوت و
 رسالت اصلیه است و دارای ریاست عامه ماصلیه
 الهیه است البته موجب ارتفاع و فضیلت است
 بر اوصیاء آن حضرت که فاقد این مرتبتین میباشند
 ولی نبوت و رسالت سایر انبیا و رسل چون ما خود شده است
 از نبوت و رسالت پیغمبر پس نبوت و رسالت ایشان ^{تفاوت}
 در رسالت فرعیه است که در حکمت و دو مرتبه نبوت و رسالت
 حضرت خاتم انبیا واقع شده است ^{پس البته}

مفضول این نبوت و رسالت واقع شده است چنانچه خود
 ایشان نیز از همین جهت مفضول آن حضرت واقع شده اند و
 ذکر شد که ولایت و امامت ائمه ما علیهم السلام همان امامت
 و ولایت خاتم انبیا است که باطن نبوت و رسالت آن سرور
 که بنیابت و وصایت با ایشان رسیده است پس چنانچه
 نبوت و رسالت پیغمبر با رفع و افضل است از نبوت و رسالت
 سایر پیغمبران همچنین است امامت و ولایت اوصیاء آن
 بزرگوار که عین امامت و ولایت آن عالی مقدر
 و باطن نبوت و رسالت آن ستم عالم اسرار است و
 فضیلت ولایت و امامت امام موجب فضیلت خود
 امام است و در این خفائی نیست و اما بیان
 تفصیلی پس آن است که چون ذات بی زوال حضرت
 ذو الجلال در ازل الازل که هیچ مخلوقی را
 هنوز بعرضه وجود نیاورده بود مخفی بود پس دوست
 داشت که شناخته شود پس مشیت او جل جلاله تعلق

گرفت که مخلوقی را خلق فرماید که او را بشناسد و معرفت
 براتب صفات جمال و جلال او حاصل نمایند چنانچه
 خود حضرت رب العزت در حدیث قدسی باین مقصود
 تصریح فرموده می فرماید كنت كنزاً مخفياً فاحببت
ان اعرف مخلقت الخلق لكي اعرف یعنی بودم مخفی
 مخفی پس دوست داشتم که شناخته شوم پس خلق
 کردم خلق را از جهت آنکه شناخته شوم همچنین در قرآن معجز
 بیان خود می فرماید وما خلقت الجن والانس الا ليعبدني
 امام علیه السلام فرمودند ای الایعرفون یعنی خلق نکردم
 جن و انس را مگر از جهت معرفت پس بمقتضای این مشیت
 خالق مستعال اول نظر فرمود بر جمیع ممکنات عالم امکان
 و بعلم خود مطلع شد بر ذات امکانی پیغمبر آخر الزمان و
 ذوات اوصیای آن مادی دو جهان که ذواتی است
 شایسته بارگاه قرب الهی وسزاوار فیوضات نامتناهی
 حضرت سبحانی و قابل تحمل علوم و اسرار خالق ربانی

و در ذرات عالم امکان مثل ایشان نیایاب و قابل منظور
 نظر حضرت رب الارباب در هر باب پس اولاً نور و روح
 مبارک خاتم نبی صلی الله علیه و آله را بر صفت وجود آورده و از
 آن نور مکرّم ارواح و انوار اوصیاء آن سید معظّم از نیت
 انشائی عالم ابداع فرمود و این ارواح مطهره را مثل سایر ارواح
 بشریه بر مقتضای بشریه مخلوق و مجعول نمود پس
 این انوار زبان بقدریست و تجید خداوند مجید کشودند و خداوند را
 معبود برحق و خود را عبد مطلق دانسته کمال
 عبودیت خود را که مسبب از اعلام مرتبه معرفت حضرت رب
 العزت بود ظاهر نمودند پس بعد از خلقت این
 انوار و ارواح منوره خلق فرمود بر پنج ترتیب و تراخی بر
 وفق مشیت خود سایر نفوس و ارواح عالم امکان را
 و جمیع نفوس و ارواح مبدعات را بر تساوی مقتضای
 اتحاد جهت بدون اینکه تفاوتی در مقتضیات وجودات
 این موجودات قرار دهد ابداع فرمود و وجه این

تساوی آن است که خداوند متعال غنی و بی نیاز است از مخلوقات خود و بسج چیه احتیاجی در او متصور نیست که عرض از خلقت مبدعات رفع آن احتیاج باشد که پس لازم شود که هر صنف از مخلوقات را از جهت رفع احتیاج خاصی مخلوق نماید و مقتضای خلقت او را موافق رفع آن احتیاج فریاد تا آنکه در مقتضیات بدایع تفاوت و اختلاف حاصل گردد چنانچه در حدیث قدسی سابق الذکر نیز اشاره باین عدم احتیاج فرموده می فرماید کسنت کتیرا مخفیا یعنی بودم کنج مخفی چه که کنج محتاج به کسنت است و هر س محتاج کنج است پس وجه تعبیر کنج در حدیث شریف اشاره بهمین نکته است که بفهماند که خالق در خلقت مخلوقات از همه آنها بی نیاز است و همه مخلوقات محتاج باو میباشند و در بیان جواب از اشکال خباطینت گذشت که این تفاوت و تکیه در مراتب جن و انس پیدا شده است تفاوت عارضیه البت است که بعد از خلقت اولیه در ریه احسن

اختیار ایشان و بسج اختیار ایشان ناشی شده است و خالق متعال هم مقتضای همان اختیار را از جهت جزای آن اختیار در جبهه ایشان در این عالم جاری نموده است یعنی طینت و جبهه ایشان را مناسب همانچه اختیار نموده اند در آن عالم در این عالم مقرر فرموده است و دیگر آنکه هر نفس در هر عالم بهر خلق و بهر صفت که متعلق به مقتضای شده باشد و آن خلق و آن صفت را ملکه نفسانی خود قرار داده باشد هر گاه به عالم دیگر انتقال نمود بر همان ملکه خلق و صفت محشور می شود این است که در حدیث آمده که من احب حجرا حشیر یوم القيمة معنی یعنی در این عالم اگر کسی سگیرا دوست بدارد و در قیمه با او حشر خواهد شد و دلیل دیگر از قبیل عقل و وسواس خلقت مقتضیات نفوس و ارواح در رتبه و ابداع ملکه خلقت مبدعات کجبر عقلی از چهار قسم خارج نیست اول آنکه کلاما مجهول بر عبادت خلق شده باشند

دوم آنکه کلاً مجبول بر معصیت خلق شده باشند
سیم آنکه بعضی بر عبادت و بعضی بر معصیت مجبول مخلوق
شده باشند چهارم آنکه کلاً مخلوق شده اند فاعل
مختار بر وجه تساوی بدون اینکه تفاوتی و مقتضیات فردی
از افراد سلسله آحاد مبدعات واقع شده باشد
اما بطلان اول واضح است چه که بالعیان والوجدان از
حال خود و غیر خود می بینیم که مجبول بر عبادت نیستیم و الواجب
معاصی از ما صادر می شود بلکه زاید از طاعت و همچنین
بطلان دوم چه که می بینیم اشتغال بسیار از مومنین با
بطاعت و عبادت و عبادت انبیا و اولیا بسهم
حد تو اتر رسیده که امکان تشکیک در آن نیست
و همچنین است بطلان سیم بجهت لزوم ترجیح بلا مرجح از فاعل
حکیم علی الاطلاق و ترجیح بلا مرجح باطل است باجماع کلاً
ذوی العقول از مذاهب ادیان پس باقی ماند در معرض
وقوع و ثبوت شق چهارم یعنی خلقت بر وجه تساوی

دفاع مختار

دفاع مختار و هو المطلوب و تقریب دیگر بر این مطلب
مستنبط از آیه شریفه و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
آنکه مقتضای آیه شریفه خداوند متعال خلق فرموده است
جن و انس را جهت عبادت و معلوم است که عبادت
جبریه نخواست است از ایشان و الا ایشان را مجبول مجبور
بر اطاعت خلق می فرمود بجهت تکوینیه که نتوانند از
اقتضای آن خارج شوند و خلاف آن در نزد ما بالحس
والعیان مشاهده است چنانچه گذشت پس
معلوم شد که مراد از عبادت در آیه شریفه عبادت
اختیاریه است و لازمه عبادت اختیاریه آن است که
کلاً بر یک جهت و یک اقتضا مخلوق شده باشند تا معلوم
شود که کیست که با اختیار عبادت میکنند و کی انحراف
میورزد پس هرگاه معلوم شد تساوی
خلقت نفوس و ارواح مخلوقات عالم امکان در بند
خلقت پس اولاً خداوند متعال بذل شعور

و عقل نمود بر کل ایشان بر وجه کفاف تا بشناسند خالق خود
 با آثار صنایع و ظهور بدایع و آثار معرفت خود را چنان بر
 ایشان تکمیل و آشکار نمود که بچکس را مجال انکار نماند در
 اذعان بوجود خالق چنانچه نقضیه نیز از آن در بیان
 جواب از اشکال اخبار طینت در مقصد سیم گذشت
 پس مخلوقات را در معرض تکالیف مقصوده از وجود
 ایشان در آورد و سلسله و مراتب قبول تکالیف را بر
 ایشان بسو ط فرمود و ظهور قابلیت ذرات
 موجودات را بر اختیارات خود ایشان موقوف و
 موکول نمود پس اول کسیکه با پدر دایره قبول
 جمیع تکالیف الهی نهاد و عمل بر مقتضای کل او امر و
 نواهی حضرت سبحانی و جهت بهمت کما شت و تحمل
 همه مصائب و بلا یای عالم ناسوتی را در رضای معبود
 خود بجان و دل قبول نمود ذات بایرکات سرور کاینات
 و خلاصه موجودات بود که قبول جمیع این مراتب را

صدق و حقیقت نمود و بعد از آن اقتدا فرمود بان نور
 مبارک در جمیع این مراتب نفس نفیس سرور اولیا
 علی مرتضی و یازده نفس پاک اولاد ان امیر
 پس خداوند متعال این بزرگواران را بر جمیع نفوس و
 ارواح برتری داد و سروری بخشید و مقصدین
 و پیروان ایشان را با وج سعادت رسانید پس بقبول
 ایشان بار همه تکالیف را و تجید و تقدیس ایشان خداوند
 مجید را سایر ارواح انبیاء و اولیا نیز قبول بار تکلیف نمود
 تقدیس و تجید نمودند و بمقام اعلی و اسنا رسیدند و
 جمیع صنوف ملائکه تقدیس و تجید ایشان تقدیس و تجید
 نمودند و مرتبه بلند یافتند پس ایشان باعث ارشاد جمیع
 سابقین و ملائکه مقررین گردیدند و اگر قبول تقدیس
 و تجید این انوار نبود و این تسلیم و ارشاد از ایشان بظهور
 نیامده بود هیچ روحی پی بحقیقت هیچ نفسی صاحب
 معرفت نمیکردید و از این جهت بر جمیع مخلوقات

و موجودات مرتبه سروری یافتند و علت غایی
 و باعث ایجاد جمیع ایشان گردیدند چه که عبادت و معرفتیکه
 منظور نظر حضرت رب العزت بود از خلقت ممکنات
 از ایشان متمشی شد و هر کس عارف و عابد شد از طریق ایشان
 پی بطریقه معرفت و عبادت برد و چون همه این استعداد
 و قابلیت در این ارواح طیبه در عالم الهی کمون بود پس
 ماده وجود از جهت این ارواح گسترانیده شد و سایر موجودات
 عالم امکانی بطیفیل این ارواح نعمت وجود یافتند
 نظیر آنکه هرگاه سلطان بزرگی را دعوت فرماید و خان نعمت
 گستراند طفیلیان بسیار نیز از آن خان کامیاب می شوند
 پس خان نعمت وجود اولاً بالذات از جهت روح
 حضرت خاتم و امیر اکرم دیار دهنده سرزندان امام مکرم
 موجود گردید و هر کس غیر ایشان است نعمت وجود
 نسبت با و بالغیر و بالتبع است چنانکه اخبار
 بسیارناطق بآن است که عنقریب بعض از آن در معرض

بیان خواهد آمد و همچنین سایر نعمت و مواهب
 و درجات عالیات هر کس از انبیا و اولیا که
 دست یاب کردید اگر چه از حسن اختیار و شایسته
 ذات این نفوس ابرار صورت پذیرفته ولی اصلاً
 و بالذات از آن مصادیق و مواهب و اسباب وجود جمیع
 کانیات مأخوذ شده است پس نبوت
 و رسالت خاتم انبیا اصل جمیع نبوتها و رسالتها است
 و همچنین ولایت و امامت آن سرور که باطن نبوت و
 رسالت است و عین امامت و ولایت او صیاء
 آن حضرت است اصل جمیع ولایتها و امامتها
 پس هر کس از انبیا چه اولو العزم و چه غیر اولو العزم
 و همچنین اولیا و خلفاء ایشان باین مناصب و مراتب
 سرشار نشدند مگر بطیفیل این انوار پس هیچ
 کس از ایشان نمی تواند هم سری و برابری نماید باین
 بزرگواران حاصل آنکه مقام مراتب و مناصب

ایشان مثل وجودشان وسیل و مجول بالذات است
 و مقام و مراتب دیگران و مناصب ایشان مقام فرع
 و مجول بالعرض و بالتبع است و شکی نیست در فضیلت
 مقام اصل نسبت بمقام فرع و از جهت تمیز این
 مقصد مطلبی نظر آمد که بیان آن است حکامی در بیان عقاید
 مؤمنین بظهور می انجامد و رفع اشکالی بر آن مترتب میگردد
 و آن این است که بیان شد که خداوند عالمیان نظر بر ممکنات
 عالم امکان انداخته ذات پیمبر آخر الزمان را شایسته خلقت
 وجود یافت و از جمیع ممکنات او را باین نعمت
 عظمی و اوست و علت غائی کل موجودات هست
 پس سؤال می شود که شکی نیست که ذات پیمبر آخر الزمان
 و مثل این ذات از جمله ممکنات است و قدرت خالق
 متعال نسبت بجمع ممکنات علی السواء است
 پس ترجیح این ذات را بوحده خلقت و سایر ذوات
 ممکنه مثل این ذات را محروم فرمودن در این نعمت

محتاج بر حج است و مزج معلوم نیست و ممکن نیست
 جواب از این سؤال و اشکال بانیکه مزج در این مقام مشیت
 و اراده خالق است چه که اراده خالق اگر محتاج بر حج دیگر
 باشد پس خالق مرید علی الاطلاق نخواهد بود
 و محتاج خواهد بود در اراده خود بر حج دیگر و حال آنکه احتیاج
 بر خالق محال است و مرید علی الاطلاق است
 و این جواب اگر صحیح و متین است ولی حلا
 لطف و حکمت خلاق علیم است که ذوات ممکنات دایره
 تخصیص بخلقت و ایجاد فرماید و ذوات ممکنات عالییه
 در سبیل امکان و اگذار نماید و اکتفا از آن ذوات بخلقت
 یک ذات فرماید پس جواب شافی از این
 اشکال آن است که این معین است که اثر قدرت
 خداوند متعال بر ذوات ممکنات بقصر و ایجاد است
 یعنی هر ممکن را که بخواهد بعرضه وجود آورد و بار او و مشیت
 بر وجه ایجاد موجود می فرماید و اما در افعالیه

عبد در آن افعال فاعل مختار است و از اختیار عبد صادر
 می شود و هر چند خالق متعال عبد را فاعل مختار فرموده است
 در آن افعال پس آن افعال از اثر قدرت خالق
 نیست بلکه مستند بقدرت خود عبد است پس
 همچنانکه خالق علی الاطلاق قادر است بر ایجاد جمیع ممکنات
 همچنین عبد نیز بجعل خالق خود قادر است بر جمیع افعال ممکنه
 در تحت قدرت خود از افعال خیر و شر پس آنچه از افعال که
 از عبد صادر می شود و خدای متعال جزائی از جهت او مقرر فرموده
 اگر خیر است خیر و اگر شر است شر پس گاه هست گاه
 عبد صاد می شود با اختیار خود اعمالیکه باعتبار آن اعمال
 محبوب بارگاہ حضرت ذی الجلال میگردد مثل سغیر آخر الزمان
 شدن و محبوب خالق لایزال گردیدن از اثر قدرت آن
 نیست بلکه نتیجه اختیارات و افعال قبولیه خود آن ذات
 حقیقت آگاه است پس در این مقام میگویم
 که خداوند متعال مستیکه مشیت او تعلق گرفت که ارواح

صغیر
 آخر الزمان
 پس
 صحیح

مکنات

مکنات را ایجاد فرمایند نظر بر جمیع احاد ممکنات و بعلم خود
 مطلع شد بر جمیع ذوات امکانیه ایشان از حیث قبول
 و اختیار آنها در عالم امر و ارواح و از حیث ایقاع فعل مقتضیات
 قبولشان در عالم خلق و جسمام پس آن ذات که
 خود را تابع رضای معبود گرداند و از طریق مرضی معبود تکلف
 نوزد و مقتضیات نفس بشریه را در جنب او امر و نواها
 خالق خلق و مضمحل نسراید که اگر کیت عالم از بلایا
 و محن و مصایب و فتن توجه بذات او نماید در راه و
 رضای خالق خود هیچ گسستی و تر زل در ارکان عبودیت
 او پیدا نشود و بالکل از خود بگذرد و قناعتی
 گردد و اگر عمر و هر باو داده شود و حرمان کل مشتهیات
 نفس بشری بر او حتم گردد و آن تکالیف را در رضای معبود
 خود بجان حامل و آن حرمان را بعین خوشنودی قابل شود
 حاصل خلقی که از حیث قبول و اختیار و عمل بر جمیع
 مرضی حضرت پروردگار محبوب بارگاہ خالق گردان

تکالیف
 و هر در مقام
 امر و نبی بر
 او حمل شود
 صحیح

جل شانه کرد و منحصر دید بذات نیکو صفات خاتم النبیا
 و بعد از آن ذات بذوات انسانی شریعت و اوصیای
 طریقت آنحضرت یعنی امیر و جهان و یازده
 فرزندان برگزیده خالق مثنان لهذا اولاً و بالذات
 توجه را وی متبل از خلقت کل موجودات بایجاد این انوار
 نمود و ایشان را حامل علوم خود گردانیده باعث ایجاد
 کل کاینات و معلم کل موجودات فرمود پس شایسته
 این مقام بلند و مناصب ارجمند که از خداوند جل و علا
 شامل این ارواح طیبه گردید از قبیل قبول و اختیار
 خود این حضرات بظهور پیوسته نه آنکه از اثر قدرت خالق
 بی زوال بوقوع انجامید پس اگر مثل این ذوات در ممکنات
 عالم امکان ممکن پذیر بود البته خالق متعال با
 آن نیز جود می فرمود و خلق عالم ایجاب را از همچنین
 فیض محروم نمی نمود بلی اگر خداوند متعال نخواهد با قدرت
 و محض را ایجابی مثل سبب خاتم خلق و سبب چیر مانع قدرت

اولیت

اولیت و سبب چیر در مجرای قدرت الهی محال نیست ولی
 اقتضای آن خلقت بر وجه مقرر و چیر خواهد بود و طاعت
 و عبادت در این موضوع نیز طاعت و عبادت چیریه خواهد
 بود و بیان شد که عبادت چیریه محط نظر و مقصود خالق متعال
 نیست و نبوده پس واضح شد که خاتم النبیا و ائمه
 الهی افضل جمیع مخلوقات اند بفضیلت استحقاقی ذاتی
 و اخبار بسیار نیز دلالت میکند بر این فضیلت که
 جمله آن اخبار است روایت صدوق علیه الرحمه بسناد خود
 از عبد الصالح بن هرندی از حضرت علی بن موسی الرضا
 و آن حضرت از آباء خود واحد بعد واحد تا علی بن
 ابی طالب علیه السلام پس آن حضرت فرمودند
 قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما خلق الله خلقاً
 افضل منی و لا اکره علیه منی قال علی علیه السلام
 فقلت یا رسول الله افانیت افضل ام جبرئیل فقال یا
 علی ان الله تبارک و تعالی فضل انبیاء المرسلین

علی ملائکة المقرین وفضلنے علی جمیع النبیین والمرسلین
 والفضل بعدی لکت یا علی وللائمة بعدک فان الملائکة
 من خدامنا وخدام محبنا یا علی الذین یکلون العرش و
 من حوله یسجون بحمد ربهم ویستغفرون للذین امنوا بالایمان
 یعنی رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وندخلک نکرده است
 خداوند متعال حسیله را افضل از من و نه هم مکرم تر بر او از
 من پس حضرت امیر المؤمنین فرمودند که عرض
 کردم یا رسول اللہ آیا تو افضل هستی یا جبرئیل پس حضرت
 رسول فرمودند یا علی خداوند تبارک و تعالی تقضیل داده است
 انبیاء مرسل خود را بر ملائکة مقرین و تقضیل داده است مرا
 بر جمیع انبیاء و مرسلین و فضل بعد از من از برای توست یا علی و از
 برای ائمة بعد از تو پس بدستیکه ملائکة از خدام ما و خدام محبتین
 مانند یا علی کسانی از ملائکة که بر میدارند عرش را و کسیکه
 حول عرشند تسبیح و تحمید میکنند پروردگار خود را و استغفار
 و طلب آمرزش میکنند از برای کسیکه ایمان آورده اند بولای

یا علی

یا علی لولا نحن ما خلق اللہ آدم ولا حوی ولا الجنة ولا النار
 ولا السماء ولا الارض فکیف لانکون افضل من الملائکة وقد
 سبقناهم الی معرفة ربنا و تسبیح و تهلیل و تقدیس لان
 اول ما خلق اللہ عزوجل ارواحنا فانطقنا بتوحیده و تحمید
 تم خلق الملائکة فلما شاهدوا ارواحنا نوراً واحداً استظفروا
 امرنا فسبحنا لتعلم الملائکة انما خلق مخلوقون وانه منزه
 عن صفاتنا فسبحت الملائکة تسبیحنا و ترثته عن صفاتنا
 فلما شاهدوا عظم شأننا هلما لتعلم الملائکة ان لا اله الا الله
 وانا عبید ولسنا بالهتة یجب ان نعبد معه او دونه فقالوا
 لا اله الا الله الی آخر الحدیث حضرت رسول
 فرمودند یا علی اگر نبودیم ما خلق نمیکرد خداوند متعال
 آدم را و نه حواری را و نه جنات و نه نار را و نه اسمان و نه زمین
 پس چگونه نباشیم افضل از ملائکة و حال آنکه سبقت کردیم
 ایشان را بسوی معرفت پروردگار و تسبیح و تهلیل و تقدیس
 خالق متعال از جهت آنکه اول چیزی که خلق فرمود خداوند

عز وجل ارواح ما بود پس گویا فرمود ما را بتوحید
و تمجید خود پس خلق کرد ملائکه را پس چونکه مشاهده
کردند ارواح ما را نور واحد بزرگ شمرند امر ما را
پس تسبیح کردیم حضرت رب العزت را از جهت آنکه بدانند
ملائکه که ما مخلوق هستیم و خالق متعال منزّه است از صفات
ما پس تسبیح کردند ملائکه تسبیح ما و تنزیه کردند بر
شان ما را تهلیل کردیم خداوند را از جهت آنکه بدانند ملائکه اینکه
خدائی نیست بجز معبود برحق و ما عبید و بندگان اویم
و نیستیم الهه مثل آنکه واجب شود که عبادت کرده شویم
یا او در مرتبه بعد از او پس ملائکه تهلیل نمودند خداوند
متعال را و آواز با بلا اله الا الله بلند نمودند و حدیث طولیست
و اکتفا بهمین قدر شد و از جمله آن اخبار روایت
جابر بن یزید جعفی است که گفت قال
ابو جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام کان الله ولا
شیء غیره لا معلوم ولا مجهول فاول ما ابتداء من خلق

خداوند انصافاً
پس تکبیر
کردند
صحیح

خلق

خلق ان خلق محمد او خلقتنا اهل البیت معه من نور عظم
فاوقفنا اظلة تخضر ایدین یدیه ولا سماء ولا ارض ولا
سکان ولا لیل ولا نهار ولا شمس ولا قمر ففضل نورنا من نور
ربنا كشعاع الشمس من الشمس الى ان قال ثم خلق الله آدم
من اديم الارض وفتح فيه من روحه ثم اخرج ذرية من صلبه
فاخذ عليهم الميثاق له بالربوبية ولمحمد بالنبوة وعلی بالولاية
اقر منهم من اقر و جحد منهم من جحد فلما اول من اقر
بذلك ثم قال لمحمد وعزتی وجلالی وعلو شأنی لولاک وولای
علی وعترا كما الهادون المهديون الراشدون خلقت
الجنة والنار ولا مکان ولا الارض ولا السماء
ولا الملائكة ولا خلقت ايعبدنی ثم قال ابو جعفر فحن
اول خلق ابتداء الله واول خلق عبد الله وسجده وحن
سبب خلق الخلق وسبب تسبیحهم وعبادتهم من الملائكة
والانبياء فمن عرف الله وبناه وهداه وبناه عبد الله
و بناه اكرم الله من اكرم من جميع خلقه وبناه انا اب الله

من اثاب وعاقب من عاقب الی اخر الحدیث ترجمہ حدیث
 انکہ جابر بن یزید جعفی کہ راوی حدیث است گفت کہ حضرت
 ابی جعفر امام محمد باقر علیہ السلام فرمودند کہ بود خداوند
 متعال و بنود با او هیچ شیئی نہ معلوم و نہ مجهول پس
 اول چیزی کہ خلق کرد این بود کہ خلق کرد محمد را خلق کرد
 ما اہمیت را با او از نور عظمت خود پس متوقف
 کرد ما را در اطلالہ خضر او در پیش روی خود و حال انکہ نہ آسمان
 بود و نہ زمین و نہ مکانی و نہ شب و نہ روزی و نہ آفتاب
 و نہ ما ہے پس فضل نور ما نسبت بنور پروردگار ما
 مثل شعاع شمس است نسبت بشمس تا انکہ فرمودند
 پس خلق فرمود خداوند متعال آدم را از خاک خالص
 زمین و دمید در او از روح خود پس پرورد
 آورد ذریہ او را از صلب او پس گرفت بر ایشان
 میثاق را از برای خود بر توبہ و از برای محمد بہ نبوت و از
 برای علی بولایت و تکرار کرد از خلق ہر کس کہ اقرار کرد و اقرار

کرد ہر کس کہ انکار کرد پس اول کسی بودیم کہ اقرار
 کردیم بر توبہ و آنچه ما مور شدیم بان پس خالق متعال فرمود
 از برای محمد کہ تم بعزت و جلال خود دم و علو شان خود دم کہ اگر
 مقصود وجود تو و علی و حضرت شما کہ ما دین و مہدیین و راشدین
 ہستید بنود خلق نمیکردم جنت را و نہ ہم نار را و نہ مکان و
 نہ زمین و نہ آسمان را و نہ ملائکہ را و نہ خلقی کہ عبادت کنند ما
 پس حضرت فرمودند کہ ما اول خلقی ہستیم کہ ابتدا فرمود
 خداوند متعال در خلقت آن خلق و اول خلقی ہستیم
 کہ عبادت کردند خدا را و تسبیح کردند او را و ما
 سبب خلقت خلقیم و سبب تسبیح و عبادت ایشانیم
 خدای متعال را چہ از ملائکہ و چہ از آدمیین پس ہما
 شناختہ شدہ است خدای متعال و ہما توحید کردہ
 شدہ است با عبادت کردہ شدہ است و سبب اکرام کردہ است
 خداوند متعال ہر کس کہ اکرام کردہ است از جمیع خلق
 خودش و سبب ثواب دادہ است ہر کس

کرد

که تو اب داده است و عقاب فرموده است هر کس را
که عقاب فرموده است تا آخر حدیث و حدیث طویل است
و از جمله آن اخبار حدیث طویلی است در فضیلت ائمه اطهار
که ابن بابویه در کتاب النصوح علی الائمه الاثنی عشر متضمن
شده است و سید باشم بحرانی اعلا الله مقامه در غایت البراهین
بتمامه ذکر فرموده است و در آن روایت است که حضرت
رسول بعد از بیان برخی از کیفیت معراج فرمودند

فاوحی اللہ الی یا محمد انی اطلعت علی الارض اطلاعة فاخترتک
منها وجعلتک نبیا ثم اطلعت ثانیاً فاخترت منها علیاً
فجعلته وصیتک و وارث علمک و الامام من بعدک و
اخرج من اصلاکما الذریة الطاهرة و الائمة المعصومین
خرآن علمی فلولاکم ما خلقت الدنیا و لا الآخرة و لا الجنة
و لا النار یا محمد انک انکب ان تراهم قلت نعم یا رب فنودی
یا محمد ارفع راسک فرفعت راسی و اذانا بانوار علی و الحسن
و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن

جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی
و الحجة و الحجج سیلا لاء کانه کوب در می فعلت یا رب من
هنو لاء و من هذا قال یا محمد هم الائمة من بعدک و المعظمون
من صلبک و هذا الحجج الذی یملاء الارض قسطاً و عدلاً و
یشفی صدور قوم مؤمنین الی آخر الحدیث ترجمه آنکه حضرت
رسول فرمودند که پس وحی فرستاد حضرت رب العزة
بسوی من که ای محمد اطلاع یستم بر زمین بیک اطلاع یافتنی
پس اختیار کردم ترا از زمین و تدار دادم ترا بنی
پس اطلاع یستم ثانیاً پس اختیار کردم از زمین علی را پس
کردانیدم او را وصی تو و وارث علم تو و امام از بعد
تو و پیرون خواهم آورد از اصلاک شما ذریة طاهرة و
ائمة معصومین را که خواهند بود خزان علم من پس
اگر نبودید شما خلق منسک کردم دنیا را و نه آخرت را و نه
بهشت و نه جهنم را یا محمد آیا دوست داری که پیش
ایشان را کفتم بی ای پروردگار من پس نداشتم که ای

محمد بلند کن رگس خود را پس بلند کردم رگس خود را پس درین
 هفت کلام مشاهده کردم انوار علی را در حسن حسین و سایر ائمه
 از اول آن حضرت را با حضرت حجه علیه السلام و حجه در میان
 ایشان روشنی میداد که کویا کویا بود درسی پس گفتم
 یارب کیست تمداین جماعت و کیست این پس خالق متعال فرمود
 یا محمد ایشان امان هستند از بعد تو و مطهر و ن هستند از
 صلب تو و این حجه است که پر میکند زمین را از حیث
 قسط و عدل و شفای بخش سینه های مؤمنین را و حدیث
 طویل است و اکتفا بقدر حاجت شد پس هر یک از این حجاب
 نلته صریح است در مطلوب یعنی فضیلت ائمه اطهار بر غیر این
 سابق و الا تبار و از جمله اخباریکه دلالت بر مطلوب میکنند
 روایت عبد الله بن ولید است در بصائر الدرجات
 قال قال لی ابو عبد الله ای شیئی یقول الشیعه فی عیسی و موسی
 و امیر المؤمنین قلت یقولون ان عیسی و موسی افضل من امیر
 المؤمنین قال فقال انیر عمون ان امیر المؤمنین قد علم ما علم

کوکب
 یعنی ستاره
 بسیار روشن
 که نفوذ کند در
 ظلمت و جلاست
 بر دار و پیش
 بسوی در ایش
 سفیدی و صفی
 منه

رسول الله

رسول الله قلت نعم ولكن لا یقدمون علی اولی الغم من الرسل
 احد قال ابو عبد الله فما صممت بحکم الله قال قلت و فی
 ای موضع انا صممت قال قال الله تعالی لموسى و کتبنا
 له فی اللوح من کل شیئی علمنا انه لم یتب لموسى کل شیئی
 و قال الله تبارک و تعالی لعیسی و لایمن لکم بعض الذمی مختلفون
 فیہ و قال الله تعالی لمحمد و جنابک شهید علی ههؤلاً و نزلنا
 علیک الکتاب تبیاناً لکل شیئی یعنی عبد الله
 بن ولید گفت حضرت ابی عبد الله من فرمود که چه چیز
 میگویند شیعه در عیسی و موسی و امیر المؤمنین گفتم میگویند
 که عیسی و موسی افضلند از امیر المؤمنین پس حضرت
 فرمودند که آیا همان میکنند انیکه امیر المؤمنین تحقیق
 میدانست آنچه را که میدانست رسول خدا گفتم بل اینرا دانستند
 ولی مقدم نمیدارند بر اولو الغم از رسل احدیرا حضرت
 ابی عبد الله فرمودند مخاصمه کن ایشان را بگما الله
 عبد الله بن ولید گفت بحضرت عرض کردم که بگدام موضع

از کتاب الله مخاصمه کنم با ایشان حضرت فرمودند خداوند
 متعال می فرماید از برای موسی ^ح **وكتبنا له في الألواح**
من كل شيء یعنی نوشتیم از برای موسی در الواح که
 آن زبرجده بود از بهشت از هر شیئی دانستیم که نوشته نشد
 از برای موسی هر شیئی یعنی اگر جمیع اشیاء نوشته شده بود بدون
 من تبعضی ذکر می شد و حال آنکه با من ذکر شده است که افاد
 بعضی میکنند و فرموده است خداوند متعال از برای عیسی
 و لایین لکم بعض الذی تخلفون فیه ^ح یعنی حضرت عیسی
 علی نبینا وعلیه السلام بقوم خود فرمودند که آدم شمارا
 از جهت آنکه بیان کنم از برای شما بعض چیزهایی را که اختلاف
 نموده اید در آن ولی از برای محمد صلی الله علیه و آله فرموده است
و جعلناک شیخا علی هوالاء و نزلنا علیک الکتاب تبیاناً
لکل شیء یعنی آوردیم تو را از جهت آنکه باشی شاهد
 بر ایشان یعنی بر امتان و نازل کردیم بر تو کتاب یعنی
 قرآن را در حالتیکه آن قرآن بیان کنند است هر

ع
بقیة
است
موعظ و تفصیلا
لکل شیء فی هذا
دار توکلت باقدا
بسنخا سازیم
دار الفاسفین
حاشیه
منه

ع
صدرا
دیوم نبوت
فی کل امة شیخا
علیهم من انفسهم
و جعلناک
الی آخر
حاشیه
منه

مقصود و امام علیه السلام آنکه تفاضل و بلندی مراتب انبیا
 و اولیا بر یکدیگر لعلم است چنانچه این معیار و سبب در کتاب
 مخلوقات اشرف نیز جاری است پس از دو آیه شریفه
 وارده در حکایت حضرت موسی و عیسی ظاهر است که علم
 کل اشیاء عطا کرده نشد با ایشان از جهت دلالت من تبعض
 آیه اولی و تصریح بعض در آیه ثانیه ولی در آیه متعلقه بحضرت
 خاتم انبیا صلی الله علیه و آله تصریح شده است با عطاء
 علم کل اشیاء بان حضرت پس دلیل است که آن
 حضرت افضلند از حضرت موسی و عیسی که از پیغمبران اولی
 العزم اند پس حضرت امیر نیز از ایشان افضلند چه که
 آن حضرت حامل علم پیغمبر اند و هر علم که از جانب خالق متعال
 پیغمبر اکرم افاضه می شد از حکم خالق توسط آن بزرگوار
 بان حضرت نیز افاضه می شد چنانچه اخبار در این باب
 بسیار است و بنود علمی که خاتم انبیا عالم بان علم
 باشند و حضرت امیر علیه السلام تعلیم نفرمایند و اثبات

مقصود امام

افضلیت آنحضرت از سایر پیغمبران بعدم قول بفضل آیت
 خواهد شد مثل اثبات افضلیت سایر ائمه هدی علیهم السلام
 و از جمله اخبار و آله بر مقصود روایت حسین بن علوان است
 مذکور در بصائر الدرجات مروی از ابی عبد الله قال ان الله
 خلق اولی العزم من الرسل فضله بالعلم و اورشنا علمهم و فضلهم و
 فضلنا علیهم و علمهم و علم رسول الله ما لم یعلموا و علمنا علم
 الرسول و علمهم یعنی حضرت ابی عبد الله علیه السلام
 فرمودند که بدرستی که خداوند متعال خلق نمود اولو العزم
 از رسل را و تقضیل داد ایشان را بعلم و علم ایشان و فضل ایشان را
 بوارثت بما عنایت فرمود و تقضیل داد ما را بر ایشان در علم
 ایشان و عالم بود رسول خدا جلومی که ایشان عالم نبودند
 بآن علوم و عالمسیم ما علم رسول را و علم ایشان را و از این
 صنف اخبار و آله بر مزید علم حضرت خاتم انبیا صلی الله
 علیه و آله از سایر انبیا و عالم بودن ائمه کچمب انچه عالم بود
 رسول خدا در کتب اخبار کثرت و شیوع وارد است

کامل

که محل انکار نیست پس از اینجهت نیز ثابت شد افضلیت
 ائمه اطهار بر انبیا و الابرار و از جمله اخبار صریح
 در این باب روایت اسمعیل بن شعیب است از علی بن
 اسمعیل از بعض رجال خود که بتوسط ایشان روایت میکنند این
 روایت نیز در بصائر الدرجات است را وی گفت که قال
 ابو عبد الله لرجل تمصون الثماد و تدعون النصر الاعظم فقال
 له الرجل انی کنت بهذا یا بن رسول الله فقال علم الله به
 اوجی الله الی محمد فجعله محمد عند علی فقال له الرجل فاعلم او
 بعض الانبیاء فنظر ابو عبد الله الی بعض اصحابه فقال
 ان الله یفتح مسامع من یشاء اقول ان رسول الله جعل ملک
 کله عند علی فیقول علی اعلم او بعض الانبیا یعنی حضرت
 ابی عبد الله فرمودند بر وی که شما ص می کنید و می
 شمار یعنی می کنید در مقام تشکی آیهانی را که بدون ماده است
 و منبوع و مجرایی در او نیست که بطریق اذنی ارفع تشکیک
 نماید و دامیکند ازید نضر اعظم را پس آن مرد سخن

قوله
 پس از این
 جهت یعنی
 جهت مسلم
 و اطلعت
 حاشیه
 ع
 الشاد
 هو الماء الخلیل
 الذی لا مادة
 له و الکلام استقام
 مجمع
 حاشیه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

و بعد این جواب از سؤال تشکیک است که فهمیدن آن از جهت مسترشدین طریق هدایت و لیلی است ظاهر و پدید است
با هر پس الحاق مکتب انوار الابصار کردید که مؤمنین از آن نیز منتفع کردند شخصی از اهل عرفان در
اوراقیکه از تحریر عرفانی خود گذرانیده است سؤال از مرتبه
معراج خاتم النبیا روح العالمین فداه نموده که آیا عروج
بمعراج در مرتبه نبوت آن حضرت واقع شده است
یا در مرتبه ولایت آن سرور و برهیک از تقدیرین اشکال
و ایرادی وارد آورده است ضرورتش که اولاً عبارات
اول نقل نمایم و بعد در رفع اشکال آن پردازم بعبارات

۷
او
که متعلقه باین
مقام است
بعین عبارت
صح

سختی که هر عامی بفرمان آنکه باعث تشکیک و وسوسه عوام
نگردد و خود سائل نیز اگر سؤال بر وجه حاجت کرده است
براه راست و طریق مستقیم هدایت یابد و عبارات سائل
انیت خدمت صاحبان افئده منسیره
رحمت سؤال میدهد که آیا معراج رسول روح من فی الابداع
فداه در مقام نبوت آن حضرت بوده یا در رتبه ولایت
آن سرور هرگاه منسیرانند در مرتبه نبوت این
شرف حاصل فرمود پس بعید چرا که غرض از نبوت
ظهور آن حضرت است در عالم اجسام و اعراض در ناسوت
و خلق مرتبه انباء و رسالت و پیغام بری با الالایش نکت
وصفات حییه با شتر اک حیوانیت در کمال دلو و ثقالت
هیولای متکبره عرضیه ارضیه را دریافت عالم
لاهوت و شرف لقای ذات اقدس و وصول بآن
مقام اسنالا میکن و محال چرا که با الالایش نکت و صفات
حییه عرضیه صعود یا مقارنه یا مقابله غیر ممکن چه جای آنکه مکان

در زمان و حال بر آن ساحت اقدس تفرزید نیرد با آنکه
 غیر لغت در مکانی اجسام و صفت را مجال محال
 و هرگاه فرمایند که در مقام ولایت تشریف معراج حاصل فرمود
 چه که ولایت در مقام علو و اخذ از حق مربوط نبور و جوهر صفت
 منظور داشته چنانچه در کلام ملک منان و اجاد
 شواهد بر این مدعاست مگر اما محول مستکملین و منقولین
 که دار مدار شریعت و دین مبتین در کف اقدار ایشان است
 رواد جایزند استه اند تفریق و تشریف ولایت بر نبوت
 پس از آنکه نبوت را که تفریق و علو بر ولایت دارد
 ممکن عروج نباشد ولایت که ظل آن مرتبه و در
 دتو واقع چه گونه صدق ادراک این مرتبه بر او نمایم
 اصلا بهیچ قاعده درست نیاید تا با اینجا عبارت
 این سائل مستشکل بود و بعد از این هم بطوری چند در تفریق
 این اشکال در حیز تحریر در آورده است که مرجع آن نیز همین
 بیان و اشکال مذکور است که جوایب از این اشکال داده

شود از آن نیز کافیت و سولات دیگر نیز کرده است که
 قابل تفرص بیان و جواب نیست و در بحث و رد آن تفویض
 زمان و تضمین بیان است پس میکوشیم و بالله
 التوفیق که قول سائل که ایام معراج رسول در مقام نبوت آنحضرت
 واقع شده است یا در مرتبه ولایت آن سرور و بآن اینست که
 واقع شده و این قول که علما که دار مدار شریعت و دین مبتینند
 جایزند استه اند تفریق ولایت را بر نبوت قوی است بی
 اصل بلکه تحقیق آن است که ولایت باطن نبوت است
 و باطن اشرف است از ظاهر چه که نبوت از نباء است و نباء
 مقام اخبار است از خالق پس مقام آن مقام ظاهری
 و مقام قول است و ولایت از اولویت است یعنی
 اولی بتصرف در امور است از خود است و این مقام مقام
 باطن و مقام فعل است و اشرفیت و تفریق مقام باطن و
 مقام فعل بر مقام ظاهر و مقام قول برین و ظاهر است که
 در آن خفائی نیست تفصیل این تحقیق در رساله انوار الابصار

در مرتبه ولایت
 ان سرور
 صح

بیان شده است و ولایت دو ولایت است
 یکی ولایت الهی که دائر مدار نبوت است یعنی وسعت دائره
 آن بقدر وسعت دائره نبوت است یعنی بر هر کس که
 نبوت نبی ماثبت و دایر است ولایت نیز بر آنست
 چرا که این ولایت ولایت حفظ و اصلاح است و رد نفوس
 ناقصه است بسوی کمال بقدر استعداد ذاتی و قوه قابله
 معلوم است که اثر تصرف این ولایت مقصور است بر
 دایره عالم ناسوت کما انکه اثر نبوت نیز مقصور است بر
 همین عالم چه که این عالم عالم نقص است و محتاج است
 بولی و نبی که باعث بار نبوت مستعد کند ایشان را از جهت
 متأثر شدن با اثر فوز و قلاح و باعتبار ولایت داخل نماید
 ایشان را در مراتب سداد و صلاح و اما عالم لاهوت و ملکوت
 که عالم کمال است و هیچ جهت لفظی در آن عالم متصور نیست
 محتاج بولی و نبی نیست و اخبار و اصلاح در آن عالم عنبر
 صورت پذیر است پس واضح شد که در رتبه و

مقام این

مقام این ولایت و نبوت که مشاء اشکال سائل شده است
 عروج بعالم ملکوت نفرمودند و ولایت دوم آن است
 که در هیچ مخلوقی نبوده و منحصر در صادر اول کمال و خیر و اول
 یعنی ذات خاتم انبیاء روح العالمین فداه بوده است و سبب
 جعل این ولایت از جهت آن مظهر رحمت آن است که پس از آنکه
 مشیت خالق کردگار بر آن قرار گرفت که مخلوقی را خلق فرماید
 که آثار قدرت خود را بر ایشان ظاهر نماید و ایشان را بچود و
 بخشش خود بنوازد تا آنکه او را بشناسند و بعبادت او پردازند
 پس الوهیت او ظاهر و سلطنت او آشکار و هوید کرد پس
 بعلم خود احاطه بجمع ذرات عالم امکان فرمود پس جمیع ذرات عالم
 استعداد و قابلیت ذاتی در علم او ناقص از جهت استفاضه
 فیض بر وجه تاضل عنی قابل آمدند مگر ذرات مکره آن سیدنا
 که از جمیع جهات بدرجه کمال قابل اقتباس انوار فیوضات ناقصه
 حضرت ذوالجلال آمد پس آن ذات اصماته و بالذات
 مورد توجه خالق متعال شد و مخلوق اول عالم امکان گردید

و در مورد جوار طاعت و عبودیت حضرت رب العزت چنانچه
 فرموده تا با قضا مرتبه تقرب و اعلا درجه ترفع منظر لطف مالک
 المملکت گردید پس قادم متعال از پر تو این نور عالم امکان
 خلق منسوخ بود و این نور کرم را واسطه و بانی و علت عالی جمیع
 مخلوقات نمود و او را بر جمیع ماسوا ولایت بخشید و
 جمیع عوالم را در تحت ولایت و فرمان روائی او قائم گردانید
 چنانچه پس فیضی از نبد فیاض بهیچ مخلوقی نرسید که بقبول
 ولایت او و هیچ کس مردود از فیوضات رب و دود نکرده
 مگر با بنکار ولایت او عرش عرش گردید و با علل اوج عرش
 رسید بسبب قبول ولایت آن حضرت فرشتش گردید با
 تمکین ولایت آن سرور عالم ملکوت بقبول این ولایت
 مبدا و مرجع ظهور انوار ابرار گردید عالم ناسوت بعنایت
 همین قبول مطرح جسم متبرکه که سابقین و مهبط نفوس و ذوات
 عالم اسرار گردید حاصل بهیچ ملکی از تحت ولایت آنحضرت
 خارج نیست چه از عوالم اعلا و چه از عوالم ادنی و نسبت کل عوالم

بانی
 در اصطلاح
 عجم معنی
 با عیاش است
 و عبارت آنرا
 علت عالی
 است
 حایه

در مقام ولایت او بالسواست پس خاتم انبیاء در مقام
 این ولایت شرف افزای عالم ملکوت گردیدند اینست
 که جبرئیل امین که بحسب ظاهر واسطه بین نبی برحق و خلاق مطلق
 بود در این سیر تصور در زید و در عروج زاید از مقام خود بان
 بزرگوار معتز گردید و حضرت او را گذشت شد و معراج فرمودند
 و از این جهت است که بحسب واقع عند العقل والنقل در این
 سیر معراج عالم بالا و ملا اعلا بشرف قدوم انعالی مقام برین
 و مشرف گردید و چیز بی بر شرف آن بزرگوار نیفرود و چه
 سیر آن بزرگوار در عالم ولایت خود بوده و از تحت ولایت
 خود در این سیر خارج نکرده اند و تسمیه این بیان با اول عقل
 این است که می بینیم در این عالم دانی و سلطنت مجاری
 که نشاءات تراغ عالم باقی و سلطنت حقیقی است که تا شخص
 در نزد سلطان بمقتضای عبودیت و تکمیل خدمت مستحق
 مقام اعلا نکرده و شایسته مرتبه حکومت و ولایت نشود
 مشرف بمناصب عالیه و خطابات عالیه نمیکرد و در هر قدر

در مقام ادنی

مقام تقریب ترقی کند بمصوب اعلا و خطاب اسما مفضو و
 سرفراز میگرد و تا بمقامیکه شخص اول ریاست و مملکت
 آن سلطان میگرد و ولایت کلیه بر همه اهل آن مملکت پیدا
 میکند پس بعد از وصول باین مقام و حدوث این
 ولایت کلیه پس هر قدر در آن مملکت سیر کند شرفی از برای
 او حاصل نمیشود مگر اثر و ولایت او بر جمیع اعلی و ادانی و کثرت
 مقام تقریب او حضرت سلطانی بر کل اهل آن مملکت پدید
 آید می شود پس معراج آن بزرگوار بیک حکمت آن هم آنست
 که اثر تقریب کلیه و ولایت مطلقه آن سرور بر کل عوالم ملکوت
 و ناسوت ظاهر و مہوید گردد و هر چند بر شرف آن بزرگوار
 چیزی نیافزاید و اینکه سائل در تحریر خود افاده کرده است
 که هیولای متشکک بر عرضیه ارضیه را در یافت عالم لاهوت
 و شرف ذات اقدس و وصول بآن مقام اسما لا میکن و
 محال الی آخر ما قال از قلت استعداد قوه علمیه و فکریه و عدم
 معرفت بذات و هیولای مقدس نبویه است

دندان

و ندانسته است که هیولای متشکک آن بزرگوار نیز از جلوس عالم
 اعلا و علیین بوده است کانه خلقت منوره بنوی را قیاس
 بر خلقت خود و سایر مانس نموده و عروج بآن مکان اسما
 محال دانسته سبحان الله بآنکه هیچ چیز و مجرایی قدرت
 آله محال نیست و الاقید در قدرت قدیر علی الاطلاق لازم
 می آید و حال آنکه اجماع جمیع اهل دین است که قدرت ذات
 حقیقی علی الاطلاق است و مع ذلک عجب است از این
 عبارت که میگوید و شرف لقای ذات اقدس و وصول
 بآن مقام اسما لا میکن و محال معلوم می شود که محال
 معنی از برای ذات اقدس آله تعالی الله عن ذلک معین
 نموده و محال دانسته است که ذات مقدس نبوی بشرف
 لقای آن ذات اقدس در آن مکان با ترکیب و آرایش نکت
 و صفات ارضی و حیوانی مشرف گردد و لغو ذلک بآنچه چکس از اهل
 حق مکان و جهت بر آن ذات مقدس روان دانسته و نمیدارد
 و لا مکان و لا محل میدانند بلی سوء فکر و اقتصار بر عقول

علی
 دلیل
 بر اینکه هیولا
 خلقت آن
 بزرگوار از عالم
 اعلا و علیین بود
 است اخبار
 طینت است
 که بعضی از آن
 در مقصد حمام
 از کتاب انوار الاله
 بصرا گذشت
 و این اخبار سبب
 تواریخ صحاب
 عصمت دارد
 شده است
 در کتب معتبره
 علما مثل اصول
 کافی و بصائر الد
 و کتب مجلسی معتبره
 و انوار نعمانیست
 جزایری طاب ثراه
 و غیر این از کتب
 معتبره

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بر خیمه مؤمنین صدقت آئین پوشده مباد که چون رساله انوار الابصار
 در رساله طحّه باو جامع مطالبی بود که قدری از ائس بمسامع اهل هند و
 وکن بعید بود بجهت آنکه کمتر جمیع مطالب حقیقه دینی و فضایل خاتم انبیاء
 و آل آن سرور کوشش زد مؤمنین این ملک شده است پس
 ممکن بود که راه زمان طریق حق دخل در مطالب آن نمایند و مؤمنین را
 در ورطه حیرانی و اشتباه اندازند لهذا بعضی از اهل ایمان رساله را
 بنظر انور علمای ارض اقدس علیات کثر الله امثالهم
 که مدارین مبین در کف ایشان است رسانیده پس آن بزرگان
 هم تصدیق بر حقیقه و صحت آن نموده و رقه اول رساله را بتصدیق و تفریط
 مع دستخط و محم شریف خود مزین فرمودند چنانچه بر همان صورت
 اصل نیز بخط چاپ کلبی طبع در آمد بدانکه الله جمیع المؤمنین الی صراط مستقیم

بتاریخ دوازدهم ربیع الاول

معلوم باد که بعضی از مؤمنین خواهش نمودند که تقریظات علما مد ظله در آخر
 کتاب بخط واضح با ترجمه فارسی و هندی تحریر شود که هر کس از مطاله آن بهره
 شود لهذا در اینجا نیز با ترجمه هندی در معرض تحریر در آمد

صورت تقریظات علمای اعلام بر رساله انوار الابصار این است که ذکر شود
 صورت تقریظات سرکار اعلم العلی حجه الاسلام مجتهد العصر و الزمان نایب الامام
 جناب مستطاب میرزا محمد حسن شیرازی ۶ متع الله المسلمین ببقائه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الَّذِينَ لِيَمِيعُونَ الْقَوْلِ فَيَتَّبِعُونَ احْسَنَهُ

کسی که می شنود کلام را پس متابعت میکند نیلوتران کلام را
 جو لوک که سستی بین کلام کو پس پیروی کرد این بهترین است

اُولٰٓئِكَ لَهُمُ الْمُهْتَدُونَ وَ هٰذَا احْسَنُ الْقَوْلِ

این کسان هدایت یافته گانند داین انوار الابصار بهترین قول است
 دای لوک هدایت یافته بین او برسد یعنی کتاب الابصار چه تقریظات می باشد

فَيَتَّبِعْنِي اِتِّبَاعَهُ وَاَحَقُّ الْكَلَامِ فَيَحْسُرُ اِسْتِمَاعَهُ

پس متابعت متابعت او و حق ترین کلام است پس مگوست گوش دادن
 پس نزدای پیروی او که او حق ترین کلام می پس نیت می سنا و سنا که قول

فَاِنَّهُ تَالِيفٌ بَارِعٌ وَّ جَمْعٌ رَّابِعٌ وَّ كِتَابٌ

پس بدستیک این کتاب تالیف است فانی تقریظات و جمعی است لغت زنده از حسن نوی و کتابی است
 پس تحقیق بر کتاب تالیف که تقریظات بر فانی او جمع می لغت فانی و فانی حسن و فانی او کتابی است

این کسان

پس نزدای

پس تحقیق

نَافِعٌ وَبُرْهَانٌ قَاطِعٌ مُقْتَلِبِسٌ مَعَايِنُهُ مِنَ الْكِتَابِ

لغف دہندہ و دلیل ہے اور ثبات دعوی قاطع اخذ شدہ است معانی او از قرآن نافع اور دلیل ہے قاطع اخذ کے لئے ہیں معانی او کی کتاب میں سے

الْمُبِينِ وَمُؤَسَّسِ مَبَايِنِهِ عَلَى أَحْبَابِ الْأَيْمَةِ

مبین و بنا گذار شدہ است اصول او بر اخبار ائمہ یعنی قرآن مجید سے اور بنا کر کے لئے ہیں اصول اس کتاب کے احادیث ائمہ طاہرین

الطَّاهِرِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِيهِمْ السَّلَامُ فِيهِمْ أَقْدِرُ

طاہرین ا بر ایشان باد سلام پس ہدایت ایشان یعنی ائمہ اقدس علیہم السلام پر پس ہدایت ائمہ پیروی کرو کہ اصل اس کتاب ہے

وَيَأْتُوا فِيهِمْ أَهْدَى فَوْقَ اللَّهِ تَعَالَى رَابِعٌ

نما کہ اصل کتاب است و با نورانی حاصل بر کتاب است یا بقیہ تالیف و تفسیر و تفسیر مطبوعہ اور ساتھ انوار ایک ہدایت یا نو کہ حاصل اس کتاب کی پس توفیق دہی خداوندی کہ تفسیر مطبوعہ

أَوْدِيهَا وَنَاطِمَةٌ شَوَارِدِهَا وَأَيْدِي

کہ کریران آزادان یعنی دوست از زمین اور شہادت کریمہ ای قرآن مطبوعہ و تائید کند خدای تعالیٰ کو کہ کریران میں انہوں سے بھی دوستی ہونے اور اہل ہستی اور اہل طاعت و اختیار کو کہ کریران میں ہونے

فِي إِقَامَةِ الْأَوْدِي وَارَاحَةِ الْعَلَّةِ

در دفع اشتباہاتیک از حق فرمان حاصل ہونے و مطالعہ و در واقع نمونہ طالبین بسبب دفع ان غلطیاں اور تائید کریمہ تعالیٰ کو کی دفع اشتباہات میں کہ ہنرمندی حاصل ہو میں طالبین میں اور واقع کہیں مطابقت

فَإِنَّ أَهْلَ لِيذَلِكَ إِشَاءَ اللَّهُ تَعَالَى

کہ طلب کنند بسبب ان عیال ہنرمندی میں ہنرمندی میں صفحہ اول است از برای ان مذکور است انشاء اللہ تعالیٰ کے بسبب دفع ان غلطیوں کہ مطلب حلقہ اور اس کی عیال سمجھ میں ہیں جو ہنرمندی میں صفحہ اول میں مذکور ہے

انشاء اللہ تعالیٰ

الاول

الاحوج

الاراض

و دفع کرد

وَبِإِذْنِ اللَّهِ التَّوْفِيقِ وَمِنْهُ الْهِدَايَةُ إِلَى سَوَاءِ الطَّرِيقِ

و بخداست توفیق و از اوست ہدایت بسوی راہ راست اور ساتھ اللہ کے ہے توفیق اور اوست ہے ہدایت طرف راہ راست کے

الاحقر محمد حسن الحسيني

صورت تقریظ سرکار شریعت مدارجۃ الانام مجتہد العصر و الزمان جناب صورت تقریظ سرکار شریعت مدارجۃ خلق مجتہد عصر و زمان جناب

مستطاب قائمیزاجیب اللہ رشتہ مدظلہ العالی بر انوار الابصار ہمیں تقریظ

مستطاب انشا میزاجیب اللہ رشتہ ہمیشہ رکے اللہ سایہ پندار و نکاح اور کتاب سرکار میزراست کہ گذشت کہ این بزرگوار اسم ہمان را اختیار فرمود

انوار الابصار کے ہی تقریظ سرکار میزراست کہ گذری یہ بزرگوار ہی او ہی کو اختیار فرما کر در ذیل ان این عبارت کفر فرمودہ اند و بہر شریف مزین نمودہ اند ذیل میں اوسکے یہ عبارت کفر فرمائے ہیں اور بہر شریف ہی اپنی مزین فرما رہے ہیں

الاقل الاواء حبیب اللہ جیلانی

صورت تقریظ سرکار شریعت مدارجۃ الفقہاء و المجتہدین ریش الاسلام جناب فاضل شریعی دام ظلہ العالی بر انوار الابصار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا كِتَابٌ يُنْطَقُ بِالْحَقِّ وَالْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُنْطَقَ

این انوار الابصار کتاب است کہ لفظ میگذری و حق سزاوار تر است اینکه تمنا ہو کہ یہ انوار الابصار ایسے کتاب ہے کہ کو یہ ساتھ راستہ کے اور راستہ لاین ہی اس کی کہ پرو

کیجاوے

لا زال مؤلفه موقفاً للصواب مؤيداً

ہمیشہ موقف باد مصنفین کتاب از برای صواب و ہمیشہ پاری کردہ
ہمیشہ ہوے مصنف اور سکا توفیق دیا گیا واسطی صواب کی اور ہمیشہ وقت دیا گیا ہو سکا

فصل الخطاب حرمۃ الاحقر الجانی

بفضل خطاب یعنی جدا کردن حق از باطل جاے دستخط
فضل خطاب کے یعنی جدا کرنا حق سے باطل سے

محمد النجفی الشریانی

صورت تقریظ سرکار شریعت دار عمدة العلماء العظام وزبدة الفقهاء و

المجتہدین الکرام جناب مستطاب حجة الاسلام آقا میرزا ابوالقاسم طباطبائی

مظلمه العالی بر انوار الابصار سیلوی تقریظ سرکار میرزا ولضدین بر تقریظ
ان بزرگوار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِعَمِّ مَا سَجَّاهُ السَّيِّدُ السَّنْدُ الْعَلَامَةُ وَالْحَبِيبُ

عرب و صحیح ہے اسے اسچھ نوشتہ است اور آقا ہی بلند مرتبہ بسیار دانا و عالم بزرگ
خوب ہے وہ جسکو لکھا ہے سید سند علامتہ اور حبر

الْمُعْتَمَدُ الْفَهَامَةُ عَوْتُ الْأَيْسَلَامِ وَغِيَاثُ

اعتماد کردہ شدہ بسیار باہم معین اسلام پناہ
معتد پناہ مددگار اسلام اور پناہ

الانام

الانام المولى المؤمن حاضرة الحاج ميرزا

خلق صاحب اختیار با امانت حضرت حاج میرزا
انام آقای امین جناب حاج میرزا

محمد حسن العلامة الشیرازی متع الله

محمد حسن علامتہ شیرازی خیرہ خداوند
محمد حسن علامتہ شیرازی نے نفع دیوی اللہ

المسلمین بفيض وجوده و جوده و جوده

مسلمین را بفيض وجود این علامتہ بمن وجود خود یعنی خوب صحیح نوشتہ است
مسلمین کو ادنی بفيض وجود سے ساتھ اپنی احسان اور بخشش کے

في هامش الكتاب المستطاب لذلك الجليل

این بزرگوار اسچھ نوشتہ است در حاشیہ این کتاب مستطاب انوار الابصار کہ تصنیف میں
حاشیہ میں اس کتاب مستطاب کے جو تصنیف ہے انجائی یعنی مصنف اس کتاب کے

الاقصیل المحروس عن الاوصاف

یعنی مصنفین کتاب کہ صاحب فضل است بر عزیز خود کہ محتاج بہت در معرفت باوصفا
جو افضل اور مستغنی عن اوصاف سے وہ کیا ہے جسکو لکھا ہے جناب

تقریظ صدر من اهلہ و صادق

این تقریظ سرکار میرزا تقریظی است کہ صادر شدہ است از اہل خود و مقارن شدہ
ممدوح نے اسے تقریظ ہے کہ صادر ہوئی ہے اس کے اہل سے اور اپنی

محلہ فی ذلک الباب و ممدوح مقرون

محل خود را در این باب یعنی اسچھ در کتاب بیان شدہ است و مدحی است مقرون
جگہ پائی ہے اس باب میں اور تعریف ہے مقرون

بِالصِّدْقِ وَالصَّوَابِ عَمْرِي عَنْ وَصْمَةٍ

صدق و صواب خالی است از عیب
براست و صواب خالی ہے عیب

السُّكِّ وَالْإِرْتِيَابِ فَطُوبَى لِمَا وَحَسَنُ

شکت و گمان پس عیش طیب حاصل باد از برای علامہ شیرازی مصنف کتاب
شکت اور بدگمانی سے پس عیش طیب حاصل ہوے اور دلوں کو مفرط و مصنف کے

مَا بٍ وَلِعَمْرِي إِنَّ الصُّنْفَ الْعَلَامَةَ

و عاقبت خبر و قسم بیان نمودم اینکہ مصنف کہ علامہ است در علم
اور آخرت کی نیکی اور قسم کیا ہا ہونین اپنی جاگلی تحقیق کہ مصنف علامہ

وَالْمُؤَلِّفَ الْفَهَامَةَ لَقَدْ أَحْسَنَ وَأَجَادَ

و مؤلف کتاب کہ نہا مہر است ہر آیتہ خوب بیان کردہ است و طریق
اور مؤلف فہم کرنے میں آیتہ نہایت خوب بیان کیا ہے

وَنِعْمَ مَا أَفَادَ فِي تَفْصِيحِ الْمَرَاتِبِ وَالْمَقَامِ

نیکی پیوودہ است و خوب افادہ کردہ است در تفسیح مراتب و مقام
اور جودت کی ہے اور خوب ہے وہ جو اس صنف کا فائدہ دیا ہے تحقیق مراتب اور

وَلَوْضِيحِ الْمَطَالِبِ وَالْمَرَامِ فَيَلْبَغِي بَيْنَ

و توضیح مطالب و مقاصد پس بزاوار است از برای
مقام بین اور روشن کرنے مطالب اور مرام میں پس چاہے اس

يَسْتَلِكُ مَسَلِكَ الرَّشَادِ وَيُنْفِجُ مَشْهَجَ

سکہ برود بر راہ رشد و جو کہش کند بر راہ
تخص کو جو چلے راہ ہدایت پر اور قدم سے کہ راستہ

السَّدَادِ

السَّدَادِ إِنْ يَتَقَالَهُ بِالْقَبُولِ وَالْإِتِّبَاعِ

صلح اینکہ اخذ کنند این کتاب بقبول و متابعت
راستے پر یہ امر کہ یہ اس کتاب کو ساتھ قبول اور متابعت اور

وَالْإِتِّبَاعِ نَسَلُ اللَّهِ أَنْ يَشْكُرَ

و القیاد سوال میکنم از خداوند کہ جزای نیکت و ہر سعی اور
بیزوی کے سوال کرتے ہیں ہم خدا سے اس امر کا کہ مصنف کے اس سعی کے جو

سَعْيِهِ وَسَكَدَ فِي حَلِّ الْعَوِيصَاتِ

و با صواب کند در حل مطالب مشککہ
اسے جزای نیکت دیوی اور با صواب رکھے کہولنے میں مشکات کے

رَأْيَهُ فَإِنَّهُ لَطِيفٌ رَوْفٌ وَعَلَى عِبَادِهِ

رای اور پس بدستیکہ خداوند لطیف و رؤف است و بر بندگان خود
رای اس کے پس بحقیقت فکر و ہی خدا کرم کر نیوالا اور رؤف ہے اور

مِنْ فَضْلِهِ عَطْوٌ فَطُوبَى لِلْمُؤَلِّفِ

از فضل خودش مہربان است پس عیش کو ارا حاصل باد از برای مؤلف کتاب
اپنے بندوں پر اپنے فضل سے مہربان ہے پس عیش طیب حاصل ہووے و اسطی

وَمَا لَمْ يَخْلَفْ الْإِمَامَ الْحَاجِدِ

و از جہت تالیف او نوشتہ است این تقرظ را ولد امام جہاد کشندہ و فرزند
مؤلف اس کتاب کے اور واسطی اس کے جو اس نے تالیف کیا ہے لکھا ہے اس تقرظ کو

وَسَلِيلَ الْعَلَامَةِ الرَّاهِدِ خَلْفَ آيَةِ اللَّهِ

علامہ زاد خلف آیتہ اللہ
ولد امام جہاد کر نیوالے نے اور فرزند علامہ زاد نے خلف آیتہ اللہ معروف

الدعوى بحر العلوم الطبا طباني ابو القاسم

نوازه شده بحر العلوم طبا طبانه ابو القاسم
سرف بحر العلوم طبا طبانه ابو القاسم

الحسن الحسنة الطبا طباني

حسنة طبا طبانه
حسنة طبا طبانه

بسمه تعالی چون مصنف کتاب انوار الابصار رساله نوشتند در جواب
مسائلی که سید شارحین عظیم ابادی سوال کرده بود آن مسائل
از جناب ایشان و آن رساله مسدود بر رساله شارحین
بعضی از مؤمنین آن رساله را نیز بنظر علمای اعلام رسانیدند پس
این بزرگواران تقریظ و تمهید بر آن رساله مرقوم فرمودند و
بهر شریف مزین فرمودند پس مناسب شد که آن تقریظ
و تمهید در معرض تحریر آید

صورت تقریظ و تمهید سرکار شریفیت مدار مجتهد العصر
حجّه الاسلام جناب سبط امیر ابو القاسم طبا طبانه
مد ظله العالی بر رساله شارحین

بسم الله جاعل العلماء و رثة الانبياء

بنام خداوندی که فرار دهنده است علمارا و ارثان انبیا
سائمه نام اوس خدا که جو کرینوالا ہے عالمونکو وارث انبیا کا

والحمد لله المفضل مدادهم على دماء الشهداء

و حمد از برای خدایکے تفضیل دهنده است سیاه دوات ایشان از خون مای
اور حمد ہے واسطی ایسے خدا کے جو تفضیل دہنی والا ہے سیاہی علم کو اور خون

و الصلوة والسلام على أشرف الرسل

درحمت و ورود بر اشرف پیغمبران
اور صلوة و سلام نازل ہوئے اشرف پیغمبروں پر

و سيد الاصفياء محل المبعوث الى كافا

و سید برگزیده شدہ گان محمد کہ بر اینجختہ شدہ است بمسوی ہمت
اور سید برگزیدہ گان محمد پر جو ہدایت کرینگے ہے ہمت کے طرف کل

اهل الارض والسماء وعلى اله الغر الميامين

اہل زمین و آسمان و ہر آل او کہ سفید رویان
اہل زمین و اہل آسمان کے اور اہل آل پر جو سفید رو اور پاک

الأتقياء الذين صبروا في المشاق و

و صاحبان برکت و ہر ہیز کار بند کہ صبر کردند در موارد مشقت
انہی پر ہیز کار ہیں جنہوں نے صبر کیا مشقتوں میں اور اٹھایا

محملا و جوة الاذی من اهل البغی و الحسد

و محمل شدند اقسام اذیت ہر از اہل سریش و حسد
طرح طرح کے اذیتوں کو صاحبان بغاوت و حسد پر

و الشقاق و النفاق و لعنة الله على اعدا

و شقاق و نفاق و لعنت خداوند بر دشمنان ایشان
و عداوت و نفاق سے اور لعنت خدا کے ہوی او کی دشمنوں پر

المَطْرُودِينَ عَنْ رَحْمَةِ اللَّهِ الْخَلَاقِ وَبَعْدُ

کہ رندہ شدہ اند از رحمت خداوند خلاق و بعد
جو دور کے ہوسٹا ہیں رحمت خداوند خلاق سے اور بعد

فَعَبْرٌ حَقِّي عَلَى كُلِّ قَرِيبٍ وَبَعِيدٍ وَمَنْ

پس محضے نماند بر ہر نزدیک و دور و کسی کہ فرادار دکوش را
حمد و نعت کے پس پوشیدہ نہ ہے ہر نزدیک و دور اور اوس

الْقِي السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ أَنْ جَنَابَ الْعَالِمِ

و حاضر دارو قلب را اینکہ جناب عالم
شخص پر جسے کان لگا کر دل سے سنایا یہ امر کہ تحقیق کہ جناب عالم

الْعَامِلِ وَالْفَقِيهَ الْكَامِلِ وَالْمُجْتَهِدَ الْبَابِ

عالم فقیہ کامل و مجتہد کثیر الخیر
عالم اور فقیہ کامل اور مجتہد نیکو کار

الْمُهَذَّبَ الْبَائِلَ ذِي الْفَضْلِ الْجَلِيِّ

مظہر الاخلاق بزل کنندہ صاحب فضل ظاہر
بالتذیب سخن روشن فضل

حَضْرَتِ الْمَوْلَوِيِّ الْجَاحِ شَيْخِ مُحَمَّدٍ عَلِيٍّ

حضرت مولوی حاج شیخ محمد علی
حضرت مولوی حاج شیخ محمد علی

الْحُزْنَ اسَانِي دَامَ عِلَاةُ وَزَيْدٌ بَيْنَ الْأَعْلَامِ

خواسانی دائم باد بلند سے او و زیاد باد در میان علمائے
خراسانے ہمیشہ ہوے بلندی اونکی اور زیادہ ہوئی علمای

مرتبه بلند

سَنَاءٌ مِمَّنْ لَا تَحْتَمِي مَرَاتِبُهُ السَّامِيَةَ وَمَقَامَاتَهُ

ارتقا مرتبہ او از کسانی است کہ محضی نیست مراتب رفیعہ او و مقامات
ارتقا اونکا اونکو کون میں سے ہیں کہ جنکی نہیں جیسے ہیں مراتب بلند اور مقامات

الْعَالِيَةَ فِي الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ وَالْإِجْتِهَادِ وَالْفَضْلِ

عالیہ او در علم و عمل و اجتهاد و فضل
عالی علم اور عمل اور اجتهاد اور فضل

وَالْوَرَعِ وَالسَّدَادِ عَلَى أَحَدٍ مِنَ الْمُتَصِفِينَ

و ورع و صواب در قول و عمل پر کسی شخص پر متصفین سے
اور تقوی اور راستے قول اور عمل پر کسی شخص پر متصفین سے

مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَالرِّشَادِ وَآيَمُ اللَّهِ تَعَالَى أَنْ

اہل علم و صلاح و قسم بخدای تعالیٰ اینکہ
علم و راستے والوں سے اور قسم ہے اللہ تعالیٰ کی

جَلَالَةَ قَدْرِهِ أَجَلِي مِنْ أَنْ تَبِينُ وَتُظْهِرُ

جلالتہ قدر او ظاہر تر است از اینکہ بیان شود و ظاہر گردد
بجسیتہ مولوی جلالتہ قدر روشن زیادہ ہے اس باب سے کہ بیان و ظاہر

وَبِنَالَةِ شَانِهِ أَظْهَرَ مِنْ أَنْ تُسْرَحَ وَتَذْكَرُ

و نجابتہ شان او ظاہر تر است از اینکہ شرح شود و ذکر گردد
کیجا دے اور بزرگے شان اونکی زیادہ کہلے ہوے ہے اس امر سے کہ شرح

كَيْفَ وَجَنَابُهُ دَامَ ظِلُّهُ مِنْ أَسَاطِينِ الْعَالَمِ

یگونہ و حال انکہ جناب او دام ظلہ از اساطین عالم سے
کیجا وی اور ذکر میں کیے ایسا کیونکر نہ ہو حالانکہ وہ جناب ہمیشہ اونکا سایہ رہا ہے

اساطین عالم سے

الاعلام واجلاء الفضلاء العظام والعجب

اعلامند و از بزرگان فضلاء عظامند و عجب

اعلام اور بزرگان فضلاء عظام میں سے ہیں اور عجب

كل العجب خفاء مراتب ذلك العلام السام

كل عجب است پوشیدہ کے مراتب این علام بلند

عجب سے چھپنے سے مرتبوں اس علامہ عالی

المقام على بعض الخواص والعوام مع كون

مقام بر بعض خواص و عوام باقر الشان

مقام کے بعض خاص و عام لوگوں پر باوجود ترقی

من حضرتيه وادراهم فين مصاحبتيه

از حضرت او وادراک ایشان فیض مصاحبتہ اورا

آنجناب سے اور ادراک فیضان صحبت آنحضرت کے تا انکہ

حتى الامرهم الى اختيار مثل جنابه

تا انکہ کشیدہ است امر ایشان بسوی آزمايش مثل جناب او

رجوع ہوے وہ طرف امتحان لینے ان جناب کے ساتھ جواب

باجوبه تلك المسائل و دفع تلك التوفيقا

بجواب ہائے این مسائل و دفع این توہمات

طلب کرنے ان مسائل ای مسائل نشاریہ کے اور بدلائل دفع کران

بالدلائل و لعمري ان ذلك الجناب مكرم

بہ دلائل و یگانہ خودم قسم ایکنہ این جناب کے عزیز محتاج است و ترقی

توہمات کے اور قسم سے مجھے اپنی عمر کے بحقیق کہ یہ جناب مستغنی

عن الاوصاف من علا قدره و تعالی شانہ

در معرفت باوصاف از کما نیست کہ عالیست قدر او و بلند است شان

الصفات اون لوگوں میں سے ہیں کہ جلی قدر عالی ہی اور شان بلند ہی

عن التعرض لمثلها بنطاق البيان فضلا

از اینکہ متعرض شود از برای جواب این مسائل بہ بیان ہر زبان چہ جاے

ان جیسے مسائل کے جواب دینے سے زبانے چہ جاے

عن ترقيمها وترسيمها بذلك العنوان و

ترقیستن ان امور و ترقیر ان باین عنوان و شاید مجیب یعنی

لکھنا اور ترقیر فرمانا باین عنوان اور شاید وہ جناب

لعله زيد فضله اضطر ببعض الوجوه

مصنف زید فضلہ مضطر شدہ است بعض از وجوہ

اونکا فضل زیادہ ہوئی مجبور ہوئی ہوں بعض وجوہ سے

الى التعرض للجواب كما اشار اليه في

بسوی متعرض شدن از برای جواب بھی انکہ اشارہ کردہ است بسوی این

طرف لکھنے جواب کے جیسا کہ او نہیں نے اسکی طرف اشارہ کیا ہے

اول الكتاب فكان اجرة انشاء الله تعالی

دراول کتاب پس یہاں شد اجرا و انشاء اللہ تعالی

اول کتاب میں ای مسائل نشاریہ میں پس ہوے اجرا و کما انشاء اللہ تعالی

على الله الوهاب وكيف كان فكما لنتبه

بر خداے و ہاب و کیف کان پس ایکنہ نوشتہ است از

اللہ و ہاب پر اور جسطرح ہو ہو پس وہ سب جکو لکھا ہے اور کتاب میں

عن الاوصاف

فِيهِ ذَلِكَ الْمَوْفِقُ لِلثَّوَابِ فَهُوَ مَقْرُونٌ

صنف در این رساله اشارہ فرمایا کہ این صنف کہ تو بنیق وادہ شدہ است
ای مسائل تالیف میں اس صواب کی تو بنیق دی گئی ہے پس وہ ہے

بِالصَّحَّةِ وَالصَّدَقِ وَالصَّوَابِ فَطَوْبَى

از برای ثواب پس آن جواب ہا مقرون است بصحہ وصدق و صواب پس
مقرون بصحت و راستی و صواب پس علیین

لَهُ وَحَسَنُ مَا بِي وَمِنْ صَدَقَةٍ وَتَجَعُّ

عیش طیب باو از برای او و سب کوئی مرجع و از برای سبکہ
طیب ہوتی واسطے اس صنف کے اور سبکہ آخر تک اور واسطے اس

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْأَطْيَابِ بِمَجْدِ وَاللَّهِ الْأَخْيَارِ

تصدیق کند اور متابعت کند اور المؤمنین اطیاب بحق محمد وال محمد اخیارند
حق کے جو اس صنف کے تصدیق اور پیروی کرے بالیزہ ترین

الْأَنْجَابِ حُرَّرَ بِأَمْلَاءٍ مِنَ الْخَاطِئِ خَلْفِ

و نجیب ہا بند لڑتے شدہ است باطلاع از خاٹے
مؤمنین سے بحق محمد وال الاخیار الانجباب لکھا گیا ہے کہ اور ساتھ اعلیٰ

الْجَاهِدِ وَسَلِيلِ الْعَلَمَةِ الزَّاهِدِ حَيَا

جہاد کنندہ و ولد علامہ زاہد صاحب
خاٹے طرف جہاد کرینوالے اور ولد علامہ زاہد صاحب کتاب

الرِّيَاضِ وَخَلْفِ آيَةِ اللَّهِ بِحَرِّ الْعُلُومِ الطَّبَا

کتاب ریاض یعنی شرح کبیر ولد آیتہ اللہ افسانہ بحر العلوم طباطبائی
ریاض یعنی شرح کبیر اور بیٹے آیتہ اللہ بحر العلوم طباطبائی کے

طباطبائی

طَبَاتِي أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَنِ الْحُسَيْنِي الطَّبَاتِبِيُّ

ابو القاسم حسنی حسینی طباطبائی

صورت تقریظ سرکار فضل العلماء والمجتمدين حجة الامام جناب

شرعیات دار فاضل شریانی مدظلہ العالی بر رسالہ شمار

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا الْجَمْعُ اللَّطِيفُ وَالْمَوْلُفُ الْمُنِيفُ

این مجموع لطیف یعنی فاضل عزیز ہل الفہم و جمع شدہ مرتفع
یہہ مجموع لطیف اور مؤلف بلند قدر مشتمل ہے

مَشْتَمِلٌ عَلَى تَحْقِيقَاتٍ فَائِقَةٍ وَتَدْقِيقَاتٍ

بلند مشتمل است بر تحقیقات فائقہ بر
ایسے تحقیقات فائقہ اور تدقیقات عمدی سے لطف و بینو

رَائِقَةٍ وَنِكَاتٍ خَفِيَّةٍ وَلَطَائِفٍ بَهِيَّةٍ

خالص اظہار و نکات خفیہ بر خیر صاحب استعداد و لاطائفیکہ کہ
اور نکتوں بارکات اور لطائف روشن اور فضیلتوں ظاہر پر کہ کو

وَفَضَائِلَ جَلِيَّةٍ مِمَّا يَشْهَدُ بِمَوْلَانِهِ لَعَلَّ

او عجیب اور زندہ است و فضائل ظاہر و ہونید از انجہ شہادت مہدی اور
دیتے ہیں یعنی مولف کے علوی رشتہ اور زیادت و فضیلت

الرَّتْبَةِ وَوَفُورَ الْفَضِيلَةِ وَأَنَّهُ مِنَ الْأَوْ

رتبہ اور فضیلت و انہ میں سے
اس پر برتر ہے و جناب او تاؤ دین کے ہیں

ای صنف اور بہت

اور زیادت

وَالْبَالِغِينَ مِنَ الْإِجْتِهَادِ إِلَى الْإِقْتِصَاءِ

و از کسانی که رسیده است از مقام اجتهاد بسوی اقتصاف چیزهایی از
او را بچنینا الوعین سے ہیں اجتهاد کے اوس انتہائی درجہ پر مقصود

بِرَادٍ وَلَعَمْرِي لَئِنْ قَدْ اجَادَ فِيمَا افَادَ

مقام اجتهاد که اراده میشود و هر آینه قسم بجان خودم که این مؤلف خوب
هوتا ہے اور قسم ہے مجھے کہ اپنے عمر کے بحقیق کہ اجتناب نے

وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ

بیان کرده است در آنچه بیان کرده است و آنچه ذکر شد فضل خداوند است
حقیقت بین اوس امر بین جو او نہیں نے بیان کیا ہے اور یہ خدا کا

حُرَّةُ الْاِحْقَرِ الْجَانِي مُحَمَّدٍ الْبَخْفِ الشَّرَابِي

که میدهد و او را هر کس بخواهد نوشته این تدریس و تقریر را
فضل ہے ویتا ہے خدا جسکو چاہتا ہے لکھا ہے اسکو

تَمَّتْ آيِنَ تَقْرِيطَاتِ دَرَحَاسِيَهْ آيِنَ

دو کتاب بخط و مہر این بزرگواران

در نزد صاحب صنف موجود است ہر کس بخواہد بزایت آن مشرف شود

تاریخ دوازدهم شہر ربیع الاول سن ۱۲۸۰

جو دست
کے

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين * والصلوة على محمد وآله الطاهرين وبعد

چنین گوید نبذہ ایتم فانی محمد علی الطیب الخراسانی کہ این رسالہ است
در اثبات نبوت خاصہ یعنی نبوت محمد بن عبد اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
— بدلیل عقل صرف بچہ آنکہ گفتگوی ما در این رسالہ مستوجہ بحکم

ادیان است از نصاری و یہود و مجوس بت پرست و غیر آن

از کسانی کہ قائلند بوجود صانع متعال و واضح است کہ دلیل

نقل وانی در الزام ایشان نیست * و این نوع استدلال کہ در

این رسالہ شدہ است از موہوباتی است کہ و اہب علی الاطلاق

این فقیر را بان تخصیص فرمودہ است و منت گذاشتہ است

ولہ الحمد * و ہر کس از علمای اسلام کثر اللہ امثالہم

در کتب خود از این طریق استدلال فرمودہ اند و این طریق است
کہ ہر کس باصاف باشد از ہر دین و آئین و در مقام بجا و تعصب

نباشد و تفریق کند در فهم آن علم و جزم بحقیقه دین اسلام پیدا خواهد کرد * * * و در واقع این رساله تجلی است ناطق و سیفی است قاطع بر جمیع ادیان و مذاهب و بهمین مناسبت نامیدم او را بالیق القاطع والبرهان الساطع * * * و چون اثبات نبوت خواصه موقوف بر اثبات نبوت عامه است * پس در مقام اثبات آن بطور اختصار میگویم * که چون ملاحظه کردیم این عالم کسپر را که نزد ما مشاهده است و مشتمل است بر هزاران مخلوقات مختلفه متنوعه و انواع مصنوعات متفرقه متشکله که کل آنها بر وجه حکمت آفریده شده است و در کمال اتقان و استحکام خلق گردیده که اعداد آنها لا تعد ولا تحصى است که اگر بنحو ایهیم * یکنقصی از خلقی از این مخلوقات در اجزاء بدنیه یا غیر بدنیه آنها پیدا کنیم بنحو ایهیم توانست * آسمانی خلق فرموده است * مشتمل بر نجوم که بآن اضواء نور و محو ظلمت فرماید و در آن شمس و قمر ابداع نموده که شب و روز از آن احداث فرماید * پس نیز خلق فرموده مشتمل بر عناصر اربعه از جهت آرام گاه مخلوقات خود در آن

هوا را جسم لطیف قرار داده تا انسان و غیر آن از مخلوقات بتوانند اثر استنشاق نمایند تا باعث نقیض و انبساط آلات * تنفس ایشان گردد و حیات بر آن مترتب گردد و مانع از تعلبات و تحویلات ارجائی بجائی نگردد و در یکی مناسب آلات نظریه بآن عنایت فرموده که منافی دیدن نباشد * آب را خلق فرموده نه بلطافت هوا که امکان تصرف در آن محال شود و نه بکثافت ارض که از صلاحیت انتفاع لازمیته آن خارج شود و از اصلاح الکون فرموده که جمیع لوازم حیات بر او مترتب گردد * زمین را سخت و صلب مقرر فرموده که باعث اسکان و سکونت خلق گردد و انواع اشجار و ثمرات در او از جهت منافع مخلوق مسکون گردد * آتش را در کمال حرقت ابداع فرموده که رفع اکثر احتیاج خود را نموده بمبرامات خود فایض گردند * هر مخلوقی را اجزاء بدنیه و صوریه او را بر بنی مخلوق نموده و هر جزو از او را در محل خودش قرار داد که هیچ حکیم بدربنی تواند در آن نقضی و نقضی پیدا نماید * انسان را که اشرف مخلوقات است خلق فرمود و کل مایحتاج او را از

خواس ظاهریه و باطنیه و اجزاء بدنیه و صورتیه برینچ اتم و کمال با
 عنایت فرموده و در هر جزئی از اجزاء هر مخلوقی بی نهایت آثار
 قده و آثار حکمت ابداع نموده پس البته عقل با اقتضا میکند که همچنین
 کبیر مثل بر این قدر مصنوعات و مبدعات حکمه متقنه بر وجه حکمت
 خود بخود پیداننده است و خالق و صانعی دارد حکیم و مدبر و
 مرید و مختار و بی نیاز از جمیع مخلوقات در کمال قدرت و کمال حکمت
 و هیچ جهت نقضی در او نیست و هیچ امری لغوی بی فایده از او صادر
 نمی شود و نسنده است چه که هر اثر و دلیل بر او اثر است و هر صنع
 و دلیل بر صانع و چون مصنوعات او بر وجه حکمت است
 البته دلیل تام است بر آنکه آن صانع هم حکیم است و هم مدبر و
 پس از اینکه این همه مصنوعات که تعداد آن از حد امکان
 خارج است بطهور آورده است البته آن صانع حکیم در کمال قدره
 و توانائی است و مرید است و مختار و بی نیاز و پس بعد
 علم بوجود همچنین صانع مدبر حکیم و ناچون نظر نمایم در این مخلوقات
 این عالم ناسوت می بینیم از انسان هیچ مخلوقی اشرف و اکرم

نشده است

نشده است که صاحب عقل و تدبیر و هوش و قوه ناطقه باشد و قابل
 این باشد که خدای خود را بشناسد و عبادت او نماید و می بینیم
 که این انسان از هر شیئی از این مصنوعات این عالم اشرف حاصل میکند و
 هر چند بواسطه و وسایط باشد و هیچ مخلوقی در خلقت جهت اشرف
 خود محتاج بانسان نیست پس خود ایم نیست که خلقت این عالم بالوانم
 آن از جهت این مخلوق اشرف خلق شده است و تصرف این مخلوق را
 شده است و پس عقل البته محال می بیند که این همه مصنوعات
 و مخلوقات از جهت وجود این نوع از مخلوق خلق شود و هیچ غرض از خلقت این
 مخلوق مقصود نباشد چه که خلقت هر شیئی را در این عالم فهمیدیم که از جهت
 این وجود اشرف است و پس البته عقل حکم میکند که همچنین
 صانع حکیم قادر مدبر و نا باید مقصودی از خلقت این مخلوق نیز داشته
 باشد تا آنکه این همه مصنوعات لغو و عبث لافم نیاید و چون از برای
 افراد انسان را بی بآن مقصود نیست از جهت عدم استعداد فعلی و
 چند بحسب قوه همه مراتب استعداد در وجود انسان متضمن و مکنون
 شده است و پس البته این خالق و صانع باید شخصی را

خلقت
حکیم

که قابل مخاطبه با حضرت او باشد از جنس ایشان که باعتبار قابلیت و استعداد فعلی قابل مخاطبه او باشد و باعتبار جنبیت و سنجیه مناسبت ابلاغ باین مخلوق باشد ارسال نماید تا اینکه جهات تکمیلی که باعث ترقیات این نوع است که بآن ترقیات بتدریج قابل مخاطبه با مالک الملک کردند و بلا واسطه استفاضه فیض از مبدء فیاض نمایند و سرچند در نشاء و کبر باشد بایشان برساند و ایشان را از وادی جهالت بر بلند و مقصودات خود عالم فرماید و همچنین شخصی تعبیر از او شده است بر نبی و رسول و در فارسی پنجمین و چون مرتبه نبی و رسول مرتبه ایست بلند منصبه است از جمند چه که خلافت و نیابت است از جانب سلطان حقیقی و ریاست الهیه است بر کل خلق البته باید با دلیل و برهانی باشد که آن دلیل و برهان در عنبر او ممکن نباشد تا آنکه بآن برهان مدعا خود را ثابت نماید و غیر هم نتواند او قای مرتبه او نماید و او بر خلق مشتبه سازد پس تا این قدر که او را بنوع مطلقه میکویند از روی محتمل ثابت است و هرگز انکار نماید البته از

عقاد عقلا و اولوالالباب خارج است و گفتگوی مابا او نیست و چون که این دنیا را خداوند متعال از جهت خلوق خلق نکرده است و مبلغ معینی که از عمر گذشت باید بمقرر اصلی و در همیشه خود رجوع نماید پس بعد از بی حجت ظاهر و محسوسه با هر دو میان امت باشد که حافظین بشریعت او و خلفای طریقه او باین حجت و محسوسه حفظ دین نمایند و حجت بر همه کس قائم فرمایند و الا دین او باندک وقتی محل انکار و پامال شبهات اغیار و اشرا خواهد گردید و آن مقصود خدائی حاصل و باطل خواهد شد و ضرور است که این حجت در میان ایشان باشد تا زانیکه بخود خالق متعال باز پسینبری را ارسال فرماید یا همین طور امر بنیابت بگذرانند و پس ذی شعوری نبی تواند انکار این مراتب نماید پس تیسرین سپانان تا این مقام این می شود که مالک الملک حکیم علیم قادر بر هر شیئی متصف بجمع صفات کمال موجود است و از مقتضیات حکمت و سایر این صفات آن است که این خلق را محبت خلق نکرده باشد و مقصودی از وجود ایشان داشته باشد که لفع آن عاید بخود بندگان باشد

از جهت عدم احتیاج او و آن مقصود را باید توسط شخص کاملی که کلیت رسالت از جانب او داشته باشد تحقق برساند و آن رسول باید صاحب معجزه باشد که چنانچه برمی خود را بان معجزه اثبات نماید و آن معجزه حجت او باشد بر خلق تا امتداد چنانچه برمی او و باید در هر زمان تار و زقیان یا پیغمبر یا نایب و حجت آن پیغمبر موجود باشد از جهت ارشاد خلق و معنی شود زمانی که حجت در میان خلق نباشد و هر امتی که در میان ایشان حجت خدائی باشد چنانچه آن امت بر حق است و بنی و رسول وقت است و آن امت بر منہاج شریعت حجت اند و هر امت که قهر و اذعان داشته باشد بعدم وجود حجت در میان خود +
 آن امت بر باطل است و هر چند پیغمبر او بر حق بوده است + از جهت آنکه ذهاب حجت از هر دین دلالت بر منسوخ شدن آن دین میکند چنانچه در پیغمبران سابق ما دایمکه شریعت ایشان منسوخ نشده بود و نواب و حافظین شریعت بودند صاحب معجزات و کرامات و خرق عادات که هر کس میخواست متذکرین بان دین شود ایشان باعث ارشاد او می شدند و حجت الهیه را عجاظ

بر او ثابت می فرمودند و این جاری بود تا زمانی که پیغمبر دیگر مبعوث میشد آن وقت آن حجت و نیابت از آن امت منقطع می شد و آن حافظین شریعت منقرض میشدند و حجت اعجازی برید آن رسول تازه ظهور جا می شد پس ثبوت حقیقت هر دین موقوف بر وجود حجت است و عدم وجود حجت دلالت بر عدم حقیقت آن دین میکند و هر چند اصل آن دین هم حق بوده ولی دلالت میکند که آن دین منسوخ شده است و حق بحسب وقت و بان دینی است که حجت در میان ایشان موجود است پس از این بقدر معلوم شد که در هر زمان حجت خدائی واجب و لازم است که در میان خلق باشد که اگر نباشد خلاف حکمت خلاق علیم و عقل صریح است + پس مثل شمس در وسط السماء واضح میشود و حقیقت دین اسلام و بطلان و نسخ سایر ادیان بنوعیکه محل انکار نمی ماند و هر کس ادنی شعوری داشته باشد انکار این مطلب نمی تواند کرد و تقریر آن بطور ایفاء این است که در این زمان جمیع ادیان از کتابی و عنبر کتابی معین و مخصوص است و هر چند مذاهب بسیار در تحت این ادیان است غیر معدود و مخصوص است و کشف کوی مالان با ادیان است و در کم شهری است از سواد اعظم

از عیسوی و موسوی و مجوس و مسلمان و غیر آن از سایر ادیان نباشد
 که پس از تجسس و تقییر از حجت در دین ایشان محل مشقت و تکلیف گردد
 که هر گاه از اهل جمیع ادیان پرسیم که الان حجتی که اثبات دین خود را با
 توانید نمود که معجزه پیغمبر شما باشد و کسی دیگر از خلق نتواند بمثل آن بیاید
 آیا در میان شما هست خواهیم شنید اقرار خود ایشان را که همچنین حجتی
 و معجزه در میان ما نیست و هر یک از ایشان میکشاند بقلبهائی
 که مفید فایده از جهت غیر اهل دین ایشان نیست ولی اگر از دین اسلام
 سوال کنند و از اهل آن حجت طلب نمایند باز بلند خواهند گفت
 که حجت خدائی الآن در میان ما حاضر و موجود است و آن قرآن
 مجید است که بر وجه اعجاز و حجت بر پیغمبر از جانب خلاق متعال
 نازل شده است و تالیف و تنسیق او بر وجهی شده است که از
 عهد بشر نیست که اتیان مثل آن نیا با قطع نظر از خصوصیات فصاحت
 و بلاغت و ملاحظاتی که در آن ابداع شده است که اهل لسان بر آن
 مطلقند و معجزه می دهند و تنسیق آن بر وجهی است که از زمان حضرت
 رسول تا این زمان که از هزار و سیصد سال متجاوز است آن قدر کتب

عربی تصنیف و تالیف شده است که اگر دشمنی بریزند آن شکر از آن
 کتب پر میشود و هر کس بهم خواسته است که تالیف کتاب خود بر
 وجهی نماید که مشابه بقرآن باشد و با وجود این ممکن نشده است و در
 تصاعیف کتب مصنفه مصنفین یک آیه که ذکر میشود از جهت شایسته
 و باقتباس یا غیر آن ظاهر و هویداست که این آیه جز این کتاب نیست
 و از شیخ و نسق این کتاب خارج است و تالیف و تنسیق این از طوق
 بشر بیرون است حاصل آنکه الان هیچکس از اهل ادیان
 او دعائی کند که حجت فعلی در دین ما موجود است و معجزه پیغمبر ما حاضر
 غیر از دین اسلام که همه مخلوق این کره ارض و ساکنین روی
 زمین میکنند که دین مانا سخ همه ادیان است و حجت خدائی که
 معجزه پیغمبر ماست در میان ما موجود است و آن قرآن شریف
 است که مؤلف از بیست و نه حرف است که همه خلق با آن تکلم می
 کنند و مع ذلک هیچ کس نمی تواند بیاید و در مثل آن از جهت آنکه ورود
 آن از جانب مالک الملکات بر وجه اعجاز و تحدی و حجت شده است
 بخلاف کتب سایر ادیان که عرض آبی از ورود آن کتب اثبات

خطاب
 صحیح

نبوت صاحب آن دین نبوده است حاصل استدلالی که
 در این مقام مقصود است آن است که عقل مستقل است که در هر زمان
 الایوم القیام باید دین حق که بر همه عالم واجب باشد رجوع بان دین نماید
 برتر از باشد با حجتی که بان حجت نبی و حافظین دین آن نبی اثبات آن مینماید
 نمایند و محال است که دین حق خالی از حجت باشد از جهت آنکه اگر خالی از
 حجت باشد شیاطین جن و انس دین های تازه و مذاهب بی اندازه جستجو
 خواهند نمود بطوریکه اگر شخص بخواهد در سد و مجاهده دین براید محال خواهد
 شد که دین حق بجهت او منکشف شود و نزد او دین حق از باطل ممتاز خواهد
 شد و در این وقت هیچ حجت از برای خالق بر خلق در روز قیامت
 باقی نخواهد ماند که چرامتدین بدین حق نشدند و براه باطل شمی نمودید و
 عدم بقای حجت از برای خالق بر خلق با بودن خلق

بمکلف بتکالیف از این برهان بصحت پیوست که هر دین که صفا
 حجت خدائی است بنوعیکه کسی نتواند اتیان مثل آن حجت کند آن دین حق است
 و واجب است بر همه خلق که متدین شوند بان دین و هر دین که دارای این
 حجت نیست البته آن دین بباطل است و هر چند در اول حق بوده است

شرح
 بیداهت از
 عقل باطل است
 پس

بدلیل ذهاب حجت از آن دین و ثبوت آن حجت در غیر آن دین و
 ثبوت این حجت دایم که حافظ دین نبی است در هر زمان از جهت اهالی آن
 زمان از سه طریق متمشی می شود - طریق اول آن است
 که شخص خود صاحب قوه باشد از علم متعلق بان حجت که ادراک نماید
 بسبب آن علم حجت را بر وجه صحت و بر وجه صدور آن من الله بطوریکه
 شکی از برای او باقی نماند و محل اطمینان او گردد که این حجت حجت خدائی است
 و این دین دین حق است مثل سحره زمان حضرت موسی که بجز در او
 شدن عصی نهب میدند که این از جنس سحر نیست و معجزه است لهذا
 ایمان آوردند بان حضرت و مثل اعراب زمان حضرت رسول
 از فصحاء و بلغاء و همچنین غیر زمان آن حضرت که غالب ایشان که
 خالی از غرض نفسانی بودند بجهت و سماع و دیدن قرآن ایمان
 می آوردند و علم معانی و بیان و بدیع شاهد بر اعجاز آن تدوین
 نمودند - طریق دوم آن است که ثابت شود

این حجت دایم از حجج دیگر از معجزات صادرة از نبی مثل رد
 ستمش و شق قمر و حیاء اموات و بطق آوردن جهادات مثل

حصات و بکلم در آوردن حیوانات صامتة و بطرفان آوردن
 نباتات مثل اشجار و غیره چنانچه کل اینها بر یک سبب واقع شده است
 پس هر کس سبب این محضرت باهرات ایمان آورد
 بان سبب بر التبه تصدیق باین حجت هم خواهد آورد و مطمئن خواهد شد
 بصحت این حجت چه در زمان خود آن نبی و چه در زمان بعد او از
 متذنبین بدین او که این محضرت از برای ایشان ثابت شده
 باشد بر این نقلیه عظیمه مثل تواتر و غیر آن که مفید علم باشد
 و این دو قسم از ثبوت در این زمان از برای عنی اهل اسلام از
 مخلوق بطور عموم یا متعذر است یا متعسر و منظور نظر ما هم این دو قسم
 نیست و آن قسمیکه منظور نظر است و از ملهمات غیبی است
 و یف قاطع و بر بان ساطع است بر جمیع ذوی الالباب این
 عالم ارضاجبان او بیان از کتابی و عنی کتابی از بت پرست
 و عنی زبان و اثبات دین اسلام میکند بطور ایضاح که هیچ
 تشکیک باقی نمی ماند این طریق سیم است و آن
 این است که پس از آنکه بیان شد که در هر زمان دین حق بطوریکه

آن دین ناسخ جمیع ادیان سابق بوده باشد که سبب این دین را
 تغییر میکند و پیغمبر او لوالعزم آن دین منحصر است در یک دین
 چنانچه در ازمنه سلف هم همین طور بوده است و پیغمبر او لوالعزم
 همیشه یک سبب بوده است پس حجت اعجازیه هم منحصر خواهد بود
 بهمان یکدین و ممکن نیست که این حجت در غیر دین حق هم موجود
 باشد بهمان تقریبی که بیان شد که اگر همچنین باشد حق از باطل ممتاز
 نخواهد شد و موجب اذلال خلق و رفع حجت خدای خواهد گردید پس
 شخص عاری و جاهل بحقیقه ادیان در این زمان از جمیع متمسکین
 و مستحلیین بهر دین سؤال نماید که آیا حجتی از جانب خداوند شما بر
 صحت دین شما بطوریکه همه کس حاضر باشد از آوردن مثل آن حجت
 در میان شما هست یا نیست پس هر گاه جمیع اهل ادیان
 اعتراف کنند که این حجت در میان ما موجود نیست و یک دین
 که آن دین اسلام است اقرار و اعتراف نماید بوجود آن حجت پس
 البته این اعتراف اول از ادیان دلالت میکند بر بطلان همه آن ادیان
 و این اعتراف ثانی بوجود حجت دلالت میکند بر صحت و حقیقه دین اسلام

و همین دو اعتراف در نفی و اثبات کافی است از برای مجابین
 در دین حق در صحت و حقیقت آن و بطلان آن و ضرورتیست که لقیثش
 از ماهیت و حقیقت آن حجت نماید چه که عمده مقصود از بقینت حصول
 علم بحجت است و این علم از همین دو اعتراف حاصل میشود و مثل
 این مطلب در این مقام آن است که سلطانی هر گاه بر ابالی یکی
 از بلاد واقع در تحت حکم او اعلام دهد که من نایب و حاکم بر شما می فرم
 که صاحب فرمانی باشد از جانب من که مختوم بخاتم من و مرقوم
 بدستخط من باشد پس ده نفر بیایند بسوی آن بلد و همه ادعا
 کنند که ما نایب و حاکم سلطانییم پس مردم از آن ده نفر سوال
 کنند که فرمان و دستخط سلطان بر وجه مرقوم در نزد شما هست
 یا نیست پس نه نفر اعتراف کنند که فرمان سلطان در نزد ما نیست
 و یا اعتراف کنند که هست ولی بر وجه مرقوم نیست و یک نفر اعتراف
 کند که فرمان سلطان در نزد من هست بر وجهی که سلطان مرقوم
 البته بعضی همین دو اعتراف از طرفین آنست که عارف است یا علماء
 سلطان علم جرم حاصل میکنند که آن یکت نفر حق است

و صادق است در ادعای خود و دیگران بر باطلند و ضرورتیست از
 برای او که طلب منشور و فرمان سلطان نماید و از روی آن فرمان
 علم حاصل کند چه اگر او هم محتمل الخطا شود و کذب سلطان لازم می آید
 و فرض این است که کذب بر این سلطان محال است و این بیان
 بیانی است که محل خدشه و ایراد نیست و با بیان کردیم که عقل قاطع
 که رسول باطن است از جانب حق و شکلی در وجوب متابعت حکم
 او نیست حکم قطعی دارد که در هر زمان رسول با حجت و معجزه آن رسول
 باید موجود باشد تا حجت خداوند بمقتضای حکمت او بر خلق تمام باشد
 اما رسول از جهت آنکه احکام خدائی را بخلق برساند بهمان تقریریکه گذشت
 و اما حجت از جهت آنکه نواب و حافظین شریعت او حفظ نمایند بان حجت
 دین او را و هدایت نمایند هر کس را که اراده دین حق داشته باشد
 و در مجاهده دین حق بر آید تا زمانیکه ناسخ آن دین برسد از جانب حق
 یا منتهی شود عرض الهی از حجت بقیام قیامت پس در این زمان
 یعنی سینه کبیرار و سیصد و هشتاد و هجری بنوی نیز از روی این
 بر آن محال است که نه پیمبری باشد در میان خلق و نه حجت و بر آن

پنجمی که دلالت کند بر صحت دین آن پنجم
 که پس با قرار کل ادیان در این زمان موجود نیست پس منحصر شد بوجوه
 و جود حجت و برهان بطور اعجاز که در امکان بشر نباشد آوردن مثل
 آن و این مجال است که این زمان مثل سایر ازان از چنین حجت و
 برهان خالی باشد چنانچه ادله عقلیه بر مجال بودن آن در معرض بیان آمد
 پس بر بالازم است که تفحص کنیم از این حجت اعجازیه که در کدام دین
 موجود است تا آنکه حکم بصحت و حقیقه آن دین نمایم پس از
 همه اهل و علمای ادیان از عیسوی و موسوی و مجوسی و زرتشتی و غیر آن
 سؤال کردیم که از این حجت و برهان که بطور اعجاز اثبات حقیقت دین
 شما کند در میان شما هست یا نیست کلاً اذعان و اقرار نمودند
 که چنین حجتی در میان ما نیست و بچکس ادعای چنین حجت و برهان
 نه نمود مگر دین اسلام که وقتیکه از ایشان سؤال از چنین حجت
 نمایم با و از بلند میکوبند که این حجت بطریق اکل وادونی
 در میان ما موجود است و آن قرآن مجید و فرمان حمید است که
 خالق متعال معجزه پنجم ما محمد بن عبدالله صلی الله علیه و اله فرار داده

و خالق متعال در آن اخبار فرموده است باین آیه شریفه که
 قل لمن اجتمعت الالسن و الجن علی ان یا تو امثل هذا القرآن لایاتون
 بمثلہ ولو کان بعضهم لبعض ظمیرا یعنی کجای محمد که اگر جن و
 انس جمع شوند که بیاورند بمثل و شبیه این قرآن نخواهند توانست
 و هر چند بعضی ایشان یاری کنند با او باشند بعضی را و در جای دیگر
 فرموده است وان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا
 فاتوا بسورة من مثله وادعوا شهدائکم من دون اللہ ان کنتم صادقیین
 یعنی اگر شما در شکید از چیزی که نازل کرده ایم بر بنده خود یعنی قرآن
 پس بیاورید سوره را مثل او و بخوانید حاضرین عصر خود را از غیر
 خدا یعنی یاری کنند شما را در آوردن مثل آن اگر راست میکویند
 و در جای دیگری فرماید ام یقولون افراء قل فاتوا بسورة
 من مثله وادعوا من استطعم من دون اللہ ان کنتم صادقیین
 یعنی آیا میکویند کفار که پنجم از خود اقرار کرده است قرآن را کجوا
 ای پنجم که پس شما هم بیاورید کیم سوره را مثل قرآن و بخوانید از جهت
 یاری خود هر کس را که بتوانید از غیر خدا اگر راست میکویند و این اخبار

خالق متعال قبل از هزار و سیصد سال فرموده است در وقتیکه کل
 عالم مدعی او بودند بخصوص معاشر عرب که قوم او بودند و معاند او بودند
 و همگی ایشان اهل لسان فصاحت و بلاغت بودند کسی نتوانست بکیسوره
 معارضه با او نماید همچنین تا این زمان هیچکس نتوانسته است بکیسوره بلکه چند سطر
 بشکل آن استاین بناید پس این قرار و اعتراف ایشان بجهت و برهان اعجازیه الهیه و اعتراف
 سایر دین بعدم وجود این جهت در نزد ایشان بعدم جواز خلوت هیچ زن از جهت بدلیل
 عقل قاطع دلیل است ساطع و براینست قاطع بر تحقیقین اسلام و بطلان و منسوخ
 بودن سایر دین و همین دو اعتراف کافی است در این مقام و ضرورت نیست تحصیل قوه
 عربیه و لسان عرب که بسبب آن مطلع شوند بر سایر اعجاز قرآن فصاحت و بلاغت
 آن اگر چه تحصیل این قوه کمال است از جهت نفس که بسبب آن مرتبه اطمینان نفس تکمیل
 میشود و این هم از جمله الطاف جلایه الهیه است و کمال تکمیل جهت خدایی است که هیچ
 یک از او بیان او قاضی برهان فعلی بر ندانند و این خودی کنند و لو بالادعای کما
 پس تکلیف مجاهد زیاد شود و ضرور شود و جد و جهد و تقشیر و حقیقه آن برهان
 نیز و تیزترین برهانین بر این است بلکه مدعی وجود برهان منحصرست بدین سلام با و
 و لازم بودن برهان از برای دین حق در کل زبان و الحمد لله علی ذلک و بدانند

کتابخانه مجید فردوز
 اهوانی
 کتابخانه مجلس شورایی

بسم الله الرحمن الرحيم
 اللهم صل على محمد و آل محمد
 و كل من كان في ذمتك
 اللهم صل على النبي و آله
 و كل من كان في ذمتك
 اللهم صل على محمد و آل محمد
 و كل من كان في ذمتك

